

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بررسی روایات آذربایجان

قبل از ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّحْمَةُ وَالرَّحِيمُ
فُضیل بن حماد الشیرازی

نجم الدین طبسی

سرشناسه	Tabasi, Najm al-Din - ۱۳۳۴ : طبی، نجم الدین،
عنوان و نام پدیدآور	: بررسی روایات آذربایجان قبل از ظهور امام زمان(ع)/نجم الدین طبی؛ ویراستار محمد رضا غفوری.
مشخصات نشر	: قم؛ حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۵ ص.
شابک	: 978-600-8372-89-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت
موضوع	: Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation
موضوع	: مهدویت--انتظار--احادیث -- Hadiths
مهدویت--احادیث--تفسیر	Mahdism -- Hadiths -- Criticism and interpretation
آخرالزمان (اسلام) -- احادیث	End of the world (Islam) -- Hadiths
شناسه افزوده	: حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	: ۲۲۴/۴BP
رده بندی دیوبی	: ۴۶۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۸۸۶۳۸۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

بررسی روایات آذربایجان قبل از ظهور امام زمان



مؤلف :	نجم الدین طبی
ویراستار:	محمد رضا غفوری
ناشر:	انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
طراح جلد:	عباس فریدی
صفحه آراء:	رضا فریدی
نوبت چاپ:	دیجیتال / زمستان ۱۴۰۲
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۸۹-۹
قیمت:	۲۴۰۰۰ تومن

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴
تلفن: ۰۲۰ و ۰۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۰۳۷۸۳۳۷۰ (داخلی ۱۱۷) / نمبر: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

- www.mahdi313.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

**دفاتر بنیاد حضرت مهدی ﷺ در استان‌ها پاسخگوی درخواست‌های متقاضیان کتاب
و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می‌باشد.**

کد فایل ۲۰۲۹۰۱۲۷

فهرست مطالب

۸	مقدمه پژوهش
۱۰	مقدمه مؤلف
۱۳	جلسه اول
۱۳	مقدمه
۱۴	روایت اول
۲۰	جلسه دوم
۲۰	مقدمه
۲۱	بررسی سند روایت اول
۲۸	جلسه سوم
۲۸	محدوده آذربایجان
۳۳	جلسه چهارم
۳۳	ادامه بحث محدوده آذربایجان
۳۷	روایت دوم
۴۴	جلسه پنجم
۴۴	ادامه بررسی روایت دوم
۵۲	جلسه ششم
۵۲	ادامه بررسی روایت دوم
۶۲	جلسه هفتم
۶۲	ادامه بررسی سند روایت دوم
۶۸	جلسه هشتم

۶۸	ادامه بررسی سند روایت دوم
۷۹	جلسه نهم
۷۹	ادامه بررسی سند روایت دوم
۸۷	جلسه دهم
۸۷	ادامه بررسی سند روایت دوم
۹۵	جلسه یازدهم
۹۵	ادامه بررسی سند روایت دوم
۱۰۴	جلسه دوازدهم
۱۰۴	مقدمه
۱۰۴	روایت سوم
۱۰۸	جلسه سیزدهم
۱۰۸	مقدمه
۱۰۸	روایت چهارم
۱۱۵	جلسه چهاردهم
۱۱۵	مقدمه
۱۱۵	ادامه روایت چهارم
۱۲۲	جلسه پانزدهم
۱۲۲	بررسی سند روایت چهارم
۱۲۷	جلسه شانزدهم
۱۲۷	ادامه بررسی سند روایت چهارم
۱۳۷	جلسه هفدهم
۱۳۷	ادامه بررسی سند روایت چهارم
۱۳۷	ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

۱۴۳.....	جلسه هجدهم
۱۴۳.....	ادامه بررسی سند روایت چهارم
۱۴۳.....	ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار
۱۵۰.....	جلسه نوزدهم
۱۵۰.....	مقدمه
۱۵۰.....	ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار
۱۵۹.....	جلسه بیستم
۱۵۹.....	بیان نتیجه پیرامون روایت چهارم
۱۶۰.....	روایت پنجم
۱۶۶.....	جلسه بیست و یکم
۱۶۶.....	ادامه بررسی سند روایت پنجم
۱۶۹.....	روایت ششم
۱۷۲.....	جلسه بیست و دوم
۱۷۲.....	ادامه بررسی روایت ششم
۱۷۴.....	جلسه بیست و سوم
۱۷۴.....	ادامه بررسی سند روایت ششم
۱۸۶.....	جلسه بیست و چهارم
۱۸۶.....	ادامه بررسی سند روایت ششم
۱۹۷.....	جلسه بیست و پنجم
۱۹۷.....	ادامه بررسی سند روایت ششم
۲۰۳.....	جلسه بیست و ششم
۲۰۳.....	روایت هفتم
۲۱۲.....	فهرست منابع

مقدمه پژوهش

حوادث آخرالزمانی و رویدادهایی همچون رخدادهای آذربایجان که در برخی روایات به آنها اشاره شده است اگر با اتفاقات خارجی همسان شود، در مواردی باعث برداشت‌ها و گاه رفتارها و تطبیق‌های ناروا می‌شود که ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم و پرداخت علمی و روزآمد به آن موضوع را می‌طلبد؛ زیرا تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی و زدونن پیرایه‌های موهوم و موهم از ساحت این حقیقت، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در راستای تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است در این راستا، به تشکیل درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحثه مهدوی، افق‌های جدیدی را فرا روى علاقه مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحثه درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طبسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت

کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در اینجا، فرصت را مغتنم می‌شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت‌الاسلام و المسلمین کلیساً مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آورده است، اعلام می‌دارم. انتظار می‌رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و انجام پژوهش‌های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی ع قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه مؤلف

همزمان با درگیری پراکنده و سپس جنگ تمام عیار جمهوری آذربایجان با کشور ارمنستان سؤالات فراوانی از مردم پیرامون این جنگ و ارتباط آن با نشانه بودن برای نزدیکی ظهور امام زمان ع مطرح می شود. شاید به جدّ بتوان گفت روزی نبود که چه در درس خارج مهدویت و چه در بیرون درس، این سؤال مطرح نشود که «آیا این درگیری از علائم ظهور است؟»

البته شاید این سؤال بی ربط نیز نباشد؛ چون روایاتی در این زمینه وارد شده است که منشأ شبهه و سؤال مذبور شده است. روایات متعددی نظیر: روایت امام صادق ع که در آن می فرماید: «لابد لنار من آذربایجان لا يقوم لها شئ»، روایت کعب الاخبار که در آن آمده است: «و حرب ولد العباس مع فتیان أرمينية و آذربیجان»، روایت مناقب: «غلبة أهل أرمينية»، روایت ابن مهزيار از امام زمان ع که می فرماید: «يخرج السروسي من أرمينية و آذربیجان»، روایت مکحول از پیامبر اکرم ص مبنی بر اینکه «للترک فرجتان يخربون آذربیجان...» و روایت سعید بن مسیب از امیرالمؤمنین ع که در آن می فرماید: «تخرب...أَذْرَبِيَّجَانُ بِسَنَابَكِ الْحَيْلِ وَالصَّوَاعِقِ» هر کدام به نوعی منشأ شبهه و سؤال بوده است.

در این کتاب که حاصل ۲۵ جلسه درس خارج مهدویت است به واکاوی

ایرانی ادب
ایرانی ادب

متن روایات و منابع آن‌ها، همچنین بررسی سندي و دلالی آن‌ها و بحث پیرامون شناسایی ارتباط روایات با جریان فعلی پرداخته‌ایم. از خداوند متعال توفیق و انجام تحقیقات و تبعات دیگر را در این زمینه خواستاریم. در این پژوهش بحثی درباره اینکه مقصود از آذربیجان که در روایات مطرح شده و اینکه ارتباط آن با جمهوری آذربایجان چیست، مطرح گردیده است. موضوع این است که آیا مقصود، جمهوری - اشغالی - آذربایجان است یا یکی از استان‌های شمال شرقی ایران؟ این در حالی است که در کتاب‌های جغرافیا از کشور آذربایجان به نام ایران یاد شده است. موضوعات و مسائل متعدد و گسترده دیگری نیز در این‌باره مطرح شده است که سعی بر آن بوده تا تقریباً تمامی جوانب آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. مرکز تخصصی مهدویت اقدام به چاپ این تحقیق کرده است که شکرالله مساعیهم. از جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای کلباسی مدیر محترم آن مرکز و حجت الاسلام مصلحی و سایر عزیزانی که در نشر این کتاب تلاش و جدیت وافری داشتند کمال تقدیر و تشکر را دارم. به امید توفیق برای نشر باقی مانده بحث‌ها که شاید فراتر از ۱۲۰۰ درس مهدوی دیگر باشد. خداوند بر توفیقات آنان بیفرزاید! إن شاء الله.

نجم الدین طبسی

۱۴۰۰/۹/۱۱

جلسه اول

مقدمه

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان در آخرالزمان است. علت انتخاب این مبحث در این مقطع، درگیری‌ها و حوادثی است که امروزه در آذربایجان پیش آمده است. از خداوند عزوجل می‌خواهیم که این آتش جنگ و فتنه را هرچه زودتر خاموش کند. البته روشن است که در پشت پرده این اتفاقات، یهود و صهیونیست‌ها هستند. آن‌ها این آتش را روشن کردند که حواس مردم را از جنایات خودشان دور کنند و همچنین اسلحه‌های خودشان را نیز به فروش برسانند.

روایات موجود درباره آذربایجان، هفت روایت از خاصه و عامه است. از جمله روایاتی که در مورد آذربایجان خیلی مطرح است، روایتی است که مرحوم نعمانی آن را در دو جای کتاب شریف الغيبة نقل می‌کند. بحث درباره روایت آذربایجان ممکن است به مبحث اصحاب امام زمان ع نیز ربط داده شود. همچنان که ممکن است به بحث شاخصه‌های حکومت امام زمان ع نیز مرتبط باشد؛ زیرا در این روایت محل ظهور را بین رکن و مقام بیان می‌کند. همچنین به این مطلب نیز اشاره داردکه مخالفان و دشمنان حضرت چه کسانی هستند: «وَيُلِّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ افْتَرَبَ».

ما در مباحث مربوط به این روایت اثبات خواهیم کرد که مقصود از عرب

در این روایت، نه مردم و ملیت‌های عرب، بلکه منظور شاید حکام عرب است؛ زیرا اکثر ملت‌های عرب با امام زمان ع همراهی خواهند کرد.

روایت اول

«حَدَّثَنَا أَمْمُدْ بْنُ حُمَّادٍ بْنُ سَعِيدٍ أَبْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيَّ قَالَ حَدَّثَنَا أَمْمُدْ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْثُوبَ الْجُعْفِيَّ أَبْوَ الْحَسْنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسْنُ بْنُ عَلَى بْنِ أَبِي حَمَّةَ عَنْ أَبِيهِ وَهُبَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَّابِ قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي الْمُتَّابِ لَا بُدَّ لِنَارٍ مِنْ آذَى بِيْجَانَ لَا يَقُولُ هَا شَيْءٌ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَخْلَاصَ يُبَوِّكُمْ وَالْبِدُوا مَا الْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعَوْا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبَّوْا وَاللهِ لَكَمْ أَنْظَرْتُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَاتِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ وَقَالَ وَيْلٌ لِطُغَاءِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقتَرَبَ».۲

ابو بصیر از امام صادق ع چنین روایت کرده است: پدرم امام باقر ع به من فرمود: ناگزیر آتشی از ناحیه آذربایجان زبانه خواهد کشید که هیچ چیز در مقابلش نتواند ایستاد. چون چنین شود تحرکی نداشته و وارد معركه نشود و تا زمانی که ما در خانه نشسته ایم شما نیز خانه نشین باشید. اما وقتی کسی از طرف ما حرکت کند، به سوی او بستایید^۳ اگرچه بر دست و زانو. به خدا سوگند گویی هم اکنون به او می نگرم که میان رکن و مقام به کتاب جدید (دستورالعمل و روش خاص) از مردم بیعت می گیرد. فرمانی

۱. الحلس کل ما یوضع علی ظهر الدابة، و هو کنایة عن السكون و عدم اظهار المخالفۃ او الموافقة.

۲. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغيبة، ص ۱۹۴

۳. مهم در این روایت این است که طبق نقل اول فتنه آذربایجان جزو عالم ظهور شمرده شده است.

که بر عرب سخت گران است.[پدرم] فرمود: وای بر سرکشان عرب از شری که روی کرده است.»

مرحوم مجلسی نیز این روایت را در بحارالانوار نقل کرده، اما در نقل ایشان به جای تعبیر «لابد لنار» تعبیر «لابد لنا» است. با تعبیر «لابد لنا»- یعنی به طور قطع و یقین ما در آذربایجان یاران و اصحاب داریم- این روایت هیچ ربطی به قضایای امروز آذربایجان پیدا نمی‌کند؛ بلکه معنا این طور می‌شود که امام باقر علیه السلام موقعیت مکانی اصحاب امام عصر علیهم السلام را تبیین می‌کنند. همان طور که گاهی در مورد طالقان و گاهی نیز در مورد قم و کوفه می‌فرمایند، در این روایت نیز درباره آذربایجان به صورت حتمی می‌فرمایند: «لابد لنا». اکثر مردم آذربایجان شیعه هستند و حکومت نیز خیلی تلاش می‌کند تا اعتقاد آن‌ها را تغییر دهد. متأسفانه حکومت آن‌ها ضد مذهب است.

منابع روایت

۱. الغيبة نعمانی، ص ۱۹۴ و ۲۶۳.
۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵ و ۲۹۴.
۳. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۵۸.
۴. المعجم الموضوعي لأحاديث المهدى علیه السلام، ص ۶۸۷.

توضیح روایت

بحث ما پیرامون این روایت در چند محور اصلی است:

محور اول: اینکه تعبیر روایت «لابد لنا» است یا «لابد لنار»؟

محور دوم: اینکه مراد از آذربایجان کدام منطقه است؟ آیا منظور همین آذربایجانی است که یکی از استان‌های کشور ما است یا اینکه مقصود

جمهوری آذربایجان است که زمانی جزو ایران بوده و بر اثر بیکفایتی مسئولان آن زمان از ایران جدا شده است؟

«لا بد لنا» یا «لا بد لنار»؟^۱

آنچه در این متن آمده «لا بد لنا» است. مرحوم مجلسی این روایت را در دو جا از مرحوم نعمانی نقل می‌کند، اما تعبیر در نقل ایشان «لا بد لنا» است. مجلسی مرد متبع و محققی بوده و کتاب‌های خطی را از شرق و غرب عالم جمع کرده بود. ممکن است در نسخه‌ای که نزد ایشان بوده تعبیر «لا بد لنا» ذکر شده است.

از معاصران، صاحب کتاب المعجم الموضعی به این موضوع چنین عنوان می‌دهد: «حركة الترك الممهدة في آذربایجان»؛^۲ یعنی این روایت اشاره به یاران امام زمان ع دارد. در روایتی هست که قم زمینه‌ساز حکومت امام عصر ع است. از این روایت استفاده می‌شود که در آذربایجان کسانی هستند که زمینه‌ساز حکومت امام زمان ع خواهند بود. سپس ایشان می‌فرماید: «أهم الحركة الایجایية للترك وأصحابها سندًا تحرك ترك آذربایجان ایران في سنة الظهور، مهمترین حركت مثبت ترك و صحيح ترین آن از جهت سند البته خواهید دید که روایات أصحاب از حيث سند، اصح سند نیست. ممکن است به نحوی روایات را حسنہ بدانیم، اما صحیح نیست - حركت ترك آذربایجان ایران [از نظر ایشان] در سال ظهور است.»

۱. المعجم الموضعی لأحاديث المهدی، ج ۴، ص ۵۰۶

۲. همان

عده‌ای نسبت به این روایت خیلی امیدوار شده‌اند؛ زیرا با استناد به آن می‌گویند: تحرک ترک‌ها که زمینه ساز ظهور امام زمان علیه السلام خواهد بود در سال آخر غیبت و سال ظهور است. البته مانیز همین الان و هر آن منتظر ظهور هستیم. صاحب المعجم الموضوعی بحث را محدود به آذربایجان ایران می‌کند و می‌گوید: مقصود آذربایجان شرقی است؛ چون در روایات تعبیر تبریز، مراغه و خوی دارد. پس ایشان دایره این روایت را منحصر به آذربایجانی می‌کند که از استان‌های ایران است. مستند ایشان همین روایت است که درباره آن تعبیر به «اصح سندا» می‌کند. وی روایت را از دو نقل نعمانی آورده، ولی در هر دو نقل، تعبیر «لابد لنا» آورده و حرف «ر» را در پرانتز گذاشته است؛ در حالی که نقل الغيبة «لنار» است.

سپس می‌فرماید: «فقد رواه فی الغيبة عن ابی بصیر و روت بعض المصادر هذا الحديث بلفظ لابد لنار من آذربایجان»^۱ بعضی مصادر این حدیث را به لفظ «لابد لنار من آذربایجان» نقل کرده‌اند.

مسئله اصلی ما همین است که ایشان غیر این نقل را از کجا آورده است؟ کاش منبع نقل خود را بیان می‌کرد! در بحارت اثوار در هر دو نقل آن، لفظ «لابد لنا» است. اگر این نقل صحیح باشد، روایت مزبور به اصحاب و ملیت آن‌ها اشاره دارد.

یعنی وی در ادامه می‌فرماید: «و قد تصوّرها ابن طاووس وغيره ان المراد منها فتنة و الصحيح انها حركة ممهدة؛ ابن طاووس وغير او تصوّر كرده‌اند

که مقصود، آتش و فتنه‌ای است که در آنجا به پامی شود؛^۱ اما صحیح آن است که این روایت اشاره به حرکت و قیام زمینه‌سازان دارد.^۲

ایشان همچنین می‌افزاید: «و لفظ الحديث يكون «لابد لنا من آذربایجان» ولیس «لنار» وفيه توجيه للشيعة يكون حركتهم بعد ظهور هذه الحركة وهذا هو القيام الموعود للإيرانيين»^۳ و لفظ حدیث «لابد لنا من آذربایجان» است (ما حتماً در آذربایجان یار داریم)^۴ و «لنار» نیست. دلیل آن سیاق و نظم روایت است. سیاق این روایت قرینه است که در مقام نقل

۱. از ظاهر عبارت ایشان برداشت می‌شود که ابن طاووس روایت مزبور را در کتاب فتن آورده است؛ در حالی که ما آن را در فتن پیدا نکردیم.

۲. ترک‌ها خیلی به اهل بیت علی‌آل‌ابادت دارند. در نجف اشرف عزاداری ترک‌ها را تماشا می‌کردیم و آن را دوست داشتیم. با اینکه ترکی می‌خوانند و معنای آن را نمی‌دانستیم، ولی آن‌ها را حفظ بودیم. با چه سوزی می‌خوانند! عزاداری ترک‌ها از عزاداری‌های دیگر ممتاز بود. خیلی سنگین حرکت می‌کردند. سادات را در جلوی دسته قرار می‌دادند. آن‌ها نیز شال‌های سبز انداخته و شمع در دست می‌گرفتند. عزاداری آن‌ها ابهت داشت. با یک سوزی می‌خوانند که اگر بگوییم سنگ را نیز به گریه می‌انداختند، مبالغه نکرده‌ام. الان نیز همان ارادت را نسبت به اهل بیت علی‌آل‌ابادت دارند. به تاریخ که نگاه می‌کنیم از آن‌ها جزو یاران امام حسین نیز بوده است. ترک‌ها حق عزاداری را ادا می‌کنند و این‌ها زمینه‌ساز حکومت امام عصر هستند. خوشابه سعادتشان! تاریخ معاصر را نگاه کنید. می‌رفت که آذربایجان از ایران جدا شود و شوروی نیز خیلی روی این قضیه سرمایه‌گذاری کرده بود. دولت شاه نیز نمی‌توانست کاری بکند. تا اینکه سید ابوالحسن اصفهانی رحلت کرد. با رحلت ایشان آذربایجان یکپارچه سیاه‌پوش و عزادار شد. همه مقلد، متدين و مذهبی! هرچه نیروی کادر از شوروی‌ها بود، فرار کرد. بعدها مسئولان رژیم آن روز گفته بودند: ما هیچ راهی نداشتیم که آذربایجان را به کشور بازگردانیم؛ رحلت سید ابوالحسن آذربایجان را دوباره به کشور ما برگرداند.

۳. المعجم الموضوعي لأحاديث المهدى، ج ۴، ۵۰۶.

۴. این تعبیر که «حتماً یار داریم» نسبت به جاهای دیگر نیست.

علامات ظهور است. در ضمن آن نیز، پیامی برای شیعه دارد که حرکت شما باید بعد از ظهور این حرکت باشد (تمام تحرکات زمینه ساز باید پشت سر حرکت آذربایجان باشد). این قیام همان قیامی است که برای ایرانی‌ها و عده داده شده است.»

این روایت مؤیداتینیز دارد:

«عَنْ أَبِي حَالِدِ الْكَابُلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْأَنْوَارُ قَالَ: كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَسْرِقِ يَظْلَبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ ثُمَّ يَظْلَبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاقِقِهِمْ فَيُعْطِعُونَهُ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُولُوا وَلَا يَدْفَعُوهُنَا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتَلَاهُمْ شَهِدَاءً أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبَقَّهُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛ امام باقر علیه السلام می فرماید: گویا قومی را می بینم که در مشرق قیام کرده و حق را می طلبند؛ ولی حق را به آنان نمی دهنند. بار دیگر طلب می کنند؛ ولی باز به آنان واگذار نمی کنند. در این حالت، شمشیرها را از نیام کشیده، بر شانه می گذارند. در این هنگام، دشمن خواسته آنان را می پذیرد؛ ولی آنان نمی پذیرند و قیام می کنند. حق را واگذار نمی کنند، مگر به صاحب امر. کشتگان آنان شهید هستند و اگر من آنان را درک می کردم، خودم را برای صاحب این امر آماده می ساختم.»

عده‌ای این روایت را مستند قرار داده و معتقدند که به درگیری فعلی جمهوری آذربایجان اشاره دارد؛ یعنی فتنه و جنگی در آذربایجان رخ خواهد داد. اما باید آن را هم از نظر سندی و هم از جهت دلالی بررسی کنیم. از همه مهمتر بحث تطبیق است؛ اولاً: آیا منظور از آذربایجان، آذربایجان ایران است یا کشور آذربایجان؟ ثانیاً: آیا می توان تطبیق قطعی داد؟

جلسه دوم

مقدمه

بحث ما پیرامون روایتی است که در ارتباط با آذربایجان نقل شده است. ما این روایت را از کتاب شریف العیبه نعمانی نقل کردیم. ابو بصیر می‌گوید امام باقر علی‌الله‌آل‌بیت به من فرمود: «لابد لنا» یا «لابد لنار من آذربایجان لا یقون لها شیء». اگر «لنا» بخوانیم یعنی ما نفرات و یاران محکم و استواری داریم که هیچ‌کس توان مقابله با آن‌ها را ندارد. اگر «لنار» بخوانیم، اشاره به فتنه‌ای است که در آذربایجان به‌پا می‌شود و خاموش‌شدنی نیست. وظیفه مانیز این است که خودمان رانگه داریم؛ چون این فتنه در آستانه قیام حضرت ولی‌عصر علی‌الله‌آل‌بیت خواهد بود.

گفته شد که بعضی از معاصران تأکید دارند که متن روایت «لابد لنا» است؛ لذا بحث را تحت عنوان یاران و زمینه سازان حرکت و قیام امام زمان علی‌الله‌آل‌بیت قرار داده‌اند. این در حالی است که متنی که از آن نقل می‌کند نسخه بدل نداشته و در هر دونقل، «لابد لنار» است. از قدمان نیز کسی جز نعمانی این روایت را نقل نکرده است. عجیب اینکه ما کسی را نیافتدیم که این نص نعمانی را از قرن چهارم تا دوازدهم نقل کرده باشد. البته کتاب‌های زیادی از بین رفته و در آتش دشمنان سوخته، ولی در همین کتاب‌هایی که در اختیار ما است، ندیدیم کسی این روایت را نقل کند.

پیش‌بینی
بررسی
برآورد
برآورده شدن
برآورده شدن
برآورده شدن
برآورده شدن

علامه مجلسی این روایت را در دو جا از بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۱۳۵ و ۲۹۴) نقل کرده و در هر دو، آن را از مرحوم نعمانی نقل می‌کند، اما تعبیر «لنا» دارد. پس جا داشت مؤلف المعجم الموضوعی که تأکید دارد در روایت «لابد لنا» است، روایت را از بحار الانوار نقل کند. البته علامه نیز از نعمانی نقل می‌کرده، اما ممکن است ایشان نسخه دیگری نیز در این باره در دست داشته است.

پس این روایت را کسی از قدماء جز مرحوم نعمانی نقل نکرده است. حال آنکه کتاب شریف مرحوم نعمانی در اختیار همه علماء بوده است. این مؤید آن است که به این روایت توجهی نشده و بلکه بی‌اعتنایی شده است. گویا علماء نظر مثبتی نسبت به آن نداشته‌اند.

بررسی سند روایت اول

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ أَبْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيَّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيَّ أَبْوَ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوُهَيْبٍ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي مُلَائِكَةً...»

احمد بن محمد بن سعید بن عقدہ

در شخصیت و وثاقت احمد بن محمد بن سعید بحثی نیست.

احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی

احمد بن یوسف بن یعقوب محل بحث است. اگر بتوانیم ایشان را توثیق کنیم، توثیق او در روایات دیگر نیز مورد استفاده است؛ زیرا او در سند

روایت یمانی نیز حضور دارد. نعمانی این حدیث را در صفحه ۲۶۳ کتاب الغیبة نیز نقل کرده است. نقل دوم او با متن و سند نقل اول یکبوده و احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی در آن سند نیز وجود دارد. اگر از بطائی این پدر و پسر اغماض کنیم و روایات آن‌ها را قبول کنیم، مشکل سند همین احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی است.^۱

مرحوم مامقانی می‌فرماید: «و لم أقف في ترجمة الرجل إلا على رواية أحمد بن محمد بن سعيد، و محمد بن عبدالله الهاشمي، عنه. و روايته عن محمد بن زيد النخعي، و عن علي بن داود الحداد، عن أبي عبد الله عَلِيُّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، و عن هارون بن مسلم؛ در شرح حال راوی مطلبی نیافتم؛ مگر روایت احمد بن محمد بن سعيد و محمد بن عبدالله هاشمی ازوی و روایت جعفی از محمد بن زید نخعی و از علی بن داود حداد از امام صادق عَلِيُّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ و از هارون بن مسلم.»

تنها چیزی که نسبت به ایشان داریم این است که این دو نفر ثقه از او روایت نقل کرده‌اند. باید بحث کرد که آیا روایت ثقه از شخصی دلیل بر توثیق آن شخص است؟ گاهی ثقات از شخصی روایت نقل می‌کنند، در این صورت نقل ثقات مؤید بر وثاقت شخص است، اگر دلیل بر وثاقت نباشد. اما اگر دو ثقه از شخصی روایت نقل کنند. محمد بن عبدالله

۱. البته ما نسبت به روایات پدر نظر مثبت داریم؛ زیرا بیش از پانصد روایت از او در کتب اربعه نقل شده است و نمی‌توان پذیرفت که کتب اربعه از شخصی که ضعیف است پانصد روایت نقل کرده‌اند. نسبت به حسن بن علی بطائی نیز بحث است که این لعن‌ها و طردها و پاره کردن تفسیر او، نسبت به پدر بوده یا پسر؟ لذا ما در بررسی سند این روایت به این دو نمی‌پردازیم.

هاشمی ثقه است و در وثاقت ابن عقده نیز بحثی نیست، ما از مقدمه الغيبة نعمانی نقل کردیم که مرحوم نعمانی از ایشان خیلی تجلیل کرده است. وی درباره این عقده می فرماید: «وَهَذَا الرَّجُلُ مِمَّنْ لَا يُطْعَنُ عَلَيْهِ فِي التِّقَةِ وَلَا فِي الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ وَالرِّجَالِ النَّاقِلِينَ لَهُ؛^۱ ایشان از کسانی است که هیچ طعنی در وثاقت او و علم او به حدیث و رجالی که برای او نقل حدیث می کردند، نیست.»

این کلام مرحوم نعمانی دری را به روی ما باز می کند که کسانی که برای ایشان روایت نقل کرده اند را می شناسد و بدون شناخت، حدیثی را قبول نکرده و مانند جریان میمون بن عبدالله که مرحوم کشی نقل می کند، نیست. میمون بن عبدالله حرف های دروغی را با واسطه راویان دروغین به امام صادق علیه السلام نسبت می داد. امام به او فرمود: «این جعفر بن محمد را که از او حدیث نقل می کنی، می شناسی؟ گفت: نه. فرمود: او را دیده ای؟ گفت: نه. فرمود: اگر الان بباید بگویید من این حرف ها را نزدم، قبول می کنی؟ گفت: نه. فرمود: چرا؟ گفت: چون کسانی که از او نقل کرده اند ثقات هستند.

سپس به امام گفت: شما که هستید؟ حضرت فرمود: چه کار داری؟ بنویس! او نیز نوشت، بدون اینکه طرف خودش را بشناسد.^۲ بعضی از محدثان این گونه هستند. البته گاهی محدثی مانند ابن عقده است که هم متخصص در حدیث و هم سند شناس است. اگر این طور باشد کار مقداری آسان می شود. ولی شناخت ابن عقده به چه معنا است؟ آیا به معنای این است که ایشان تعهد داده از غیرثقه نقل نکند؟ بلکه ایشان

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۲۵.

۲. مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۴۷، ص ۳۵۴.

رجال‌شناس است و محدثان را می‌شناسد؛ اما ایشان تعهد نداده است که فقط از ثقه نقل کند. در مورد خود ابن عقده بحثی نیست؛ با اینکه زیدی است، ولی ثقه است.

ابن عقده این روایت را از احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی نقل می‌کند. اگر توثیق احمد بن یوسف در اینجا حل شود، مشکل روایت یمانی نیز حل می‌شود. ما هنوز نسبت به روایت یمانی نظر منفی داریم. از این جهت که مضمون آن این است: اگر یمانی خروج کرد، برای مسلمانان تکلیف درست می‌کند که بیع سلاح حرام است. مشکل روایت یمانی همین احمد بن یوسف است. حال بینیم می‌توان مشکل را حل کرد. عبارت نعمانی نسبت به ابن عقده این بود که ایشان عالم به رجالی بوده که برای او روایت نقل می‌کنند. در این رابطه بیان شد که از آن، وثاقت مترجم استفاده نمی‌شود. ثانیاً بر فرض استفاده وثاقت از این کلام کسی از رجالیون به توثیقات ابن عقده ترتیب اثر نداده است؛ بلکه خود ابن عقده ثقه است. ممکن است ایشان با توجه به اینکه زیدی بوده، مبانی خودش را در توثیق افراد داشته است.

وحید بهبهایی تلاش دارد تا احمد بن یوسف را توثیق کند. وی می‌فرماید: «وفي التعلیقة آنه: روى عن محمد بن إسماعيل الزعفراني. وفيه إشعار بوثاقته، كما مرّ في الفوائد. وفي جمیل بن دراج ما يشير إلى كونه ذا كتاب وأصل، بل من المشايخ والده يوسف يذكر في ترجمته. انتهى؛^۱ در تعلیقه آمده است که او از محمد بن اسماعیل زعفرانی روایت کرده است. این کار چنانچه در فوائد گذشت، به وثاقت راوی اشعار دارد. در [مبحث مربوط به]

پیش از این
آنچه در این

جمیل بن دراج اشاره شد که او دارای کتاب و اصل است، بلکه از مشایخ است. پدر او یوسف نیز در ترجمه‌اش ذکر می‌شود.»

چون نجاشی در مورد زعفرانی فرموده است: خودش ثقه است. از ثقات نقل می‌کند و ثقات نیز از اونقل می‌کنند. پس احمد بن یوسف ثقه است.^۱

اشکال به مرحوم وحید بهبهانی

در کلام بهبهانی که پیش از این گفته شد، اشکالی وجود دارد؛ مبنی بر اینکه اگر گفته شود مثلاً مجتهدان به درس مرحوم آخوند می‌آمدند، آیا می‌توان نتیجه گرفت که هر کسی که در درس ایشان شرکت می‌کرده، مجتهد بوده است؟ البته مجتهدان به درس مرحوم آخوند می‌آمدند، ولی همه شرکت‌کنندگان مجتهد نبوده‌اند. پس بین دو طرف قضیه تلازمی نیست. در اینجا نیز بین اینکه ثقات از زعفرانی نقل می‌کنند و اینکه جعفی به دلیل شاگردی زعفرانی ثقه است، تلازمی نیست.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید: «یشیر الوحید رحمه الله إلى ما في رجال النجاشي: ٢٦٦ برقم ٩٢٧ في ترجمة محمد ابن إسماعيل بن ميمون الزعفراني حيث قال: ثقة عين، روى عن الثقات ورووا عنه، وكذا في رجال النجاشي: ١٢٩ برقم ٤٤٤ في ترجمة زياد بن مروان، وفيه: عن أحمد ابن محمد بن سعيد، قال: حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل الزعفراني عن زياد بكتابه .. فمن هذا السندي يتضح روایته عن الزعفرانی الثقة العین الروای عن الثقات فاستفاده الوحید رحمه الله وثاقة المعنون ناشئ من قول النجاشي: روی عن الثقات، لكن

التأمل يقضي بالتوقف في المقام، لأنّه ليس في العبارة ما يدلّ على حصر روایته عن الثقات ولذلك لا يسعني الجزم بوثاقته من عبارة النجاشی كما أنّ صرف الرواية عن الثقات لتفيد الوثاقة، فتدبر الانصاف أنّ المعنون لما كان ذا كتاب، وذا أصل، وشيخ الرواية، ورواية الثقات الأجلاء عنه إن لم ۱
يفد ذلك كله في وثاقته فلا أقلّ من استفاده حسنها وجلالتها.»

وحيد اشاره دارد به آنچه در رجال نجاشی در ترجمه محمدبن اسماعيل بن ميمون زعفرانی آمده است. آنجا که گفت: او ثقه و عین است و از ثقات روایت کرده و ثقات نیزار او روایت می کنند. همچنان در رجال نجاشی در ترجمه زیادبن مروان نیز آمده است. در آن این گونه اشاره شده است که احمدبن محمدبن سعید گفت: حدیث کرد مرا احمدبن یوسف بن یعقوب جعفی که گفت: حدیث کرد مرا محمدبن اسماعیل زعفرانی از زیاد به کتاب او.... از این سند روشن می شود که او از زعفرانی ثقه و عین که راوی از ثقات بوده روایت نقل می کرده است. پس مرحوم وحید وثاقت جعفی را از قول نجاشی گرفته که گفته است: از ثقات روایت می کند. لکن تأمل، توقف در مقام را اقتضا می کند؛ زیرا در عبارت چیزی که دلالت بر حصر روایت او از ثقات کند، نیست؛ به همین جهت نمی توان از عبارت نجاشی جزم به وثاقت مترجم پیدا کرد. همچنان که صرف روایت کردن از ثقات، وثاقت شخص را افاده نمی کند. انصاف این است که معنون چون دارای کتاب و اصل است و شیخ روایت است و همچنانی ثقات اجلاز او روایت می کنند، اگر همه این مطالب وثاقت او را افاده نکند، لااقل حسن و جلالت او استفاده می شود.»

پنهان
آغاز
باید
در
آن
جهت
یعنی
لهم
لهم

نقل ثقات از مشایخ دلیل بر ثقه بودن مشایخ نیست

در صداقت و عظمت شیخ صدوق شکی نیست؛ اما ایشان از افراد غیرثقه نیز روایت نقل می‌کند. اینکه ثقات از مشایخ خود روایت نقل می‌کنند دلیلی بر ثقه بودن مشایخ نیست؛ مگر اینکه شخص ثقه تصریح کرده باشد که مشایخ من همه ثقه هستند. مانند مرحوم نجاشی که تصریح کرده است مشایخ من همه ثقه هستند. اما اگر تصریح نکرده باشند ثقه بودن مشایخ ثقات، اول کلام است.

آنچه فرزند مامقانی به عنوان دلیل بر حسن مترجم بیان می‌کند، چنانچه دلیلی بر وثاقت مترجم باشد، جزو مؤیدات است. اصل داشتن و شیخ بودن دلیل بر حسن یا وثاقت نیست؛ از همین رو این شخص از نظر ما مشکل دارد. او توثیقی ندارد و متقدمین چیزی در مورد او نگفته‌اند. بله مرحوم خویی تلاش می‌کند ایشان را بر شخص دیگری (احمد بن یوسف تیم الله) تطبیق دهد که او توثیق دارد. اگر این دو وحدت داشته باشند، توثیق دارد؛ ولی وحدت این دو معلوم نیست.

پس ما نتوانستیم احمد بن یوسف را توثیق کنیم؛ اما این به آن معنا نیست که ما روایت مزبور را کنار بگذاریم؛ چون متن روایت به هر دو احتمال مشکلی ندارد. متن روایت با مبانی شیعه مخالفتی ندارد؛ اما صحت در مثبت است؛ یعنی آیا این مطلب ثابت است یا ثابت نیست؟ و این اول کلام است.

در ادامه، بحثی تطبیقی داریم که آذربایجان گفته شده در روایت کجاست؟ آیا مقصود کشور آذربایجان است که الان درگیر جنگ است؟ در کتب جغرافیایی به این کشور، آذربایجان گفته نمی‌شود؛ بلکه به آن ارمنی گویند. بنابراین روایات مزبور اصلاحی به کشور آذربایجان ندارد؛ بلکه مربوط به آذربایجانی بوده که هم‌اکنون جزو ایران است.

جلسه سوم

محدوده آذربایجان

تاکنون در بحث پیرامون روایات آذربایجان، روایت اول در این زمینه را خواندیم و متن، سند و منابع مربوط به آن را عرض کردیم.

محدوده آذربایجان

در مرحله چهارم به این می‌پردازیم که موقعیت مکانی آذربایجانی که در روایات آمده کجاست. در این بحث فرقی نمی‌کند که تعبیر روایت «البد لنار» باشد که اشاره به فتنه و آتشی است که در آنجا برپا می‌شود، یا «البد لنا» باشد که اشاره به زمینه سازان و یاران حضرت مهدی (ع) است. بعضی سعی دارند آذربایجان در روایات را بركشور نوپا و تازه تأسیس جمهوری آذربایجان، یعنی همان شهر اشغالی ما، تطبیق بدھند؛ ولی بعد از مطالعه کتاب‌هایی که در ارتباط با جغرافیای بلدان است، معلوم می‌شود که اصلاً آذربایجان در روایات ربطی به جمهوری آذربایجان فعلی ندارد؛ بلکه مربوط به تبریز و منطقه آذربایجان شرقی است. در کتب معاجم بلدان از جمهوری آذربایجان به ازان تعبیر شده نه آذربایجان.

حموی (۶۲۰) در معجم البلدان، هم به ازان و هم به آذربایجان اشاره کرده و می‌گوید: «أَرْزَانُ: بالفتح و تشديد الراء و ألف و نون: اسم أَعْجمي لولية

پژوهشی ادبی ایران

واسعة و بلاد كثيرة، منها جنزة، وهي التي تسميتها العامة كنجة، و بذعة، و شمكور، و بيلقان. وبين أذربيجان وأرمان نهر يقال له الرس، كل ماجاوره من ناحية المغرب والشمال، فهو من أرمان، وما كان من جهة المشرق فهو من أذربيجان؛ ^{أرمان}[ارر] : نام عجمي كشورى پهناور داراي شهرهای بسيار چون جنזה است که توده مردمش آن را گنجه خوانند. همچنین بذعه، شمكور و بيلقان. ميان آذربيجان واران رودخانه ای است به نام الرس [ارس] هرچه در سوي مغرب و شمال آن است از اران و هرچه در مشرق آن است از آذربایجان است.»

پس اين روایت به جمهوري آذربایجان که در واقع همان ازان است، ربطی ندارد. همچنین حموي درباره آذربایجان می گويد: «و حدّ أذربيجان من بذعة مشرقا إلى أرزنجان مغربا، و يتصل حدّها من جهة الشمال ببلاد الدليم، و الجيل، والطّرم، وهو إقليم واسع. ومن مشهور مدنّتها: تبريز، وهي اليوم قصبتها وأكبر مدنها، وكانت قصبتها قديماً المراجة، ومن مدنها خوي، و سلماس، وأرميه، وأردبيل، ومرند، وغير ذلك.»^۲

«مرز آذربایجان از خاور، بذعه و از باخترا، ارزنجان و در شمال سرزمین ديلم و گيل و طرم (طارم) است. سرزميني گستردۀ است و بزرگ‌ترین شهرهای نام بردارش تبريز است که امروز قصبه آن به شمار می‌آيد. در گذشته قصبه آن مراجعه بود و از شهرهای آن خوي، سلماس، ارميه، اردبيل، مرند و غير آن است.»

پس آذربایجانی که در روایت آمده است «لابد لنار [يا] لابد لنا من آذربیجان»

۱. حموي، ياقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۱۲۸.

مربوط به جنوب رود ارس است نه شمال آن. آن منطقه نیز آذربایجان نیست؛ بلکه ازان بوده و به یکدیگر ربطی ندارند. مانند قضیه قرقیسیا که بعضی تلاش دارند آن را برآرماگدون تطبیق دهنند. در حالی که اصلاحه یکدیگر ربطی ندارند؛ بلکه قرقیسیا در عراق و آرماگدون در فلسطین است.

حموی در ادامه می‌گوید: «و هو صقع جلیل، و مملکة عظيمة، الغالب عليها الجبال، وفيه قلاع كثيرة، و خيرات واسعة، و فواكه جمة، ما رأيت ناحية أكثر بساتين منها، ولا أغزر مياها و عيونا، لا يحتاج السائر بنواحيها إلى حمل إناء للماء، لأن المياه جارية تحت أقدامه أين توجه، وهو ماء بارد عذب صحيح. وأهلها صباح الوجوه حمرها، رقاد البشرة، ولهم لغة يقال لها: الأذرية، لا يفهمها غيرهم. وفي أهلها لين و حسن معاملة، إلا أن البخل يغلب على طباعهم. وهي بلاد فتنه و حروب، ما خلت قط منها، فلذلك أكثر مدنه خراب، و قراها يباب. وفي أيامنا هذه، هي مملكة جلال الدين منكربني بن علاء الدين محمد بن تکش خوارزم شاه. وقد فتحت أولاً في أيام عمر بن الخطاب، رضي الله عنه، وكان عمر قد أنفذ المغيرة بن شعبة التقي واليا على الكوفة، ومعه كتاب إلى حذيفة بن اليمان، بولالية أذربیجان، فورد الكتاب على حذيفة وهو بنهاوند، فسار منها إلى أذربیجان في جيش كثيف، حتى أتى أردبيل، وهي يومئذ مدينة أذربیجان.^۱

«کشوری گران مایه و مملکتی بزرگ که بیشتر آن کوهستان است. دژهای بسیار و خیرات فراوان و میوه‌های گوناگون دارد. من سرزمینی با این همه باگستان و چشممه سار و پرآب ندیده‌ام. سیرو سفر پیاده در بخش‌های آن نیازی به همراه بدن آب ندارد؛ زیرا که هر جا بزود، آب زیر پای او روان است. آبش سرد

پیش از اینکه بزرگ شود، آذربایجان را بخواهد، باید از این سرزمین بگذرد.

و گوارا و سالم است و مردمش زیبا چهره، سرخ و سفید و نازک پوست هستند. زبانی دارند به نام آذری که کسی جز ایشان نفهمد. مردم نرم خو، خوش معامله ولی بخیل هستند. سرزمین فتنه و جنگ است و هیچ گاه از جنگ نیاسوده است. از این رو بیشتر شهرها و قریه‌ها ویران است. امروز مملکت جلال الدین منکبرنی، پسر علاء الدین محمد، پسر تکش خوارزمشاه است. فتح آذربایجان، نخست در روزگار عمر بن خطاب صورت گرفت. او مغایره پسر شعبه شفیع را به فرمانداری کوفه گماشت و با او فرمانی برای حذیفه پسر یمان به فرمانداری آذربایجان فرستاد که در نهادن به دست او رسید. از آنجا با سپاهی انبوه به آذربایجان رفت تا به اردبیل رسید که آن روز پایتخت آذربایجان بود.

پس خیلی واضح است که مقصود این روایت از آذربایجان همین استانی است که جزو ایران است؛ نه آن بخشی که در اثر بی‌کفايتی قاجاریه از کشور جدا شده است.

در کتاب دایرة المعارف بحثی پیرامون ازان دارد که درباره محدوده ازان نظریه‌های متفاوتی وجود دارد: «برخی منطقه میان دو رود کرو و ارس را ازان نامیده و برخی فاصله میان ارس و دربند را فرقانز گفته‌اند. با این وصف محدوده این سرزمین از عهد باستان تا سده‌های پنج و هفت میلادی به تقریب یکسان بوده و محدوده کنونی جمهوری آذربایجان را دربر می‌گرفته است. در متون اسلامی نیز منطقه ازان از سوی جغرافی نگاران به شرح آمده است. ابن خردابه ارمیه را به چهار منطقه تقسیم کرده و ازان را ارمینه چهارم نامیده است ولی بلاذری آن را به عنوان ارمیه اول ذکر کرده است. ابن حوقل^۱ که خود به ازان سفر کرده، آن سرزمین را شامل دو بخش دانسته که آن را

اڑانین نامیده است. او بردعه، الباب دربند و تفلیس را بزرگ‌ترین شهرهای آنجا و شهرهای بودغان، ورسان، بردیج، شماخیه، شروان، لاهیجان، شابران، چادران، قبله، شکی، نوخهای کنونی، شامخو، جنuze که به آن گنجه می‌گویند و شهرهای کوچک دیگر را متعلق به اڑان دانسته است. اڑان در سده چهارم سرزمینی چنین گسترده بوده است.^۱

بعضی امروزه در تطبیق روایات، آذربایجان را به اڑان تطبیق می‌دهند. ولی مقصود از آذربایجان در روایات، اڑان نبوده است؛ یعنی اگر گفته می‌شود که فلانی از طرف خلیفه، والی آذربایجان شد یا در زمان امام عصر^{علیهم السلام} قاسم بن علاکه نایبنا شده بود از آذربایجان خدمت امام آمد و امام برای او نامه نوشت، منظور اڑان و کشور فعلی آذربایجان نیست.

نتیجه

از مجموعه این مطالب استفاده می‌کنیم که روایت «لا بد لنا [یا] لنار» هیچ ربطی به جمهوری آذربایجان امروزی ندارد؛ بلکه ناظر به شمال غرب ایران و استان بزرگ کشور ما است. البته معنای این کلام این نیست که در برابر کشتار شیعه ساکت و بی‌تفاوت باشیم؛ بلکه آن را محکوم می‌کنیم و از آوارگی شیعیان و مسلمانان آنجا ناراحت و متاثر بوده و هرگونه تعدی و تجاوز به کشور خود را محکوم می‌کنیم. ولی صحبت در این است که ما می‌خواهیم بدانیم حادثی که در روایات آمده، مربوط به کجا است.

در نتیجه، از سویی ارزش و اعتبار و مدارک روایت و از سوی دیگر تطبیق آن مشخص شد. دانستیم که تطبیق آن شمال غربی ایران است.

پیش از این پیش از این پیش از این پیش از این

جلسه چهارم

ادامه بحث محدوده آذربایجان

بحث ما پیرامون حوادث آذربایجان از دیدگاه روایات بود. روایت اول را نقل و بررسی سندی کرده و درباره تطبیق آن بر آذربایجان نیز بحث کردیم. پیش از پرداختن به روایت دوم، موقعیت و محدوده جغرافیایی آذربایجانی که مورد نظر روایات است را تبیین می‌کنیم. به این نکته اشاره شد که موقعیت جغرافیایی آذربایجان غیر از جمهوری آذربایجان است. به جمهوری آذربایجان در اصطلاحات جغرافیا ازان می‌گفته‌اند. البته قبل از این بوده ولی اسم آن ازان است. چنانچه یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های جغرافیانیز به این نکته اشاره کرده است. در ادامه، برای آشنایی بیشتر با کتاب‌های جغرافیا به معرفی تعدادی از آن‌ها می‌پردازیم:

یکی از کتاب‌های جغرافیا کتاب «صورة الأرض» است که مؤلف آن ابن حوقل (م ۳۶۷ ق) است؛ یعنی در دوران غیبت صغرازنگی می‌کرده است. یکی دیگر از کتب جغرافیا کتاب «بلدان» است که مجموعه‌ای جغرافیایی بوده و مؤلف آن ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ ق) است. یکی دیگر از آن‌ها «المسالك والممالك» (م ۳۳۰ ق) است. یکی دیگر «الاعلاق النفيسة» تأليف ابن رسته (م ۳۰۱ ق) است.

در کتاب البلدان نوشته ابن فقیه (م ۳۶۵ یا ۳۷۵ق) در مورد قم چنین آمده است: «و روی أبو موسى الأشعري قال: سألت علي بن أبي طالب رضي الله عنه عن أسلم المدن و خير المواقع عند نزول الفتنة وإظهار السيف. فقال: أسلم المواقع يومئذ أرض الجبل. فإذا اضطربت خراسان و وقعت الحرب بين جرجان و طبرستان فأسلم المواقع يومئذ قصبة قم، تلك التي يخرج منها أنصار خير الناس أبا وأما وجداً وجدة و عمما و عممة، تلك التي تسمى الزهراء، بها قدم جبريل يوم نزل إلى قوم لوط. وهو الموضع الذي ينبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء العضال. ومن ذلك الماء عجن المسيح الطير الذي يعمل منه كهيئة الطير. ومنه يغسل المهدى. وخرج كبس إبراهيم عليه السلام، وعصا موسى و خاتم سليمان عليهم السلام. هي أعظم المدن شأنًا وأكبرها سلطاناً، فيها الأمان والخصب والعز و السلطة والظفر و صحة الأهل و طيب الهواء». ^۱

ابو موسى اشاعری روایت کرده است که از امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیہ السلام، پرسید: به هنگام نازل شدن آشوب و فتنه و جنگ و درگیری [در آخر الزمان]، مصون ترین شهر و برترین مکان کجاست؟ حضرت فرمود: در آن روز سرزمین جبل مصون ترین مکان خواهد بود. هرگاه خراسان دستخوش درگیری و کشمکش شد و میان مردم گرگان و مازندران، پیکار به وقوع پیوست و سیستان به ویرانه تبدیل گشت، مصون ترین مکان، قصبه (شهر) قم خواهد بود. همان شهری که یاران و فادار شخصیتی که پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمرو و عممه اش از همه مردم برترند، از آن سامان قیام خواهند کرد. آن دیار، زهراء نامیده شده و قدمگاه جبرئیل است.

بَلْدَةُ الْمُؤْمِنِينَ

مکانی است که از آن آبی جوشید و هرگز از آن آشامید از بیماری در امان ماند. گلی که از آن، شکل پرنده‌ای [توسط حضرت عیسیٰ علیه السلام] ساخته شده با همین آب خمیر شد و [امام] رضا علیه السلام با همین آب، خود راشست و شو خواهد داد. آنجا جایگاه ظاهرشدن قوچ ابراهیم علیه السلام و عصای موسی علیه السلام و انگشت سليمان علیه السلام خواهد بود. این شهر از بقیه شهرها شأنش بالاتر و حکومتش بزرگ‌تر است. آن شهر دارای امنیت، حاصل خیزی، عزت، پیروزی و مردمی سالم و هوایی پاک است.»

این روایت، روایت عجیبی است. راوی آن ابن فقيه سنی است. او این روایت را به سند خودش از ابوموسی اشعری نقل می‌کند. ابوموسی اشعری نیز که حال او از جهت اعتقادات و موضعش نسبت به امام علی علیه السلام مشخص است. البته این روایت از اقاریر است و می‌پذیریم.

از دیگر کتب جغرافیا کتاب‌های «الخرجاج و صنعة الكتبة» تأليف قدامه بن جعفر کاتب بغدادی (م ۳۲۰ق)، «احسن التقاسیم» مقدسی (م ۳۸۰ق) معاصر ابن حوقل، «نخبة الدهر في عجائب البر والبحر» اثر شمس الدین دمشقی و «معجم البلدان» نوشته حموی است.

نمی‌توان روایات را بر مصطلحات امروز تطبیق داد؛ مگر اینکه کتب جغرافیای قدیم دیده شود. بنابراین برای تطبیق نام شهرها و... در مباحث مهدویت ابتدا باید به این کتاب‌ها مراجعه شود. وقتی در روایات، آذربایجان، قسطنطینیه، روم و غیر این‌ها گفته می‌شود، برای شناخت اینکه کدام منطقه مقصود است و امروزه جزو کدام تقسیمات کشوری و جهانی قرار می‌گیرد، باید به کتب جغرافیای قدیم رجوع کرد. از همین جا برای ما مشخص شد که آذربایجانی که در روایات آمده، غیر از جمهوری آذربایجان فعلی است.

ابن حوقل سه عنوان می دهد: ارمینیه، آذربایجان و ارّان. سپس حدود هر کدام از آن‌ها را بیان کرده و نقشه نیز ارائه می دهد. او می‌گوید: «و حد ناحیه الران من أسفلها نهر الرس و عليه مدينة ورثان، و تقع عن يمين ورثان قرب النهر برزند... و كتب فى الساحة تحت نهر الرس اذربیجان.^۱ وأكمل هذه النواحي اذربیجان وأكبر مدنه اردبیل وأجلّها وإن كانت فى وقتنا قد رزحت أحوالها.^۲ ويلى اردبیل فى الكبر المرااغة.^۳ ويلى المرااغة فى الكبر ارميه.^۴ والميانج والخونج وداخرقان وخوى وسلاماس ومرند وتبريز و برزند وورثان و موقان والبيلقان والجابروان.^۵ و مدينة بزععه فهى أم الران.^۶» حد ناحیه ران از جنوب رود رس و شهر ورثان برآن است. از طرف راست ورثان نزدیک رود برزند واقع شده است. در ساحت زیر رود رس نوشته شده است آذربایجان. کامل‌ترین این نواحی آذربایجان و بزرگ‌ترین شهر آن اردبیل است. اگرچه احوال آن در دوران ما تغییر کرد. پس از اردبیل، از نظر بزرگی مرااغه است. پس از مرااغه در بزرگی ارمیه است. سپس ميانج و خونج و داخرقان و خوى و سلاماس و مرند و تبریز و برزند و ورثان و موقان و بيلقان و جابروان. شهر بزععه مرکز ران است.

آنچه گذشت استدراک و تتمه بحث نسبت به تعیین حدود جغرافیایی

۱. ابن حوقل، صورة الأرض، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲. همان، ص ۳۳۴.

۳. همان، ص ۳۳۵.

۴. همان، ص ۳۳۶.

۵. همان.

۶. همان، ص ۳۳۷.

یا مکان آذربایجان بود که هیچ ربطی به کشور جمهوری آذربایجان فعلی ندارد.

روایت دوم

اما روایت دومی که در این زمینه می‌آوریم، روایتی است که مرحوم نعمانی در الغيبة نقل می‌کند. از متن آن نمی‌توان گذشت اگرچه راوی آن کعب است. روایت، روایتی ارزشمند است. طریق این روایت عامی است و بعضی از روات آن مجھول هستند. این روایت به عبدالله بن ضمره برمی‌گردد که اهل سنت برای او خیلی ارزش قائل بوده و در مورد او گفته‌اند: «ثقة، عجلی»^۱؛ او از قدما است و عامه توثیقش می‌کنند. کعب الاخبار نیز این روایت را به پیامبر ﷺ منتهی نمی‌کند؛ چون او آن حضرت را ندیده است. ممکن است کعب این روایت را از کتاب‌های خودش آورده باشد.

«جَدِي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّمْنَ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حُشِرَ الْخُلُقُ عَلَى أَزْبَعَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٌ رُكْبَانٌ وَ صِنْفٌ عَلَى أَقْدَامِهِمْ يَنْشُونَ وَ صِنْفٌ مُكْبُونَ وَ صِنْفٌ عَلَى وُجُوهِهِمْ صُمُّ بُكْمُ عُنْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَا يُكَلِّمُونَ وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَزِزُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ تَلْفُحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوْنَ فَقِيلَ لَهُ يَا كَعْبُ مَنْ هَوْلَاءُ الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ وَ هَذِهِ الْحَالُ حَالُهُمْ فَقَالَ كَعْبُ أُولَئِكَ كَائِنُوا عَلَى الصَّلَالِ وَ الْإِرْتِدَادِ وَ النَّكْثِ فِيَسَّ ما فَدَمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ إِذَا لَقُوا اللَّهَ بِحَزْبِ خَلِيفَتِهِمْ وَ وَصِيِّ نَبِيِّهِمْ وَ عَالِيهِمْ وَ سَيِّدِهِمْ وَ فَاضِلِّهِمْ وَ حَامِلِ الْلَّوَاءِ وَ قَلِيلِ الْحُوْضِ وَ الْمُرْتَجَبِيِّ وَ الرَّاجِا دُونَ هَذَا الْعَالَمِ وَ هُوَ الْعَلَمُ الَّذِي لَا يُجْهَلُ وَ الْمُحَاجَةُ الَّتِي مَنْ زَالَ عَنْهَا عَطِبَ وَ فِي النَّارِ هَوَى ذَاكَ عَلَيْهِ وَ

رِبِّ كَعْبٍ أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا وَأَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَأَوْفَرُهُمْ حِلْمًا عَجِبَ كَعْبٌ مِنْ قَدَّامَ عَلَيٍّ غَيْرِهِ وَمِنْ نَسْلٍ عَلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرِ الْأَرْضِ وَبِهِ يَحْتَاجُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَصَارَى الرُّومِ وَالصِّينِ إِنَّ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ مِنْ نَسْلٍ عَلَيٍّ أَشْبَهُ النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْقًا وَخَلْقًا وَسَمَّاً وَهَبَّةً يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ وَيَزِيدُهُ وَيُفْصِلُهُ إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدٍ عَلَيِّ اللَّهِ عَيْبَةً كَعَيْبَةِ يُوسُفَ وَرَجْعَةً كَرَجْعَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ثُمَّ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَعَ ظُلُوعِ النَّجْمِ الْأَحْمَرِ وَخَرَابِ الرَّوْزَاءِ وَهِيَ الرَّئِيْسُ وَخَسِيفُ الْمُزَوْدَةِ وَهِيَ بَعْدَادُ وَخُرُوجِ السُّفَيْانِيِّ وَ حَرْبُ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فِتْيَانِ أَرْمِينِيَّةٍ وَآذْرِيْجَانَ تِلْكَ حَرْبٌ يُقْتَلُ فِيهَا الْوَفُ وَ الْوَفُ كُلُّ يَقْبِضُ عَلَى سَيْفٍ مُحَلَّ تَخْفِقُ عَلَيْهِ رَايَاتُ سُودٍ تِلْكَ حَرْبٌ يَشْوِهُهَا الْمُؤْثِرُ الْأَمْرُ وَالظَّاعِنُ الْأَغْبَ.»

«عبدالله بن ضمره از کعب الاحبار نقل کرده است که او گفت: چون روز قیامت فرارسد بندگان به صورت چهار دسته محشور می شوند: دسته ای سواره، دسته ای برگام های خویش قدم برمی دارند، دسته ای به زمین خورده و به زانو درآمده و دسته ای به روی درافتاده و کرو لال و کورند. آنان چیزی نمی فهمند و سخن نمی گویند و به آنان اجازه داده نمی شود که پوزش بخواهند. آنان کسانی باشند که آتش صورت هایشان را ببریان می کنند و در این حال که لب هایشان سوخته، رشت چهره می شوند. به کعب گفته شد: ای کعب، اینان که به روی درافتاده محشور می شوند و حالشان چنین است چه کسانی اند؟ کعب گفت: آنان بر گمراهی و ارتداد و پیمان شکنی بوده اند. پس بد چیزی است آنچه برای خویشتن از پیش فرستاده اند. روز دیدار خدا که با خلیفه و وصی پیامبر شان و عالم و سرور و فاضل خود و پرچم دار و

صاحب حوض و مورد امید و امیدواری در غیر این عالم (دنيا) به جنگ پرداخته‌اند. او همان علمی است که ناشناخته نمی‌ماند و شاهراهی است که هر که از آن برکنار بود هلاک شده و در آتش واژگون می‌گردد. قسم به خدای کعب! آن علی علیه السلام است که دانشمندترین آنان از حیث علم و پیشقدم ترین ایشان در اسلام و سرشمار ترینشان از نظر بردباری است.^۱ کعب در شگفت است از کسی که دیگری را برابر علی مقدم می‌دارد. آن مهدی قائم صلوات الله علیه و آله و سلم از نسل علی علیه السلام است که زمین را به زمین دیگری دگرگون می‌سازد. با وجود او است که عیسی بن مریم علیه السلام بر نصارای روم و چین احتجاج می‌کند. همانا مهدی قائم صلوات الله علیه و آله و سلم، خود از نسل علی علیه السلام است که از حیث آفرینش و خوی و آراستگی قیافه و ظاهر و شکوه، شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم علیه السلام است.

خدای عزوجل آنچه به همه پیامبران بخشیده به او عطا می‌فرماید؛ بلکه بیشتر و بتر از آن به او ارزانی خواهد داشت. همانا قائم صلوات الله علیه و آله و سلم از فرزندان علی علیه السلام غیبی همچون غیبت یوسف علیه السلام و بازگشتی همانند بازگشت

۱. ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: این صبر امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در برابر عایشه عکس العمل نشان نداد و او را تحمل کرد؛ ولی اگر عایشه این کار را با عمر کرده بود، عمر او را می‌کشت و تکه‌تکه می‌کرد.

۲. عجیب است که کعب پیامبر علیه السلام را ندیده است. در زمان خلیفه دوم مسلمان شده و به دعوت او از شام به مدینه رفته و بر مشاهد و مواضع و جزیات امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاع نداشته، اما در عین حال این‌گونه صحبت می‌کند. از همین رو برخی او را شیعه می‌دانند. البته ما نظر دیگری داریم: او یهودی بود. ابوذر با چوب بر سر او زد و گفت: ای یهودی زاده، تو را چه کار به اظهارنظر در احکام اسلامی. حدس ما این است که مرحوم تستری نسبت به کعب نظر مثبتی دارد؛ چون کعب از این سنت روایات نقل می‌کند. همچنین حدس ما این است که مرحوم نمازی نیز نظر مثبتی نسبت به او داشته است.

عیسی بن مریم ﷺ دارد. پس از غیبتش با طلوع ستاره سرخ، ظهور خواهد کرد، هم زمان با ویرانی زوراء که شهر ری است و فرورفتن مزوره که همان بغداد باشد و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی که هزاران و هزاران نفر در آن کشته می‌شوند. هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می‌گیرد. پرچم‌های سیاه بر آن به اهتزاز در می‌آید. جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناک آمیخته است.»

توضیح روایت

«الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرُ الْأَرْضِ»

امام عصر ﷺ اساساً زمین را دگرگون می‌کند. گسترش فساد و ظلم کجا و گسترش عدل و قسط کجا (علی طرفی النقيض). یک وقت هر کجا می‌روی ظلم و فساد است «ظہر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس». یک وقت آنچنان تحول ایجاد می‌شود که هر کجا بروی امن و امان است. در راه‌های هوایی، زمینی، دریایی، در شب یا روز، پیر یا جوان، تنها یا جمعی، از هیچ کس احساس نامنی نمی‌شود.

«أَشْبَهُ النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ سَمْتًا وَ هَيْبَةً»

این روایت تنها روایتی است که بیان می‌کند امام عصر ﷺ شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم ﷺ است. بلکه در روایات بیان شده است که امام عصر ﷺ شبیه‌ترین مردم از جهت خلق، اخلاق و شمایل به حضرت محمد ﷺ است.

«يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مَا أَعْطَى الْإِنْبِيَاءَ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفَاصِلُهُ»

این عبارت در روایات مانیز وجود دارد که هر معجزه‌ای که هر پیامبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ
وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَنْهَارِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَنْهَارِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَنْهَارِ

داشت، حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز برای اتمام حجت خواهد داشت. در روایت است که همراه او خاتم سلیمان و عصای موسی و هرچه خداوند به انبیای سلف داده به مهدی آل محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز می‌دهد. این مطلب مهم است که امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ معجرات دیگر انبیا را نیز دارد. گاهی بعضی می‌گویند: قول به اینکه ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اشرف از انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند، غلو است و حال آنکه غلو نیست و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خود نیز این فضل و برتی را عنوان کرده‌اند.

ما از کنار این سنخ روایات نمی‌توانیم بگذریم. هرچند که کعب مورد تأیید نیست، ولی متن آن روایات از قوت برخوردار است. البته نسبت به عبارت قبل که بیان می‌کرد شکل و شمائل امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ به عیسیٰ بن مریم عَلَيْهِ شَبَابِيَّةٌ شبیه است، در روایت قائل به تفکیک می‌شویم.

«وَرَجَعَ كَرْجَعَةً عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»

اهل سنت همان اختلافاتی که مسیحیان درباره عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ دارند، در مورد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز دارند. برخی از آنها براین باورند که پدر ایشان امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ اصلاً فرزندی نداشته و او هنوز به دنیا نیامده، برخی نیز معتقدند به دنیا آمده و سپس از دنیا رفته و...^۱ ولی شیعه امامیه معتقد است ایشان همانند حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ هم اکنون در قید حیات هستند و

۱. برای مطالعه در این باره: ذهبی، شمس الدین، «سیرأعلامالنبلاء»، طالرسالة، ج ۱۳، المنتظر أبوالقاسم محمدبننا لحسن العسكري ص ۱۲۱.

۲. قرآن درباره ایشان فرموده است: «وَقَوْلُهُمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوا وَمَا صَلَبُوهُ وَلِكُنْ شُيَّةٌ لَهُمْ ۝ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ ۝ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعُ الظَّنِّ ۝ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيْنًا»؛ وگفتارشان که ما مسیح عیسیٰ بن مریم پیامبر خدا را کشتم در حالیکه نه او را کشتنند و نه بدار او خیتنند لکن امر بر آنها مشتبه شد و کسانیکه در مورد

هرگاه خداوند اراده کند، رجعت کرده و باز خواهند گشت.
پس طبق تفصیلی که ذکر کردیم، آذربایجان در این روایت نیز ربطی به جمهوری آذربایجان تازه استقلال یافته ندارد؛ بلکه مربوط به استان شمال غربی ایران است.

«أُولَئِكَ كَانُوا عَلَى الصَّلَالِ وَ الْإِرْتِدَادِ»

صاحب جواهر و غیر ایشان می فرمایند: «اگر می گویند اهل سنت کافر هستند مقصود کفر در برابر اسلام نیست؛ بلکه کفر در برابر ایمان است.^۱ مرحوم صاحب جواهر به این مطلب تصريح می کند.

«وَ هُوَ الْعَلَمُ الَّذِي لَا يُجْهَلُ»

بعضی می گفتند: عالم. ما گمان می کردیم که عبارت «احتیاج الكل الیه و استغنائے عن الكل دلیل علی انه امام الكل» از فراهیدی است؛ در حالی که با دقت در روایات دانسته می شود که این جمله را صحابه نیز گفته اند. در کلمات صحابه وجود دارد که مولا، تو از آنها بی نیازی و آنها همه به تو نیازمندند.

«وَ خَرَابِ الرَّوْرَاءِ وَ هِيَ الرَّئِيْسِ وَ خَسْفِ الْمُرْزَوَةِ وَ هِيَ بَعْدَادُ»

اینکه کعب، زوراء را همان ری می داند اشتباه است. زوراء بر اساس روایات، بغداد در آن زمان مصطلح نبود؛ بلکه در زمان منصور دوانیقی ساخته شد. در احادیث پیامبر ﷺ به یک آبادی در آن مناطق

(قتل) او اختلاف کردند از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و قطعاً او را نکشتنند. (سوره نساء، آیه ۱۵۷)

۱. جواهر الكلام، ج ۳۰، کتاب النکاح، ص ۹۷ و نیز همان، ج ۶، کتاب الطهارة، ص ۶۶.

۲. ما در گذشته درباره زوراء بحث کرده ایم.

اشاره شده، ولی گویا کلمه بغداد نیامده است؛ اگر هم آمده به عنوان پیشگویی است.

«وَ حَزِبٌ وُلْدُ الْعَبَّاسِ مَعَ فِيَانٍ أُمِينَةٍ وَ آذَرِيَّجَانَ»

آیا این عبارت را باید به معنای حاکمیت مجدد بنی عباس بگیریم؟ از این جهت که روایاتی نیز در این زمینه در کتاب نهج الخلاص نقل شده است.^۱ این عبارت اشاره به این دارد که بین عباسیان و اهل دو سرزمین ارمنستان و آذربایجان درگیری رخ می‌دهد. البته این اتفاق در تاریخ نیز رخداده و لازم نیست که علائم ظهور، مقارن با ظهور باشند؛ مانند خود سقوط عباسیان که یکی از علائم ظهور است. عباسیان در سال ۶۵۶ هجری سقوط کرده‌اند و حال آنکه در روایات نقل شده که سقوط آن‌ها از علائم ظهور است.

آنچه امروزه در حال رخدادن است، جنگ میان ارمنستان با آذربایجان است. در حالی که در این روایت ندارد که ارمنستان با آذربایجان درگیر می‌شود؛ بلکه آنچه در روایت آمده این است که هر دو، از طرف عباسیان مورد تهاجم قرار می‌گیرند. در این باره یا باید بگوییم که مربوط به تاریخ قبل است یا باید بگوییم که عباسیان دوباره روی کار می‌آیند. احتمال دوم خیلی بعید است. ما روایات آن را مطرح خواهیم کرد و می‌بینیم که این روایات نمی‌تواند شاهد بر بازگشت عباسیان باشد. روایاتی که از نظر سند صحیح هستند، دلالت آن‌ها ضعیف است. روایاتی نیز که بر بازگشت عباسیان دلالت دارد، از جهت سند ضعیف‌اند.

۱. درباره اینکه آیا عباسیان بر خواهند گشت و تشکیل حکومت خواهند داد- البته با ساختار و ادبیاتی جدید مثل جمهوری - یا اینکه نه، در گذشته به صورت مفصل بحث کرده‌ایم.

جلسه پنجم

ادامه بررسی روایت دوم

بحث در روایت دوم بود؛ البته ما به این روایت با مسامحه تعبیر کرده و می‌گوییم روایت؛ چون حتی اگر طریق آن عامی باشد، به پیامبر ﷺ منتهی نمی‌شود، بلکه آن را کعب نقل می‌کند. ما در کتاب معجم تنها شاهد مطلب را نقل کرده‌ایم؛ اما مرحوم نعمانی روایت را به تفصیل نقل کرده است. در اینجا نیز برای اینکه استفاده کامل بشود، روایت را به صورت مفصل آورده‌ایم. شاهد بحث ما دو سطر آخر آن است: «وَحَرْبٌ وُلْدٌ الْعَبَاسِ مَعَ فِتْيَانِ أَرْمَينِيَّةٍ وَآذَرِيَّجَانَ تِلْكَ حَرْبٌ يُفْتَلُ فِيهَا الْأُلُوفُ وَالْأَلُوفُ كُلُّ يَقْبِضُ عَلَى سَيْفٍ مُحَلَّى تَحْفِقُ عَلَيْهِ رَأْيَاتٌ سُودٌ تِلْكَ حَرْبٌ يَشْبُهُهَا الْمَؤْتُ الْأَحْمَرُ وَ الطَّاعُونُ الْأَغْبَرُ».

«و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی است که هزاران و هزاران نفر (کنایه از کثرت) در آن کشته می‌شوند. هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می‌گیرد، پرچم‌های سیاه بر آن به اهتزاز درمی‌آید. جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناک (اشارة به یک بیماری پیچیده و خارج از کنترل) آمیخته است.»

ظاهر روایت مذبور این است که هر دو کشور مورد تهاجم و دولتی نیز که

متعرض آن دو می شود، بنی عباس هستند؛ پس ربطی به درگیری دو حکومت و دو جمهوری ندارد.

منابع روایت

۱. الغيبة نعمانی، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، ب ۱۰، ح ۴.
۲. نوادر الأخبار، ص ۲۶۸، ح ۱۶؛ از الغيبة نعمانی با کمی تفاوت نقل شده است و «و من نسل علي القائم...» در آن نیست.
۳. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۳۲ و ۵۳۳، ب ۲۷، ف ۲۷، ح ۴۶۴؛ قسمتی از روایت را از الغيبة نعمانی آورده است: «وفي سنته ...علي بن الحسين الكوفي ... عمرة بنت أوس ... عبد الله بن حمزة بدل ضمرة.»
۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۵، ب ۲۵، ح ۸۹؛ از الغيبة النعمانی با کمی تفاوت نقل شده است: «...و سماء وهيئة... مع طلوع النجم الآخر... على سيف مجلبي ... يستبشر فيها الموت الأحمر والطاعون الأكبر.»
۵. منتخب الأثر، ص ۳۰۰، ف ۲، ب ۳۸، ح ۲؛ قسمتی از روایت از الغيبة نعمانی نقل شده است.
۶. معجم الأحاديث الإمام المهدی ﷺ، ج ۱، ص ۳۳۳.

پس تنها مدرک این روایت کتاب شریف الغيبة مرحوم نعمانی است. اما در مورد سند روایت، بیان خواهد شد که بعضی افراد آن، موثق نبوده و برخی نیز مجھول هستند. البته این حدیث را کنار نمی گذاریم؛ زیرا به جزیکی دو عبارت آن، بقیه روایت از قوت متن برخوردار بوده و در روایات دیگر نیز دارای شواهد است.

دو نکته در متن روایت

نکته اول

اشاره کردیم که کعب گفته است امام عصر علیه السلام شبهه ترین مردم به عیسیٰ بن مریم علیه السلام است. این موضوع برخلاف روایات ما است؛ زیرا در روایات بیان شده است که حضرت ولی عصر علیه السلام شبهه ترین مردم از جهت خلق و اخلاق به پیامبر علیه السلام است. در واقع، شباهت امام به عیسیٰ علیه السلام تنها در این نص آمده است. پس ما از این بخش از روایت که با مبانی اعتقادی یا متون روایات ما منافات دارد، رفع ید می‌کنیم. البته ممکن است بعضی تصور کنند با مبانی منافات نداشته و فقط بحث جدیدی است؛ اما باید بگوییم در روایتی که می‌گوید کسی که می‌خواهد به ابراهیم علیه السلام نگاه کند، علی علیه السلام را ببیند و کسی که می‌خواهد به موسی علیه السلام نگاه کند، علی علیه السلام را ببیند، وجه شبه آن‌ها یکی نیست؛ بلکه هر کدام از یک جهت است. در صورتی که در این روایت یک جهت نیست، بلکه تمام جهات مطرح است. وقتی می‌گوید «أَشْبَهُ النَّاسِ بِعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ حَلْقًا وَ حُلْقًا وَ سَمْنَا وَ هَيْبَةً» یعنی نبی مکرم علیه السلام از همه مردم به عیسیٰ علیه السلام شبهه تر بوده است؛ در حالی که اصلاً این گونه نبوده است.

به هر حال ما از این فقره روایت رفع ید می‌کنیم. فقهاء و اصولیون ما اصل تفکیک در متن را پذیرفته‌اند. مرحوم خویی در تقریرات اصول، موسوعه و مبانی تکملة المنهاج^۱ و مرحوم سبزواری در موسوعه و مهذب الاحکام^۲ به

۱. خویی، ابوالقاسم، «مصطفیٰ الاصول»، ج ۳، ص ۴۲۷؛ همو، موسوعه، ج ۲۱، ص ۱۳۵.

۲. مهذب الاحکام، ج ۱۰، ص ۹۳.

این مطلب اشاره می‌کنند. اگر سند و متن روایتی قوی، اما برخی از عبارات آن با مبانی منافات داشته باشد یا آن‌ها را نفهمیم، میان عبارات آن تفکیک قائل شده و آنچه ایراد داشته باشد را کنار می‌گذاریم.

نکته دوم

بخش دیگری از این روایت که محل بحث است، مسئله جنگ فرزندان عباس است. این روایات برای برخی دستاویزی شده تا ادعا کنند که عباسیان، هرچند به سبکی جدید، دوباره می‌آیند. یکی از ادله آن‌ها این روایت است. ادله دیگری رانیز ذکر می‌کند که ما به درخواست سید مقاومت (سید حسن نصرالله) – که خداوند به او طول عمر دهد – این بحث را مطرح کردیم و الان نیز نوشتار و گفتار آن در دسترس است. ما در اینجا مطالب را به صورت اجمال بیان می‌کنیم. برای دریافت تفصیل مطلب به آنجا مراجعه کنید.

روایاتی که مورد استناد بر بازگشت عباسیان قرار گرفته، یا دلالت بر این مطلب ندارد یا اگر دلالت داشته باشد، از جهت سند ضعیف‌اند. یکی از آن روایات همین روایت است که اولاً: اصلاح این متن، روایت نیست؛ بلکه سخن کعب الاخبار است. ثانیاً: کعب نزد ما اعتبار ندارد.

گاهی نیز به روایاتی از ائمه علیهم السلام استناد شده که شاید اصلی‌ترین آن‌ها این روایت است:

روایات بازگشت عباسیان به قدرت قبل از ظهرور

۱. «أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَمْرَةَ الْبَئْدَنِيِّيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُوسَى عَنْ أَمْرَةِ بْنِ أَبِي أَمْرَةِ بْنِ حُمَّادٍ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَبَّامِ

قالَ: قُلْتُ لِرِضاَ اللَّهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِمَّهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفِيَّانَيَّ يَقُولُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُولُ وَإِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٍ». ^۱

حسن بن جهم گوید: به امام رضا عرض کرد: خداوند امور شما را به صلاح گرداند! آنان بازگو می‌کنند که سفیانی در حالی قیام می‌کند که بساط سلطنت بنی عباس برچیده شده باشد. فرمود: دروغ می‌گویند: او قیام می‌کند و بساط سلطنت آنان هنوز بربا است.

این روایت را دلیل بر بازگشت عباسیان قرار داده‌اند. طبق این روایت هنگامی که سفیانی می‌آید حکومت آن‌ها برقرار است.

در بررسی سندی این روایت متوجه می‌شویم که سند آن قابل خدشه است. بندنیجی مشکل دارد. در مورد بعضی روات آن گفته شده است که دروغگو و جعال هستند. بعضی از روات آن را که نمی‌دانیم چه کسی هستند، مجھول‌اند.

درباره متن آن نیز بعضی گفته‌اند: دو سفیانی وجود دارد.^۲ اگر ما این مبنا را پذیریم، شاید اشاره به سفیانی اولی است. در این روایت ندارد که سلطنتشان برمی‌گردد. رجعتی ندارند. بلکه امام می‌فرماید: «إن سلطانهم لقائم؛ سلطنت آن‌ها قائم است.» قائم بودن اعم است از اینکه آن‌ها بعد از سقوط دوباره برگشته باشند یا اینکه هنوز حکومتشان ادامه دارد. حکومت عباسیان خیلی طول کشید (۵۲۴ سال). پس عبارت «إن سلطانهم لقائم» شاید اشاره به این باشد که حکومتشان استمرار دارد؛ یا اینکه بعد از سقوط بازمی‌گردند. با هر دو معنا سازگار است.

۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغيبة، ص ۳۱۵، ب ۱۸، ح ۱۱.

۲. ما این بحث را در مباحث خارج مهدویت مطرح کرده‌ایم.

مؤلف کتاب نهج الخلاص یکی از فضلای عراقی است که در بیروت زندگی می‌کند. زمانی که در بیروت بودیم - ۱۴۲۸ق - آن را نوشته و به من هدیه دادند. به نظر ایشان ظاهراً عباسیان بر می‌گردند. ایشان برای مطلب مورد نظر چنین عنوان داده است: «هلاک العباسیین علی ید السفیانی»^۱ از این عبارت استفاده می‌شود که عباسیان، هنگام خروج سفیانی حضور دارند. این مطالب همان روایت امام رضا علیهم السلام^۲ «إِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٍ» است. ایشان می‌نویسد: «معارک المهدیین مع العباسیین فی البصرة»؛ یعنی زمینه سازان حکومت امام زمان علیهم السلام در بصره با عباسیان می‌جنگند. عنوان اصلی ایشان «خروج الرایة العباسیة فی بلاد العراق» است؛ یعنی عباسیان در عراق قیام می‌کنند. سپس شروع می‌کند:

۱. «عودة الحكم العباسی إلى الزوراء»؛ یعنی مرکز حکومت عباسیان عراق خواهد بود.
 ۲. «حرب العباسیین الجدد ضد المهدیین للمهدی» حکومت توپای عباسیان با زمینه سازان می‌جنگد.
 ۳. «نهاية ملک العباسیین الجدد»؛ پایان حکومت مجدد عباسیان.
 ۴. «سقوط الدولة العباسیة على يد المهدیین»؛ سقوط دولت عباسیان به دست زمینه سازان ظهور.^۳
- در تمام عنایین ایشان، این اشاره وجود دارد که عباسیان دوباره می‌آیند.

۱. نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

۲. نعمانی، «الغيبة»، ص ۲۶۲؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۴۶۳.

۳. نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

اکنون ما به دو سه روایت از روایاتی که ایشان نقل کرده‌اند، اشاره می‌کنیم:

۲. حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلَيِ الْمُقْرِئُ الْقُميُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرُ الْعَرْجِيُّ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبَائِيَّةَ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، قَالَ: حَظِّنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بِالْمَدِينَةِ، فَذَكَرَ الْفِتْنَةَ وَ قُرْبَهَا، ثُمَّ ذَكَرَ قِيَامَ الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ أَنَّهُ يَنْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا. قَالَ سَلْمَانُ: فَأَتَيْنَاهُ، ثُمَّ ذَكَرَ قِيَامَ الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ أَنَّهُ يَنْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا. قَالَ سَلْمَانُ: الصُّعَدَاءَ وَ قَالَ: لَا يَظْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّى يَكُونُ أُمُورُ الصِّبَّيَانِ، وَ تَضَيَّعَ حُكُومُ الرَّحْمَنِ، وَ يُتَغَيَّرُ بِالْقُرْآنِ بِالتَّظْرِيفِ وَ الْأَلْهَانِ، فَإِذَا فَتَلَثَ مُلُوكُ بَنِي الْعَبَاسِ أُولَى الْعُمَرِ وَ الْإِلْتِبَاسِ، أَصْحَابُ الرَّتْمِيِّ عَنِ الْأَقْوَاسِ بِوُجُوهِ كَالِّتَرَاسِ، وَ حَرَبَتُ الْبَصَرَةُ، وَ ظَهَرَتُ الْعَشَرَةُ.»^۱

«سلمان می گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و عرض کرد: قائم از فرزندان شما چه موقع قیام می کند؟ آن حضرت آهی کشید و فرمود: قائم ظاهر نمی شود تا اینکه چند نشانه به وجود آید: حکومت به دست افراد نا آگاه^۲ افتاد. حقوق (احکام دین) خداوند رحمان ضایع

۱. صدوق، محمد بن علی، دلائل الإمامة، ص ۴۷۳.

۲. مقصود از صیبان، کوچک از نظر سنی نیست؛ بلکه نقص از جهت عقلی است. می گویند: بزرگی به عقل است نه به سال. الان اوضاع دنیا را نگاه کنید دست چه کسی است. آیا دست عقل است؟ همین طور کشتار و خون‌ریزی و محاصره می کنند و هیچ چیز نمی فهمند. یک مشت وحشی، آدم‌کش و جلاد که از مرگ انسان‌ها ابایی ندارند. این‌ها واقعاً فکر ندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أَخْوَكُ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرِكُ فِي الْخُلُقِ» بالاخره انسان که هستند. بینید امروز برای سگ و گربه بیمارستان و دکتر آماده شده و آن‌ها را عمل جراحی می کنند. از این طرف مردم یمن از کمترین حقوقشان محروم هستند و آب برای خوردن نیز ندارند. مرگ مردم یمن برای آن‌ها اهمیتی ندارد. این اگر حکومت صیبان نبود این گونه با بشر برخورد می شد؟ حالاً این‌ها چیزهایی است که برای همه روشن

گردد.^۱ قرآن را با تغذی (به غنا) بخوانند. پادشاهان بنی عباس که از دیدن حق، محروم و از شناخت آن ناتوانند، به دست تیراندازان و کماندارانی کشته شوند که صورت هایشان همانند سپر است^۲ و بصره خراب گردد.»

ما در بحث قبل اشاره کردیم که لزومی ندارد علائم، مقارن با ظهور باشد. بله آن چند علامت، مقارن ظهور هستند (نزدیک به یکسال)؛ ولی این طور نیست که همه علائم مقارن باشد. سقوط عباسیان یکی از علائم است.

بیوی زبان روزانه آزادی روزانه زبان زنگ آزادی فرهنگ اسلام فرانز

است. ولی «ما خفی علیکم اکثر» در ابوغریب چه گذشت؟! در عراق چه گذشت؟! چه با شیعه‌ها کردند و الان چه می‌کنند؟! یک موقع خودشان هجوم می‌آورند و یک وقت جنگ نیابتی به راه می‌اندازند. باید چیزی که آن‌ها می‌خواهند اجرا شود. در سوریه چه کردند؟! در آخر نیز قصدشان را از جنگ بیان کردند که برای چپاول نفت سوریه بوده است.

۱. در خروج از دین سبقت می‌گیرند. فضای مجازی را بینید چه خبر است. در تبلیغ بر ضد دین و خدا و اعتقادات مردم سبقت می‌گیرند. یکی از همین مهره‌های نفاق در یکی از شبکه‌ها می‌گفت: «تخصص من تغییر فرهنگ است». او در شبکه‌های مختلف حضور دارد. کاری کرد زن‌هایی که باید بجهه داشته باشند و بجهه بزرگ کنند، سگ بزرگ می‌کنند. خداوند به فریادمان برسد که اگر آتش بیاید، ترو خشک با هم می‌سوزد.

۲. اشاره به هجوم مغول‌ها است.

جلسه ششم

ادامه بررسی روایت دوم

بحث پیرامون روایت دوم مربوط به حوادث آذربایجان بود. روایتی که از کعب الاخبار است و به معصوم منتهی نمی‌شود. درباره متن روایت گفتیم که در در آن نکاتی وجود دارد که جای تأمل و بحث است: یکی مسئله شbahat امام عصر به عیسی است که این موضوع در هیچ روایت دیگری نیامده است. مسئله دیگر جنگ بنی عباس با ارمینیه و آذربایجان است که شاهد بحث ما به عنوانی کی از علامت ظهور امام عصر نیز بود.

یادآور شدیم که در اینجا نیامده است که دو کشور ارمنستان و جمهوری آذربایجان با هم دیگر درگیر می‌شوند؛ بلکه قدرت ثالثی با این‌ها می‌جنگد که همان بنی عباس است. لازمه حرف این است که یا بگوییم حکومت بنی عباس دوباره روی کار خواهد آمد یا اینکه آن را قضیه‌ای مربوط به گذشته بدانیم؛ به عبارت دیگر یا باید بگوییم این روایت اشاره به قبل دارد و یکی از علامات ظهور است، ولی لازم نیست که علامات ظهور مقارن با خود ظهور باشند یا اینکه به بازگشت بنی عباس قبل از ظهور ملتزم شویم.

گویا مؤلف نهج الخلاص می‌خواهد این مطلب را پذیرد و به آن ملتزم شود. وی روایاتی را نیز در این زمینه نقل می‌کند. از همین رو عنوان‌هایی را

پژوهشی در ادب ایرانی

طرح کرده و روایاتی را نیز در ذیل آن‌ها نقل می‌کند. از جمله عناوین اینکه «هلاک العباسیین علی ید السفیانی»؛ سفیانی در آخرالزمان و نه ماه قبل از ظهور امام عصر^{علیہ السلام} است. معنای هلاکت عباسی‌ها به دست سفیانی این است که حکومت در دست آنان است. همچنین یکی از روایاتی که ایشان نقل می‌کند، روایتی از کنزالعمال است:^۱

۳. «روی عن علی^{علیہ السلام} آنے قال: تكون مدينة بين الفرات و دجلة، يكون فيها ملك بنى العباس وهي الزوراء، يكون فيها حرب مفظعة، تسبى فيها النساء، ويذبح فيها الرجال كما تذبح الغنم؛^۲ از امام علی^{علیہ السلام} روایت شده است که فرمودند: شهری بین فرات و دجله ساخته می‌شود که در آن حکومت بنی عباس است. آن شهر زوراء است. در آن شهر، جنگی شدید صورت می‌گیرد که زنان به اسارت برده و مردان ذبح شوند، همانطور که گوسفند را ذبح کنند.»

این روایت ربطی به حکومت مجدد عباسیان ندارد. شاید این روایت به همان قضیه هلاکوخان اشاره داشته باشد که عامه برای انتقام از خواجه طوسی خیلی قضیه را بزرگ می‌کنند. البته جنایت و کشتار بود؛ اما مقصص اصلی خود حکومت و خود علمای عامه بودند که با آن‌ها همکاری کردند. هرچه هست این روایت مربوط به عودت عباسیان نیست.

۴. «عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه قال: قال عليّ بن أبي طالب^{علیہ السلام} سمعت حبيبي محمدًا^{علیه السلام} يقول: سيكون لبني عمّي مدينة من قبل المشرق، بين دجلة و دجليل و قطربيل و الصراة، يشيد فيها بالخشب و

۱. چندین بار گفته‌ایم که کتاب کنزالعمال، خودش مدرک نیست؛ بلکه مدرک می‌دهد.

۲. نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

الْأَجْرُ وَالْجَصْ وَالْدَّهْبُ، يِسْكَنُهَا شَرَارُ خَلْقِ اللَّهِ، وَجَبَابِرَةُ أَمْتَيٍّ، أَمَا إِنْ هَلَاكُهَا عَلَى يَدِ السَّفِيَانِيِّ، كَأَنَّهَا بِهَا وَاللَّهُ قَدْ صَارَتْ خَاوِيَةً عَلَى عِروْشِهَا۔^۱

ابی حرب بن ابی الاسود دؤلی از پدرش نقل کرد: علی بن ابی طالب علیہ السلام فرمود: شنیدم حبیبم، محمد علیہ السلام، می فرمود: به زودی برای فرزندان عمومی من شهری در جانب مشرق بین دجله و دجلیل و قطربل و صراة است. این شهر با چوب، آجر، گچ و طلا ساخته خواهد شد. بدترین خلق خداوند و ظالمان از امتم در آن ساکن می شوند. اما هلاکت آنان به دست سفیانی است. گویا این شهر را می بینم. به خدا قسم، شهر ویرانه ای شود.

این روایت نیز به درگیری سفیانی با عباسیان ربطی ندارد؛ بلکه سفیانی با حکومتی که در آنجا هست درگیر شده و شهر را خراب می کند.

مانمی خواهیم همه این روایات را بخوانیم؛ زیرا پیش از این موضوع بازگشت عباسیان را بحث کرده ایم. اینکه در این روایت بیان شده است بنی عباس با ارمینیه و آذربایجان درگیر می شوند، اولاً: ربطی به قضایای فعلی ندارد؛ چون این دو کشور با یکدیگر درگیر هستند و در این روایت بیان شده است که قدرت ثالثی با آنها می جنگد؛ ثانیاً: «ولد بنی العباس» یا اشاره به این دارد که عباسیان برمی گردند، که باید بگوییم این مطلب دلیل و مستند روشنی می خواهد. ما در این باره مفصل بحث کرده و بازگشت عباسیان را نفی کرده ایم. یا اینکه این روایت را بر قضایایی که پیش از آن بوده، حمل کنیم.

از همه این ها گذشته، بحث اعتبار سند است که سند روایت اصلاح به معصوم منتهی نمی شود. حتی برفرض که خود کعب را ثقه بدانیم، باز هم

پیش از اینکه درگیری بین عباسیان و ارمینیه آغاز شود

سندش مشکل دارد.

بررسی سند روایت دوم

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّيَنُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِيرَةُ بْنُتُّ أَفْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَيْدِي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَمْرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ...»

ابن عقده

ابن عقده مشکلی ندارد.

احمد بن محمد دینوری

مامقانی درباره احمد بن محمد دینوری می فرماید: «ولم أقف فيه إلا على قول الشيخ رحمة الله في باب من لم يرو عنهم عليهما السلام،^۱ در مورد ایشان مطلبی نیافتیم مگر فرمایش شیخ که او را در باب کسانی که از ائمه عليهما السلام روایت نکرده‌اند، آورده است.»

وحید بهبهانی- که در توثیق رجال و اعتبار روایات سعه مشرب دارد و سعی می کند از چارچوب توثیق به لفظ ثقه، خارج شده و طرق متعددی را برای توثیق رجال مطرح کند- می فرماید: «ثم إنَّ في تعليقة الوحيد قدس سره أَنَّه من المشايخ الذين يروون عن الحسن بن سعيد، فلا حظ ترجمته، و تأصل؛ ایشان از مشايخ است و از حسن بن سعید روایت نقل می کند؛ پس

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال في علم الرجال (چاپ جدید)، ج ۷، ص ۳۰۰.

۲. همان.

ترجمه او را ملاحظه و تأمل کن.»

مامقانی می‌گوید: «قلت: قد كناه النجاشي رحمه الله هناك بـ: أبي العباس، ويظهر من كلامه نوع تأمل فيه، حيث عد جمعاً روا عن الحسن بن سعيد، وجعل المعتمد بين أصحابنا رواية الأشعري، فإن فيه نوع تعريض بالباقيين، ومنهم الدينوري هذا، ولعله إلى ذلك ينظر أمر الوحيد بالتأمل؛ نجاشى او رابا کنيه ابوالعباس ذکر کرده است. از کلام او نوعی تأمل در مورد مترجم ظاهر می‌شود؛ زیرا جمعی را که از حسن بن سعيد روایت کرده‌اند را بر شمرده و روایات اشعری را مورد اعتماد بین اصحاب قرار داده است. در این بیان نوعی تعريض به بقیه که از آن جمله دینوری است، فهمیده می‌شود. شاید امر مرحوم وحید به تأمل به این مطلب نظر دارد.» پس احمد بن محمد دینوری مشکل دارد. البته طریق دیگری برای اثبات حسن مترجم وجود دارد. در بحار الانوار از دینوری چنین نقل شده است:

«نَحْمَ، كِتَابُ النُّجُومِ رُوَيَّنَا يَا شَنَادِنَا إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ حُمَّادِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبَرِيِّ يَا شَنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ الدِّيَوْرِيِّ السَّرَّاجُ الْمُكَنَّى بِأَبِي الْعَبَّاسِ الْمُلْقَبِ بِإِسْتَارَهِ قَالَ اتَّصَرَّفْتُ مِنْ أَذْدِيلَ إِلَى دِينَوْرَ أَرِيدُ أَنْ أَحْجَجَ وَذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي حُمَّادِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ الْبَسْنَةُ أَوْ سَنَنَتُهُنَّ وَكَانَ النَّاسُ فِي حِيرَةَ فَاسْتَبَشَرَ أَهْلُ دِينَوْرَ بِمُوافَاقَتِيِّ وَ اجْتَمَعَ الشِّيَعَةُ عِنْدِي فَقَالُوا اجْتَمَعَ عِنْدَنَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارَ مِنْ مَالِ الْمَوَالِيِّ وَخَتَّاجُ أَنْ خَمِلَهَا مَعَكَ وَتُسْلِمَهَا بِحَيْثُ تَجِبُ تَسْلِيمُهَا قَالَ فَقُلْتُ يَا قَوْمَ هَذِهِ حِيرَةُ وَلَا نَعْرِفُ الْبَابَ فِي هَذَا الْوَقْتِ قَالَ فَقَالُوا إِنَّا أَخْتَرْنَاكَ لِحَمْلِ هَذَا الْمَالِ إِنَّا نَعْرِفُ مِنْ شِقَاتِكَ وَكَمِكَ فَاعْمَلْ عَلَى أَنْ لَا تُخْرِجَهُ مِنْ يَدِيْكَ إِلَّا مُجْحَّمَةٌ قَالَ فَحُمِّلَ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْمَالُ فِي صُرَرٍ يَا شِمْ رَجْلٍ رَجْلٍ فَحَمَّلْتُ ذَلِكَ الْمَالَ وَخَرَجْتُ فَلَمَّا وَافَيْتُ

بِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ الدِّيَوْرِيِّ السَّرَّاجُ الْمُكَنَّى بِأَبِي الْعَبَّاسِ الْمُلْقَبِ بِإِسْتَارَهِ

فَرْمِيسِينَ كَانَ أَهْمُدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ الْحَسَنِ مُقِيمًا بِهَا فَصَرِطْ إِلَيْهِ مُسْلِمًا فَلَمَّا لَقِيَنِي
اسْتَبَشَرَ بِي مُمَّا أَعْطَانِي الْفَ دِينَارٍ فِي كِيسٍ وَ تُخْوِتْ شِيَابِ الْوَانِ مُعْكَمَةٌ مَّا أَغْرِفْ مَا
فِيهَا مُمَّا قَالَ لِي أَهْلُ هَذَا مَعَكَ وَ لَا تُخْرِجْهُ عَنْ يَدِكَ إِلَّا بِحُجَّةٍ قَالَ فَقَبَضْتُ الْمَالَ وَ
الْتُّخْوِتْ بِمَا فِيهَا مِنَ التِّيَابِ فَلَمَّا وَرَدْتُ بَعْدَهُ مَمْ يَكُنْ لِي هَمَّةٌ غَيْرُ الْبَحْثِ عَمَّنْ
أُشِيرُ إِلَيْهِ بِالْتِيَابَةِ فَقَيِيلَ لِي إِنَّ هَا هُنَّ رَجُلًا يُعْرَفُ بِالْبَاقَطَانِيِّ يَدَعِي بِالْتِيَابَةِ وَ
آخَرُ يُعْرَفُ بِإِسْحَاقَ الْأَمْمَرِ يَدَعِي التِّيَابَةَ وَ آخَرُ يُعْرَفُ بِإِيْ جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ يَدَعِي
بِالْتِيَابَةِ قَالَ فَبَدَأْتُ بِالْبَاقَطَانِيِّ وَ صَرَطْ إِلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ شَيْخًا مُهِبِّيَ الْمُرْوَعُ
ظَاهِرًا وَ فَرِسُ عَرَبِيُّ وَ غِلْمَانُ كَثِيرٌ وَ يَجْتَمِعُ النَّاسُ عِنْدَهُ يَتَنَاظِرُونَ قَالَ فَدَخَلْتُ
إِلَيْهِ وَ سَلَمْتُ عَلَيْهِ فَرَحَّبَ وَ قَرَبَ وَ سَرَّ وَ بَرَّ قَالَ فَأَطْلَلْتُ الْقُوْدَ إِلَى أَنْ خَرَجَ أَكْثَرُ
النَّاسِ قَالَ فَسَأَلَنِي عَنْ دِينِي فَعَرَفْتُهُ أَنِّي رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ دِينَورَ وَ افَيْتُ وَ مَعِيَ شَيْءٌ
مِّنَ الْمَالِ أَحْتَاجُ أَنْ أُسْلِمَهُ فَقَالَ لِي أَهْلُمُهُ قَالَ فَقُلْتُ أَرِيدُ حُجَّةً قَالَ تَعُودُ إِلَيَّ فِي
غَدٍ قَالَ فَعُدْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْغَدِ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ وَ عُدْتُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ
يَأْتِ بِحُجَّةٍ قَالَ فَصَرِطْتُ إِلَى إِسْحَاقَ الْأَمْمَرِ فَوَجَدْتُهُ شَابًا نَظِيفًا مَنْزِلُهُ أَكْبُرُ مِنْ
مَنْزِلِ الْبَاقَطَانِيِّ وَ فَرِسُهُ وَ لِبَاسُهُ وَ مُرْوَعُهُ أَسْرِيَ وَ غِلْمَانُهُ أَكْثَرُ مِنْ غِلْمَانِهِ وَ
يَجْتَمِعُ عِنْدَهُ مِنَ النَّاسِ أَكْثَرُ مِمَّا يَجْتَمِعُ عِنْدَ الْبَاقَطَانِيِّ قَالَ فَدَخَلْتُ وَ سَلَمْتُ
فَرَحَّبَ وَ قَرَبَ قَالَ فَصَبَرْتُ إِلَى أَنْ خَفَّ النَّاسُ قَالَ فَسَأَلَنِي عَنْ حَاجَتِي فَقُلْتُ لَهُ
كَمَا قُلْتُ لِلْبَاقَطَانِيِّ وَ عُدْتُ إِلَيْهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ قَالَ فَصَرِطْتُ إِلَيْهِ
جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ فَوَجَدْتُهُ شَيْخًا مُتَوَاضِعًا عَلَيْهِ مُبَطَّنَةً بِيَضَاءٍ قَاعِدًا عَلَى لِبَدِّيِّ
بَيْتٍ صَغِيرٍ لَيْسَ لَهُ غِلْمَانٌ وَ لَا مِنَ الْمُرْوَعَةِ وَ الْفَرِسِ مَا وَجَدْتُ لِغَيْرِهِ قَالَ
فَسَلَّمْتُ فَرَدَ الْجَوَابَ وَ أَذَنَّا نِي وَ بَسَطَ مِنِي مُمَّ سَأَلَنِي عَنْ حَالِي فَعَرَفْتُهُ أَنِّي وَافِيَتُ
مِنَ الْجُبْلِ وَ حَمَلْتُ مَالًا قَالَ إِنَّ أَحَبِبْتَ أَنْ يَصِلَ هَذَا الشَّيْءَ إِلَيْ مَنْ يَحِبُّ أَنْ

يَصِلَ إِلَيْهِ تَحْرِيجٌ إِلَى سُرَّ مَنْ رَأَى وَتَسْأَلُ دَارَ ابْنِ الرِّضَا وَعَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانِ الْوَكِيلِ
وَكَانَتْ دَارُ ابْنِ الرِّضَا عَامِرَةً بِأَهْلِهَا فَإِنَّكَ تَحْجُدُ هُنَاكَ مَا تُثْرِيدُ.»^۱

ابی عباس دینوری سراج ملقب به ستاره می‌گوید: یک یا دو سال پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام برای رفتن به حج، از اردبیل به دینور^۲ آمدم در حالی که مردم [درباره جانشین امام علیه السلام] در حیران بودند. اهل دینور، خبر آمدنم را که شنیدند خوشحال شده و شیعیان، دو مر جمع شده و گفتند: شانزده هزار دینار از اموال موالی (دوست داران یا ایرانیان) نزد ما جمع شده و می‌خواهیم آن را با تو بفرستیم تا به هر کسی که می‌باید، بدهی. به آنان گفتم: اکنون در شرایط حیرت قرار داریم و امامی را که باید اموال را به او تقدیم کنیم، نمی‌شناسیم. اما آنان گفتند: با توجه به اعتماد و کرامتی که در تو سراغ داریم، آن‌ها را ببرو جز با مشاهده دلیل و نشانه به کسی مده.^۳

ابی عباس می‌گوید: هر قسمت از آن مال با اسم صاحبیش در کیسه‌ای قرار داده شد و آن‌ها را برداشتم و بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین (کرمانشاه) که محل سکونت احمد بن حسن بود، رسیدم، نزد او رفتم و سلام کردم. هنگامی که مرا دید، خوشحال شد و کیسه‌ای را با هزار دینار همراه پارچه‌ای رنگارنگ که نمی‌دانستم درون آن چیست، به من داد و گفت: این‌ها را با

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (چاپ بیروت)، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

۲. دینور شهری در کردستان ایران است.

۳. البته راوی این روایت خود دینوری است. مرحوم خویی می‌فرماید: اگر کسی روایتی را که دال بر توثیق و تعریف خودش است نقل کند، مستلزم دور است؛ چون قبول این روایت متوقف بر وثاقت راوی بوده و وثاقت راوی نیز از طریق روایتی که خودش نقل کرده می‌خواهد اثبات شود. امام خمینی بیش از این می‌فرماید: نقل روایت دال بر مدح مترجم موجب سوء ظن است. البته این متن را خواهید دید که به این نحو نیست.

خود ببرو غیر از امام علی‌الله‌کسی آن را از دست خارج نسازد.
 می‌گوید: آن مال و پارچه را به همراه آنچه درون آن بود، از او گرفتم. وقتی
 وارد بغداد شدم، هدفی جز یافتن کسی که نماینده امام باشد، نداشتم. به
 من گفتند: اینجا شخصی معروف به باقطانی و شخص دیگری مشهور به
 اسحاق احمر و نیز دیگری که نامش اباجعفر عمری است، هستند که
 ادعای نماینده‌گی امام را دارند.

ابی عباس می‌گوید: از باقطانی شروع کردم، نزدش رفتم و او را
 دیدم. شیخی بود با دلیری آشکار و اسب‌های عربی و غلامان بسیار که
 مردم گرد او جمع شده و با او گفت و گو می‌کردند. بر او وارد شدم و سلام
 کردم. به من خوش آمد گفت و مرا نزد خود برد، گرامی داشت و با من به
 گفت و گو نشست. نشستن خود را طولانی کردم تا آنکه بیشتر مردم بیرون
 رفته باشند و او از خواسته من پرسید. برایش توضیح دادم که از اهل دینور هستم
 و همراه خود اموالی دارم و می‌خواهم آن را تقدیم کنم. گفت: آن را بگذار. من
 گفتم: دلیل می‌خواهم. گفت: فردا به نزد من بیا. احمد می‌گوید: فردا نزد او
 بازگشتم، اما نشانی از حجت نبود. روز سوم نیز رفتم، ولی باز هم دلیلی
 نیاورد.^۱

۱. بعد از فوت مرحوم خوبی از آقای سیدمهدي خرسان نقل شده است: شخصی مقداری
 وجهات آورده بود که آن‌ها را به خانه آقای بهشتی برد. فرمود: نه من نمی‌خواهم مرجع
 بشوم. می‌گوید هرچه گفتم قبول نکرد. پول‌ها را به خانه آقای سبزواری برد. گفتند: نه قبول
 نمی‌کنم. گفتم: من چکار کنم؟ پول‌ها را در خانه اش انداختم و رفتم. آقای سبزواری فردا
 صبح کیسه پول را آورد و گفت: من این بار را قبول نمی‌کنم. همین طور این پول مانده بود تا
 اینکه آیت‌الله سیستانی قبول کردند. این قضیه را آقای مرعشی برای من نقل کردند. درباره
 اخلاق و ادب و تدین امام خمینی نیز گفت: آقای صدوqi برای من پول زیادی فرستاد.
 حکومت شاه فشار می‌آورد که پول به دست امام نرسد و دست وی نیز برای شهریه طلب

پس از اونزد اسحاق احمر رفتم. جوانی پاکیزه بود که منزلش از منزل باقطانی بزرگ‌تر، اسب‌ها و البسه و دلیری و غلامانش از او بیشتر و افراد زیادی دورش حلقه زده بودند. داخل شدم و سلام کردم. به من خوش‌آمد گفت و مرا نزد خود برد. صبر کردم تا از جمعیت کاسته شود. سپس از حاجتم سؤال کرد. آنچه را به باقطانی گفته بودم، به او نیز گفتم و سه روز نزد او رفتم اما حجتی برایم نیاورد.

ابی عباس می‌گوید: لذا نزد اباجعفر عمری رفتم و او را شیخی متواضع، بر اسبی سفیدرنگ، در خانه‌ای کوچک که غلام و کنیز و اسبی مانند آن دو نفر دیگر نداشت و نشسته بر پشم یافتم. سلام کردم و جوابم را داد. مرا نزد خود برد و سنگینی بار و شرمندگی ام را زدود. سپس از حالم پرسید. به او

حالی بود. آن پول ثلث اموال یکی از تجاریزد بود که وصیت کرده بود به مرجع وقت که در یزد بیشتر مردم از او تقلید می‌کنند، بدنهند. مرجع وقت نیز امام خمینی بود. شب خدمت امام رفتم. گفت: ایشان نگفته‌اند به خمینی بدھید؛ بلکه گفته به مرجع اکثریت بدھید. شما از کجا می‌دانید که من مرجع اکثریت هستم؟ تو شهادت می‌دهی؟ گفتم: بله. فرمود: اخیر شما شهادت می‌دهد؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمود: اگر شهادت داد پول را بیاور (یعنی دو نفر شوند). هرچه گفتم پذیرید گفتند: نه. می‌گوید: ماندم چکار بکنم؛ زیرا در نجف اشرف بانک کم است. برادرم نیز گفت: من نمی‌دانم. چطور شهادت بدھم؟ نامه‌ای به یزد نوشتیم با اینکه در آن موقع نامه در این خصوص آسان نبود. شش ماه طول کشید تا آقای صدوqi استشهاد درست کرد. بالاخره صدھا نفر امضا کردند که اکثریت مردم یزد از امام خمینی تقلید می‌کنند. این را نزد امام آوردم. ایشان تازه آن موقع پذیرفتند. شش ماه طول کشید تا امام خمینی آن پول را قبول کرد، حال اینکه این نواب مدعی می‌گویند: پول را بیاور. خداوند مرحوم رضا عبدالهادی شیرازی را رحمت کند! از مرحوم کوشکی شنیدم که گفت: نشسته بودم که تاجری آمد و گفت: آقا من مقلد شما هستم. پول‌ها را اشتباھی جای دیگر بردم. ایشان فرمود: بنده و آن بزرگوار هر دو نوکر یک آقا هستیم. آقای کوشکی می‌گوید: کسی آنچا نشسته بود. گفت: از این به بعد دیگر پول را همین جا بیاورید. دیدم آقا آنقدر ناراحت شد. سر برداشت و سه دفعه گفت: لا حول ولا قدرة الا بالله بازهم از این حرف‌ها.

گفتم که حامل اموالی هستم. گفت: اگر دوست داری که این اموال به آنکه باید برسد باید به سامرا، به خانه ابن‌الرضا (امام عسکری علیه السلام) بروی و فلان وکیل را بجویی که آنچه می‌خواهی را آنجا خواهی یافت.^۱

-
۱. اخوی ما می‌گوید: صبح زود آقایی منزل آمد و کیسه‌ای همراه داشت که صدمیlion تومان در آن بود. به پدرم گفت: این وجوهات را برای شما آورده‌ام. پدرم فرمود: مقلد چه کسی هستی؟ گفت: مقلد امام خمینی. فرمود: خانه ایشان آن طرف است. اخوی می‌گفت: هرچه اصرار کرد که من دوست دارم پول را به شما بدهم فرمود: نه پول را ببر آنجا. علمای ما دین مردم را این‌گونه حفظ کرده‌اند.

جلسه هفتم

ادامه بررسی سند روایت دوم

احمد بن محمد دینوری

بیان شد که احمد بن محمد دینوری به حسب ظاهر توثیقی ندارد، اما مطلبی درباره ایشان در بحار الانوار به استناد کتاب نجوم ابن طاوس نقل شده است که حکایت از ولایت مداری و ایمان و تعهد او دارد. موضوع، اطمینان مردم به ایشان بوده، به گونه‌ای که وجوهات را به ایشان دادند و او نیز به دنبال حجت خدا بود تا اینکه بعد از تفحص، موفق شد اموال را به نماینده امام برساند. این مطالب دلالت بر اعتبار و ثناقت احمد بن محمد دینوری دارد. مرحوم مجلسی در بحار الانوار چنین نقل می‌کند:

«قَالَ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَضَيْتُ خَوْسُمَنْ رَأَى وَ صِرْتُ إِلَى دَارِ ابْنِ السِّخَا وَ سَأَلْتُ عَنِ الْوَكِيلِ فَذَكَرَ الْبَوَابُ أَنَّهُ مُشْتَغَلٌ فِي الدَّارِ وَ أَنَّهُ يَخْرُجُ آنِفًا فَقَعَدْتُ عَلَى الْبَابِ أَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ فَخَرَجَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَقَفَمْتُ وَ سَلَفْتُ عَلَيْهِ وَ أَخْدَبَيْدِي إِلَى بَيْتِ كَانَ لَهُ وَ سَأَلْتُ عَنْ حَالِي وَ مَا وَرَدْتُ لَهُ فَعَرَفْتُهُ أَنِّي حَلْتُ شَيئًا مِنَ الْمَالِ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَبَلِ وَ أَحْتَاجُ أَنْ أَسْلِمَهُ بِحُجَّةٍ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَدَمَ إِلَيَّ طَعَامًا وَ قَالَ لِي تَغَدَّ بِهَذَا وَ اسْتَرْجِعْ فَإِنَّكَ تَعِبْتَ فَإِنَّ بَيْتَنَا وَ بَيْنَ صَلَةِ الْأُولَى سَاعَةً فَإِنِّي أَهْمُلُ إِلَيْكَ مَا شِرِيدُ قَالَ فَأَكَلْتُ وَ نَمَثُ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ نَهَضْتُ وَ صَلَيْتُ وَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذَهَبْتُ إِلَى الْمُشْرَعَةِ فَاغْتَسَلْتُ وَنَصَرَتْ [وَ] انْصَرْفْتُ إِلَى بَيْتِ الرَّجُلِ وَسَكَنْتُ
إِلَى أَنْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ رُبْعُهُ فَجَاءَنِي بَعْدَ أَنْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ رُبْعُهُ وَمَعْهُ دَرْجٌ فِيهِ:
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَافَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوْرِيُّ وَهَمَّلَ سِتَّةَ عَشَرَ الْفَ
دِينَارِ فِي كَذَا وَكَذَا صُرَّةً فِيهَا صُرَّةٌ فُلَانٌ بْنُ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَارًا إِلَى أَنْ عَدَّ
الصُّرَّرَ كُلَّهَا وَصُرَّةٌ فُلَانٌ بْنُ فُلَانٍ الدَّرَاعَ سِتَّةَ عَشَرَ دِينَارًا».

قَالَ فَوَسْوَسَ إِلَيَّ الشَّيْطَانُ فَقُلْتُ إِنَّ سَيِّدِي أَعْلَمُ بِهَذَا مِنِّي فَمَا زِلتُ أَفْرَأِ ذَكْرُهُ
صُرَّةً صُرَّةً وَذِكْرَ صَاحِبِهَا حَتَّى أَتَيْتُ عَلَيْهَا عِنْدَ آخِرِهَا مُمْذَكَرٌ قَدْ جُمِلَ مِنْ
قَرْمِيسِينَ مِنْ عِنْدِ أَمْهَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَادَرَائِيِّ أَخِي الصَّوَافِ كِيسْ فِيهِ الْفَ دِينَارٍ وَ
كَذَا وَكَذَا اخْتَنَّا مِنَ الْثِيَابِ مِنْهَا ثَوْبٌ فُلَانٌ وَثَوْبٌ لَوْنُهُ كَذَا حَتَّى نَسَبَ الْثِيَابَ
إِلَى آخِرِهَا بِأَشْسَابِهَا وَالْوَانِهَا قَالَ فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَشَكَرْتُهُ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ
إِذْلَالِ الشَّكَّ عَنْ قُلْبِي فَأَمَرَ بِسَلَامٍ جَمِيعَ مَا حَمَلْتُ إِلَى حَيْثُ يَأْمُونِي أَبُو جَعْفَرِ
الْعَنْرِيُّ قَالَ فَانْصَرْفْتُ إِلَى بَعْدَادَ وَصِرْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ قَالَ وَكَانَ
خُرُوجِيُّ وَانْصِرَافِيُّ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ قَالَ فَلَمَّا بَصَرَيْتُ أَبُو جَعْفَرَ قَالَ لِمَ تَخْرُجُ فَقُلْتُ
يَا سَيِّدِي مِنْ سُرْمَنْ رَأَى انْصَرْفْتُ قَالَ فَإِنَا أَحْدَثُ أَبَا جَعْفَرِ بِهَذَا إِذْ وَرَدَتْ رُقْعَةُ
إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْعَنْرِيِّ مِنْ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْأَمْرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَمَعَهَا دَرْجٌ مُثْلُ
الدَّرْجِ الَّذِي كَانَ مَعِي فِيهِ ذِكْرُ الْمَالِ وَالثِيَابِ وَأَمْرَأَنِ يُسَلَّمُ جَمِيعُ ذَلِكَ إِلَى أَبِي
جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَمْهَدَ بْنِ جَعْفَرِ الْقَطَّانِ الْقُمِيِّ فَلَيْسَ أَبُو جَعْفَرِ الْعَمْرِيُّ شِيَابُهُ وَقَالَ
لِي اهْمَلْ مَا مَعَكَ إِلَى مَنْزِلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَمْهَدَ بْنِ جَعْفَرِ الْقَطَّانِ الْقُمِيِّ قَالَ فَحَمِلْتُ
الْمَالَ وَالثِيَابَ إِلَى مَنْزِلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَمْهَدَ بْنِ جَعْفَرِ الْقَطَّانِ وَسَلَّمَهَا إِلَيْهِ وَخَرَجْتُ
إِلَى الْحَجَّ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى دِينَارِ اجْتَمَعَ عِنْدِي النَّاسُ فَأَخْرَجْتُ الدَّرْجَ الَّذِي أَخْرَجْهُ
وَكَيْلَ مَوْلَانَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَيَّ وَقَرَأْتُهُ عَلَى الْقَوْمِ فَلَمَّا سَمِعَ بِذِكْرِ الصُّرَّةِ بِاسْمِ
الدَّرَاعَ سَقَطَ مَعْشِيَاً عَلَيْهِ وَمَا زِلْنَا تُعَلَّلُهُ حَتَّى أَفَاقَ فَلَمَّا أَفَاقَ سَجَدَ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِالْمُهْدَايَةِ الَّذِي عَلِمَتْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ

حُجَّةٌ هَذِهِ الصُّرْهُ دَفَعَهَا وَاللَّهُ إِلَيْهَا الدَّرْجُ لَمْ يَقِفْ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَخَرَجْتُ وَلَقِيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَا الْحَسَنِ الْمَادَرِيَّ وَعَرَفْتُهُ الْخَبَرَ وَقَرَأْتُ عَلَيْهِ الدَّرْجَ فَقَالَ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَا شَكَكْتُ فِي شَيْءٍ فَلَا تَشْكِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مِنْ حُجَّتِهِ.^۱

ابی عباس می گوید: «از نزد او (ابو جعفر عمری) بیرون آمدم و راه سامرا را پیش گرفتم. به خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و سراغ آن نماینده را گرفتم. دربان گفت: هم اکنون مشغول کاری است و به زودی بیرون خواهد آمد. کنار در به انتظار نشستم. پس از لحظه‌ای بیرون آمد. برخاستم و به او سلام گفتم. دست مرا گرفت و به خانه اش برد و دلیل آمدنم را پرسید. به او گفتم: مالی را از ناحیه جبل با خود آورده و می خواهم آن را به حجت تقديم کنم. گفت: باشد. سپس طعامی برایم آورد و به من گفت: از این غذا بخور و استراحت کن که خسته هستی و تا وقت نماز فرصتی است. من آنچه را می خواهی برایت خواهیم آورد.

ابی عباس می گوید: غذا را خوردم و خوابیدم. هنگام نماز برخاستم و نماز گزاردم. سپس به حمام رفتم و غسل کردم. به خانه آن مرد بازگشتم و صیر کردم تا آنکه بخشی از شب سپری شد. در آن هنگام، او در حالی که همراه خود توقیع مبارکی داشت، نزد من آمد. در آن نوشته بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. احمد بن محمد دینوری رسیده و شانزده هزار دینار در فلان و فلان کیسه‌ها با خود دارد. از آن جمله، کیسه‌ای است از فلان شخص دارای فلان قدر دینار و کیسه‌ای از دیگری [با ذکر نام] دارای فلان قدر دینار است. [تا آنکه تمام کیسه‌ها به آخر رسید] و کیسه‌ای

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (چاپ بیروت)، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

از فلان ذراع که محتوی شانزده دینار است.»

ابی عباس این‌گونه ادامه داد: شیطان مرا وسوسه کرد که آقایم از من به این [اموال] آگاه‌تر بودند! آن اسمای را تا پایانش خواندم. سپس فرموده بودند: در میان آن‌ها از قرمیسین، از برادر پشم فروشم، احمد بن حسن مادرایی، کیسه‌ای است که در آن هزار دینار و فلان تعداد لباس است. از آن جمله فلان لباس و لباسی دیگر به فلان رنگ... تا آنکه تمام لباس‌ها را با ذکر صاحب و رنگ‌های آن برشمردند. خداوند را سپاس گفتم و او را به سبب متّنی که بر من نهاد و شک مرا برطرف کرد، شکر کردم. آنگاه وکیل امام دستور داد تا همه آنچه را آورده بودم را با خود ببرم ^۲ و مطابق فرمایش ابا جعفر

۱. مرحوم مجلسی این روایت را در باب معجزات امام زمان ع می‌آورد. پیرامون معجزات و کرامات آن حضرت کمتر بحث می‌شود. درباره این روایت تأکید می‌کنم که نه تنها پول‌ها به کسی داده نشده بود که بداند چقدر است، حتی خود احمد بن محمد بن نمی‌دانسته است. سپس نامه به تفصیل و جزئیات می‌آید. البته شأن امام خیلی از این‌ها بالاتر است. این‌ها چیزهای عادی است. همانند قصه میرزا شیرازی که آن را از آیت‌الله حسین کرمانی شنیده‌ام؛ شخصی که پولش در مکه تمام شده بود متولی به امام زمان ع می‌شد. آقا در طوف پول را که بیست تومان بوده به او می‌دهد و می‌فرماید: نزد میرزا شیرازی برو و تتمه را از او بگیر و به وی بگو: به این علامت که از مکه که به سوریه برگشته‌ای زیارت عمه‌ام زینب رفتید. صبح زود به آنجا رسیدید. تو بودی و [ظاهر] آخوند خراسانی که دیدید آنجا نیاز به جاروکردن دارد. آخوند خراسانی عبایش را پهن کرد و جارو کرد و آشغال‌ها را در عبایش گذاشت و بیرون ریخت. می‌گوید: من نزد مرحوم میرزا شیرازی رفته و جریان را برای ایشان گفتم. اما به او نگفتم که چقدر پول در جیبم هست. ایشان به من گفت: این مقدار را بگیر و بیست تومان نیز در جیبیت هست. این‌ها را نوکران امام زمان ع انجام می‌دهند. امام زمان ع روحی فداه خیلی بالاتر از این‌ها هستند.

۲. ایشان نیز پول‌ها را نگرفتند. این‌ها انسان‌های خود ساخته‌ای بودند. خداوند آیت‌الله سید احمد خوانساری را رحمت کند! از ایشان چه بگوییم که واقعه‌های از نور بود. نگاهش که می‌کردی گویا آقا امام کاظم روحی فداء است. من با پدرم نزد ایشان رفتیم. پدرم

عمری عمل کنم. به نزد ابا جعفر در بغداد رفتم. رفت و آمد من سه روز به طول انجامید. همین که نگاه ابا جعفر به من افتاد، گفت: چرا به سامرا نرفتی؟ عرض کردم: سرورم، از سامرا می‌آیم.

ابی عباس می‌گوید: مشغول گفت و گو با ابو جعفر بودم که توقيعی از جانب مولایمان به او رسید و درون آن مطالبی مانند آنچه همراه من بود درباره بیان صورت اموال و لباس‌ها درج شده بود. به او فرموده بودند که همه آن‌ها را به محمد بن قطان قمی تقدیم کند. لذا ابا جعفر لباس پوشید و به من گفت: آنچه را همراه آورده‌ای بردار و به منزل محمد بن قطان بیاور. می‌گوید: اموال و لباس‌ها را به منزل محمد بن قطان بدم و تقدیم او کردم و به قصد حج بیرون آمدم.^۱

خم شد تا دست ایشان را بیوسد. فرمود: من یک روز درس ایشان شرکت کرده بودم. ایشان خودشان پول‌های وجهات را تحویل نمی‌گرفتند. برای دایی ما تعریف کرده بودند. ایشان خانه نداشت. بازاری‌ها خانه‌ای خریده و بعد از نماز به ایشان گفتند: آقا بیایید خانه را متبرک کنید. آمدند خانه را دیدند و گفتند: مبارک باشد. گفتند: این خانه را برای شما خریدیم. فرمودند: نه من نمی‌خواهم. می‌خواهم عرض کنم این‌هایی که از این مکتب و شاگردان این مکتب هستند، روحیاتشان همین است. از همه چیز گذشته‌اند. پدرم می‌گفت: ما این هوا نفس را ریختیم در کذا. آن‌ها از این چیزها گذشته‌اند. دیگری رسیدند و چیزهای دیگری را می‌بینند. این‌ها کوچک است و شاید هم تعجب کنند.

روزی در درس آقای مکارم شیرازی بودم. خدا ایشان را حفظ کند! چهل سال قبل، شب‌های پنج شنبه، درس عقاید داشتند و پنج دقیقه آخر را اخلاق می‌فرمودند. این قصه را آنچا گفتند. مثل بچه‌ها که از گل برای خودشان خانه درست می‌کنند، بعد یکی می‌زند آن را خراب می‌کند و با هم‌دیگر دعوا ایشان می‌شود. وقتی آن‌ها را می‌بینی، می‌گویی: این‌ها به چه خوش هستند و به چه فکر می‌کنند. بعد فرمودند: در این دنیا کسانی هستند که به ما این طوری نگاه کرده و می‌گویند این‌ها درگیر چه هستند و به چه دل خوشی دارند؟!

۱. سید ابوالحسن اصفهانی نمونه زهد بود. گاهی در خانه‌اش چیزی نبود که به زن و بچه‌اش بدهد. از همین رو خجالت می‌کشید به خانه برود و تا پاسی از شب بیرون می‌ماند. شخصی نزد

پس از آنکه به دینور بازگشتم، مردم گرد من جمع شدند و من توقيعی را که وکیل مولایمان به من داده بود بیرون آورده برای آنان خواندم. همینکه به ذکر کیسه منسوب به ذراع رسید، او غش کرد و افتاد. مراقب او بودیم تا به هوش آید. هنگامی که به هوش آمد به سجده افتاد و خداوند را شکر کرد. سپس گفت: سپاس خداوندی را که بر ما به هدایت ملت نهاد. اکنون دانستم که زمین از حجت حق خالی نمی‌ماند. به خدا این کیسه را آن ذراع به من داد و هیچ‌کس جز خداوند از آن آگاه نبود.

ابی عباس می‌گوید: بیرون آمدم و روزی از روزها ابوالحسن مادرایی را دیدم و آن ماجرا را برایش بازگفتم و آن توقيع را برایش خواندم. گفت: سبحان الله! در چیزی شک نکردم. هرگز تردید مکن که خداوند عزوجل، زمین را از حجت خالی نمی‌گردداند.»

از این شواهد حسن احمد بن محمد دینوری استفاده می‌شود.

آیت الله بروجردی آمد و وجهاتی را تحویل ایشان داد. سپس هنگام رفتن عقب عقب رفته و به سید نگاه می‌کرد. ایشان سؤال می‌کند که این چه کاری است؟ می‌گوید: می خواهم خوب چهره‌ات در ذهنم بماند تا در قیامت بگویم خدایا من پول را به ایشان دادم. این کار او باعث گریه آیت الله بروجردی شد. اعتقادات این‌ها از من طبله بهتر است. بعضی با هزار حیله، حلال و حرام راقاطی می‌کنند، اما به این متدين‌ها تا گفته می‌شود وجهات را پرداخت کنید با اینکه به سختی نان درمی‌آورند، حرفی ندارند. به قول آقای وحید پایشان تا زانو برای کشاورزی در گل است. بعد می‌آیند وجهاتش را پرداخت می‌کنند تا دین را حفظ کنند. آقای وحید این جمله را فرمود: این خاکی که به کفشه او است بر عمامه من شرافت دارد. اعتقادات این‌ها محکم است و بعضی از مatalash می‌کنیم آن را خراب کنیم.

جلسه هشتم

ادامه بررسی سند روایت دوم

روایت دوم را از میان روایات پیرامون آذربایجان (روایت کعب الاخبار) نقل کردیم. پس از بررسی روایت گفتیم که متن روایت به جزء فقره آن دارای شواهد است. البته معلوم شد که روایت مذبور هیچ ربطی به وضع فعلی ارمنستان و آذربایجان ندارد. سپس به بررسی سند آن پرداختیم و معلوم شد که این روایت از نظر سند مشکل دارد. مرحوم نعمانی از ابن عقدہ و وی از احمد بن محمد دینوری نقل می‌کند. نظر ما در مورد احمد بن محمد دینوری بر این شد که از روایتی که نقل کردیم می‌توان حسن او را استفاده کرد. طبق توقیعی که از امام عصر^ر رسید، سفیر دوم، محمد بن عثمان، مأموریت یافت و جوهرات را به همراه دینوری نزد محمد بن قطان قمی ببرند. بحث را با بررسی محمد بن قطان قمی ادامه می‌دهیم.

محمد بن قطان قمی

مرحوم خویی درباره محمد بن قطان بخشی مختصر دارد. می‌فرماید: شیخ گفته است: ایشان وکیل امام است و امام حسن عسکری^{علیهم السلام} را نیز درک

پژوهشگاه
تاریخ اسلام

کرده است. ابوحامد مرااغی^۱ درباره محمدبن قطان می‌گوید: ایشان ثالثی بر روی زمین ندارد. وی مطالبی را در این باره نقل کرده و مرحوم خویی نیز به آن‌ها اشکال وارد می‌کند.^۲ حاصل اشکال مرحوم خویی، همان دور است. در ادامه پیرامون دوری که مرحوم خویی مطرح می‌کند، توضیح می‌دهیم. اگرچه اگر از آن نیز بحث نشود چیزی از بحث کاسته نمی‌شود؛ ولی چون در بحث اشکال دور را مطرح کردیم، می‌خواهیم هم مظان این بحث و هم حرف مرحوم خویی را تبیین کنیم.

ایشان در ترجمه احمدبن ابراهیم مرااغی می‌فرماید: «أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ يُكَنِّي أَبَا حَامِدَ الْمَرَاغِيَّ مِنْ أَصْحَابِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَجَالُ الشِّيخِ. اعْتَمَدَ الْعَلَمَةُ فِي رَجَالِهِ عَلَى رِوَايَتِهِ بَنَاءً مِنْهُ عَلَى أَصْلِهِ، وَهُوَ لِزُومِ الْعَمَلِ بِرَوَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ لَمْ يَرِدْ فِيهِ قَدْحٌ، أَوْ لَمْ يَذْكُرْهُ مِنْ وَرَدِ الْمَدْحِ فِيهِ فِي رِوَايَةِ الْكَشِيِّ. وَقَالَ أَبْنُ دَاؤِدَ: «إِنَّهُ مَمْدُوحٌ، عَظِيمُ الشَّأْنِ». وَقَالَ الْكَشِيُّ: «عَلَيْيِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتِيْبَةَ. قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَاغِيُّ، قَالَ: كَتَبَ أَبُو جَعْفَرَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ جَعْفَرِ الْقَمِيِّ الْعَطَّارُ، وَلَيْسَ لَهُ ثَالِثٌ فِي الْأَرْضِ فِي الْقَرْبِ مِنَ الْأَصْلِ يَصْفِنَا لِصَاحِبِ النَّاحِيَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَرَجَ، وَقَفَتْ عَلَى مَا وَصَفَتْ بِهِ أَبَا حَامِدَ أَعْزَزَهُ اللَّهُ بِطَاعَتَهُ، وَفَهَمَتْ مَا هُوَ عَلَيْهِ، تَمَّ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ بِأَحْسَنِهِ، وَلَا أَخْلَاهُ مِنْ تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِ، وَكَانَ اللَّهُ وَلِيَهُ، أَكْثَرُ السَّلَامِ وَأَخْصَهُ. قَالَ أَبُو حَامِدٍ: وَهَذَا فِي رِقْعَةِ طَوِيلَةٍ، وَفِيهَا أَمْرٌ وَنَهِيٌّ إِلَى ابْنِ أَخِي كَثِيرٍ [كَبِيرَةٍ]، فَأَمْسَكَتِ الرِّقْعَةَ أَرِيدَهَا، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: اكْتُبْ مَا خَرَجَ فِيَكَ، فَفِيهَا مَعْنَى تُحْتَاجُ إِلَى أَحْكَامِهَا، قَالَ: وَفِي الرِّقْعَةِ أَمْرٌ وَنَهِيٌّ عَنْهُ عِلْمٌ

۱. پیرامون شرح حال احمدبن ابراهیم، ابوحامد مرااغی، پیش از این بحث شده است.

۲. خویی، ابولقاسم، «معجم رجال الحديث»، ج ۲، ص ۱۶.

کابل و غیرها».^۱

«احمد بن ابراهیم، کنیه او ابو حامد مraigی از اصحاب امام عسکری علیهم السلام است (رجال شیخ). علامه در رجالش بنا بر اصلی که دارند، بر روایت او اعتماد کرده است. آن اصل عبارت است از لزوم عمل به روایت هر امامی که قدح و مذمتی در مورد او وارد نشده است. یا به جهت آنچه ذکر کرده که در روایت کشی در مورد او مذحی وارد شده است. ابن داود گفته است: او ممدوح و عظیم الشأن است. کشی گفته است: علی بن محمد بن قتبه از ابو حامد، احمد بن ابراهیم مraigی و اونیز از ابو جعفر، محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار نقل کرده است که ثالثی برای او در زمین نیست. نامه‌ای برای امام زمان علیهم السلام در مورد من نوشته. سپس توقیعی چنین آمد: «بر آنچه ابومحمد که خداوند او را به طاعتمن عزت دهد، اطلاع یافتم و آنچه بر آن است را درک کردم. خداوند عاقبت او را نیکو بگرداند و او را از تفضلاتش دور نگرداند! خدا یار او است. بسیار از طرف من به اسلام برسان و او را به آن اختصاص بده». ابو حامد گفت: این در نامه‌ای طولانی بود و در آن نامه امر و نهی زیادی بود. پس آن نامه را خواستم. ابو جعفر گفت: آنچه در مورد تو بود را بنویس. در این نامه معانی ای است که نیاز به محکم کاری دارد. ابو حامد گفت: در نامه امر و نهی از امام برای اهل کابل و غیر آن بود».

مرحوم خوبی می‌فرماید: «أقول: بما أن راوي المدح هو نفس أحمد فلا يعني بروايته، على أن في السندي علي بن محمد بن قتبة، وهو لم يوثق، وذكر المشايخ هذه الرواية لا دلالة فيه على اعتمادهم عليها مع أنك قد

۱. خوبی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۶.

عرفت فی ترجمة إبراهیم بن حمویه أن الاعتماد لا یکشف عن التوثیق؛ یعنی از آنجاکه راوی مدح، خود احمد بوده پس به روایت او اعتنا نمی‌شود. اضافه بر اینکه در سند آن علی بن محمد بن قتبیه است که توثیق نشده است. اما اینکه این روایت را مشایخ ذکر کرده‌اند، دلالت بر اعتماد آن‌ها به این روایت نیست. ما در ترجمه ابراهیم بن حمویه بیان کردیم که اعتماد، کشف از توثیق نمی‌کند.»

درباره این مطلب عرض می‌کنیم: اولاً: نقل، کاشف از اعتماد است، و گرنه اشاره می‌کرند؛ ثانیاً: بر فرض که اعتماد، کاشف از وثاقت نباشد، لاقل کاشف از حُسن مترجم که هست.

هدف ما از نقل مطالب فوق بررسی شخصیت محمد بن قطان قمی بود که نام او در نامه امام عصر علیهم السلام آمده است، اگرچه ربطی به توثیق احمد بن محمد دینوری ندارد. دینوری به نظر ما موثق یا حسن است؛ ولی چون در آن روایت آمده بود که سفیر دوم، محمد بن عثمان، به همراه دینوری وجوهات را نزد محمد بن قطان قمی می‌برند، شخصیت او را مورد بررسی قرار دادیم، معلوم شد که ایشان از شخصیت‌های نادری بوده که به گفته احمد مراغی، سومی ندارد. البته احمد مراغی به نظر مرحوم خویی مورد وثوق نیست. اما وثاقت یا عدم وثاقت دینوری لطمه‌ای به بحث ما نمی‌زند، چون ما در مورد شخصیتی که در متن روایت آمده، بحث می‌کنیم. از همین رو چه کلام مراغی درست باشد و چه نادرست، لطمه‌ای به اصل اعتبار دینوری نمی‌زند. قصد ما از بیان این مطالب فقط بیان مبنای مرحوم خویی بود.

پرسش از استاد

نسبت به نکته‌ای که فرمودید، طبق مبنای مرحوم خویی، نقل، علامت اعتماد نیست. در حالی که شما فرمودید: نقل، علامت اعتماد است.

پاسخ اساتید

مقصود بنده نقل مشایخ است. اینکه چندین نفر نقل کرده باشند.

ادامه پرسش

شما فرمودید: نقل، علامت اعتماد است. مرحوم خویی فرمودند: نقل، علامت اعتماد نیست. ایشان پیش از این درباره زعفرانی گفته بود که او از ثقات نقل می‌کند. شما فرمودید: نقل از ثقه که برای او گفته شده، اعم از این است که همه نقل‌های او از ثقه باشد. پس نقل نیز اعم از اعتماد و غیراعتماد است. اگر در آنجا اعم است، اینجا به طریق اولی اعم است.

پاسخ اساتید

آنجا که می‌گویند شخصی از ثقات نقل می‌کند و ثقات از او نقل می‌کنند، گویا یک کبرای کلی در اختیار شما قرار می‌دهد. پس الان که ما شک داریم ایشان ثقه هست یا نه، مصدقاق آن کلی می‌شود. وقتی ایشان از آقایی نقل می‌کند و کلی آن این است که این آقا هر که از او نقل کرد، ثقه می‌شود و خودش از ثقه نقل می‌کند، وقتی چنین قاعده‌ای داشته باشیم، این، مصدقاق آن کلی می‌شود. مرحوم خویی می‌فرماید: این روایت را مشایخ نقل کرده‌اند.

پرسش از استاد

ادامه پرسش

نقل اعم از اعتماد و عدم اعتماد است؟

پاسخ استاد

مامی گوییم بالاخره گاهی ممکن است یکی دو نفر نقل کنند؛ ولی نمی‌توان پذیرفت روایتی که مورد اعتماد نیست را همه نقل کنند. آیا این چنین روایتی با روایت ضعیف مساوی است؟ بی‌شک فرق می‌کند.

پس به نظر ما دینوری مشکلی ندارد. اما اینکه بگوییم روایت او صحیح اعلایی است یا اینکه بگوییم عادل و یا موشّق است، نه این‌گونه نیست. اما روایت او ضعیف نیز نیست؛ بلکه حسن است.

علی بن حسن کوفی

عده‌ای تلاش می‌کنند بگویند ایشان همان علی بن حسن بن فضال تیملی است. اگر تیملی باشد، ثقه است؛ اما واقعی متعصب است. از او در کتب اربعه پانصد روایت نقل شده است.^۱ اما معلوم نیست علی بن حسن کوفی همان تیملی باشد. مرحوم خویی در جلد پنجم معجم رجال الحديث نیز در مورد ایشان بحث واز امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند. او می‌فرماید: «الظاهر امامیته». ^۲ ایشان امامی است و بیش از این توثیقی ندارد مگر اینکه مبنای علامه حلی را پذیریم که اصل بر امامی عدالت است.

به هر حال ما نتوانستیم علی بن حسن کوفی را توثیق کنیم. به جز روایت او

۱. همان، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

۲. خویی، ابوالقاسم، «معجم رجال الحديث»، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

از امام صادق علیه السلام که ظاهر آن این است که وی شیعه بوده است. طبق مبنای علامه حلی اصل بر قبول روایات شیعه است؛ مگر اینکه ضعف راوى ثابت بشود. ضعف ایشان نیز ثابت نشده است.

عمیرة بنت اوس

نام عمیرة بنت اوس به سه عنوان نقل شده است: عمیرة، عمرة و خمرة. هر کدام که باشد، اصلاً چنین عناوینی در کتب رجالی مانیست؛ پس ایشان مهمل است.

حسین بن عبد الرحمن

حسین بن عبد الرحمن را فقط در کتاب مرحوم نمازی که از معاصران است، یافتیم. ایشان دو نفر را به نام حسین بن عبد الرحمن ذکر می‌کند: حسین بن عبد الرحمن الجعفی الکوفی. درباره او می‌فرماید: «من أصحاب الصادق علیه السلام. قاله الشیخ فی رجاله. و هو وجه فی أصحابنا کما قاله النجاشی فی ترجمة ابنه بسطام. قب: كتاب ابن عقدة قال الصادق علیه السلام للحسین بن عبد الرحمن: يا حسین لا تستصغر مودّتنا فائزها من الباقيات الصالحات. قال: يابن رسول الله ما مستصغرها ولكن أَحْمَدَ اللَّهَ عَلَيْهَا. ختص: عن محمد بن إسماعيل بن عبد الرحمن الجعفی قال: دخلت أنا و عمی الحسین بن عبد الرحمن علی أبي عبد الله علیه السلام فأدناه و قال: من هذا معک؟ قال: ابن أخي إسماعیل. فقال: رحم الله إسماعیل و تجاوز عنه سیئه عمله. كيف خلقتهم؟ قال: بخیر ما أبقى الله لنا مودّتكم. فقال: يا حسین لا تستصغروا مودّتنا - الخ. کنز: یاسناده عنہ قال: دخلت أنا و عمی. و روی الصدقون في التوحید یاسناده عن أبي معاوية، عن الحسین

بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن الصادق علیه السلام؛ وبسند آخر عن عمرة بنت اويس (اویس)، عن جدها الحصين بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن الصادق علیه السلام خطبة أمير المؤمنین في جوامع التوحید.^۱

«شيخ طوسی ایشان را در رجالش از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است. نجاشی در ترجمه بسطام، فرزند او، گفته است: او شخصیتی در بین اصحاب ما بود. ابن شهرآشوب در مناقب از کتاب ابن عقده نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای حصین، مودّت ما را کوچک نشمار که از باقیات صالحات است. گفت: ای فرزند رسول خدا، هرگز آن را کوچک نمی‌شمارم؛ بلکه حمد خداوند را بر آن به جا می‌آورم.^۲ محمد بن اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی گفت: من و عمومیم، حصین بن عبد الرحمن، محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم و بر او سلام کرد. پس امام او را به نزد خود فراخواند و فرمود: فرزند چه کسی همراه تو است؟ گفت: فرزند برا درم، اسماعیل. امام فرمود: خداوند اسماعیل را رحمت کند و از سیئات عمل او بگذرد. بعد از او چه کار می‌کنید؟ گفت: به خیر هستیم مدامی که خداوند مودّت شما را برای ما مستدام بدارد. پس امام علیه السلام فرمود: ای حصین، مودّت ما را کوچک نشمار... مرحوم صدوق از حصین بن عبد الرحمن از پدرش خطبه امیر المؤمنین علیه السلام را در توحید نقل می‌کند.»

به نظر ما اگر از مطالب فوق، وثاقت حصین بن عبد الرحمن استفاده نشود، لااقل حسن او ثابت است.

۱. نمازی شاهروdi، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲. «من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على اول النعم، از امام سؤال شد اول نعم چیست؟ ایشان فرمود: طیب الولاده».«

عبدالله بن ضمراه

مرحوم نمازی درباره عبدالله بن ضمراه می فرماید: «لم یذکروه. جعله یزید بن انس امیرا علی جند مختار،^۱ او یکی از فرماندهان لشکر مختار بوده است. یکی از امرای مختار، یزید بن انس بود که او عبدالله بن ضمراه را جزو فرماندهان لشکر مختار قرار داد. آیا می توان شرکت در لشکر مختار را دلیل بر حسن مترجم قرار دهیم؟ آیا همه فرماندهان مختار خوب بوده و عاقبت به خیر شدند؟ بلکه امثال شبث ربیعی درین آنها دیده می شود که می گویند شخصی متقلب و متلون بود. او برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و جزو لشکر ابن زیاد شد. سپس به خون خواهان و مختار پیوست و در نهایت، ضد مختار شد.

مرحوم نمازی این مطلب را از بخار الانوار^۲ نقل می کند و علامه از کتاب اخذ الشأر فی احوال المختارابن نما نقل کرده است. ابن نما از بزرگان ما بوده و آثار متعددی دارد. مرحوم مجلسی تمام اخذ الشأر را در آخر جلد ۴۵ نقل می کند. کتاب دیگر او مشیرالاحزان است که کتابی ارزشی پیرامون امام حسین علیه السلام است.

نظرات عامه پیرامون عبدالله بن ضمراه

عامه عبدالله بن ضمراه را توثیق می کنند. در تقریب التهذیب^۳ چنین آمده

۱. همان، ج ۵، ص ۳۹

۲. چاپ قدیم ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ چاپ جدید ج ۴۵، ص ۳۷۱

۳. مقدسی کتابی به نام الکمال نوشت. مزی آن را تلخیص کرد به نام تهذیب الکمال. ذہبی مجدد تلخیص کرد به نام تذهیب التهذیب. ابن حجر نیز تهذیب الکمال را خلاصه کرد و

است: «ثقة ثقة ثقة»^۱ یعنی وی صحیح اعلایی است. از عجلی نیزهmin گونه نقل شده است. البته باید بگوییم که توثیقات عامه برای ما حجت نیست. پس نمی‌توان گفت عبداللہ بن ضمره معتبر است؛ چون دلیلی بر اعتبار او نداریم.

کعب الاخبار

مشکل اصلی سند این روایت این است که به کعب الاخبار برمی‌گردد. در مورد ایشان یک توثیق در کتب عامه وجود دارد. در تقریب التهذیب آمده است که او ثقه است. حرف‌ها درباره وی زیاد است. ایشان از نظر ما توثیق ندارد؛ بلکه تضعیف نیزدارد. یکی از اقسام توثیق و تضعیف، نص است؛ مانند اینکه یکی از معصومین ع بفرماید «فلانی مأمون علی الدين و الدنيا» یا «فلانی ثقة» یا اینکه بفرماید «خداؤند فلانی را العنت کند» یا «فلانی را خداوند بکشد». امام ع نسبت به کعب الاخبار فرموده است: «دروغ گفته است.» همین جمله برای تضعیف او کفايت می‌کند.

علاوه بر آن، چیزی در کتب عامه درباره وثاقت کعب الاخبار وجود ندارد؛ بلکه به عکس، در مقام لفظ و تعبیر، کنایاتی به ضرر او است. اما در مقام عمل متأسفانه حکومت به او خیلی بها داده است. از جمله اینکه در زمان خلیفه دوم و همچنین تا دو سال قبل از اتمام خلافت عثمان نیز بوده است؛ اما امیرالمؤمنین ع هیچ اعتمایی به او نمی‌کرد. ابوذر نیز با چوب به

به نام تهذیب التهذیب نامید. وی آن را دوباره خلاصه کرد و نام آن را تقریب التهذیب گذاشت.

سر او می‌زد و گفت: ای یهودی زاده، تو چه کار به مسائل اسلامی داری.
بنابراین کعب از نظر ما توثیق ندارد. هرچند بعضی از روایاتی که نقل
می‌کند از نظر ما مقبول است؛ اما نقل مطالبی که حق است با عدم التزام
خودش به آنچه نقل می‌کند، منافات ندارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَذْكُرُكَ فِي هٰذِهِ الْمَوْلَى
أَنْتَ أَنْتَ الْمُهْمَّةُ وَأَنَا أَنَا الْمُهْمَّةُ لِمَنْ يَرَكُونِي
أَنْتَ أَنْتَ الْمُهْمَّةُ وَأَنَا أَنَا الْمُهْمَّةُ لِمَنْ يَرَكُونِي

جلسه نهم

ادامه بررسی سند روایت دوم

کعب الاخبار

در ادامه بررسی سندی روایت دوم مربوط به جریانات آذربایجان گفتیم که اگر از همه رجالی که در سند روایت هستند اغماض کنیم، از اشکال کعب الاخبار نمی‌توان گذشت. او در بعضی از کتب شیعه و بسیاری از کتب اهل سنت روایات زیادی دارد که درباره علائم و حوادث ظهور است. بنابراین ناچاریم در مورد وی بازخوانی داشته باشیم. گویا درکتب ما در مورد او مধی وجود ندارد؛ بلکه هرچه هست ذم بوده و باید هم باشد؛ چون امام باقر علیه السلام او را تکذیب کرد. مواضع کعبه مواره در مقابل ابوذر بود. ابوذر نیز بدون هیچ ملاحظه و احتیاطی او را یهودی زاده می‌خواند. به او پرخاش می‌کرد و گاهی با چوب بر سرش و گاهی بر سینه‌اش می‌زد و او را تحقیر می‌کرد. یکی از جهاتی که سبب تبعید ابوذر شد، همین موضع صریحش در برابر این یهودی زاده بود.

اشاره خواهیم کرد که از الازهر مصر و آلوسی و دیگران عجیب است که حاضرند ابوذری که «ما اظللت الخضراء ولا اقللت الغبراء على ذى لهجة اصدق من ابى ذر» در حق او گفته شده را محکوم کرده و برای حفظ

حاکمیت خلیفه سوم بگویند عقاید انحرافی داشته است. اگر واقعاً ابوذر که یک صحابی است، عقیده انحرافی داشته، چه تضمینی برای سایر صحابه است که عقیده انحرافی نداشته باشند. آن وقت مسئله خلافت و خلفاً زیر سؤال می‌رود.

«کعب» یعنی مجد و شرف. عبارت «اعلیٰ اللہ کعبک» دعای پیامبر ﷺ نسبت به امیرالمؤمنین علیہ السلام است؛ یعنی خداوند مجد و شرف تو را بالا برد. کعب الاخبار، به این نام گفته می‌شده، زیراً کعب یعنی محور؛ کعب الاخبار یعنی محور علماء.

علیاری تبریزی (م ۱۳۲۷ق) در بهجه الامال،^۱ استرآبادی (م ۱۰۲۸ق) در منهج المقال^۲ و مازندرانی حائری (م ۱۲۱۵ق) در منتهی المقال^۳ همه می‌گویند: «مضی ذمه». او مذموم بوده و کسی نگفته که ایشان ممدوح است. همچنین استرآبادی درباره او می‌گوید: «مرّ فی عاصم بن عمر عن الباقر علیہ السلام ذمه»^۴ چیزی در مدح کعب وجود ندارد.

در منتهی المقال مطلبی از ابن‌ابی‌الحدید نقل شده است: «و روی جماعة من أهل السیر أن علياً علیہ السلام كان يقول عن كعب الاخبار إنه لکذاب و كان كعب منحرفاً عن عليٍ علیہ السلام؛^۵ جماعتی از اهل تاریخ روایت کرده‌اند که حضرت علیٰ علیہ السلام درباره کعب الاخبار می‌فرمود: کعب کذاب است و

۱. علیاری تبریزی، علی بن عبدالله، بهجه الامال، ج ۶، ص ۱۰۴.

۲. استرآبادی، محمدبن علی، منهج المقال، ج ۶، ص ۲۶۰ و ج ۸، ص ۴۱۸.

۳. مازندرانی حائری، محمدبن اسماعیل، منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۵۴.

۴. استرآبادی، محمدبن علی، منهج المقال، ج ۸، ص ۴۱۸.

۵. مازندرانی حائری، محمدبن اسماعیل، منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۵۴.

منحرف از علی علیه السلام بود.»

علیاری مطلبی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «و فی الکافی فی الصحیح عن علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینة عن زرارة قال كنت قاعداً الى جنب ابی جعفر علیه السلام و هو مجیب مستقبل القبلة، فقال اما ان النظر اليها عبادة، فجائه رجل من بجیله یقال له عاصم بن عمر فقال لابی جعفر علیه السلام: ان کعب الاخبار کان یقول ان الكعبۃ تسجد لبیت المقدس فی کل غداة، فقال ابو جعفر علیه السلام: فما تقول فيما قال کعب؟ فقال صدق القول ما قال کعب فقال له أبو جعفر علیه السلام: کذبت و کذب کعب الاخبار معک، و غضب، قال زرارة ما رأیته علیه السلام استقبل أحداً بقوله کذبت غیره، الحدیث.»^۱

«زراره گفت: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم و ایشان در حال پاسخ‌گویی به سؤلات و روبه قبله بود. پس امام علیه السلام فرمود: نظر به قبله عبادت است. عاصم بن عمر از قبیله بجیله نزد امام باقر علیه السلام آمد و به ایشان عرض کرد: کعب الاخبار می‌گوید: کعبه هر صبح به طرف بیت المقدس سجده می‌کند. امام باقر علیه السلام فرمود: چه می‌گویید درباره آنچه کعب می‌گوید؟ گفت: راست گفت آنچه کعب گفت. امام باقر علیه السلام فرمود: تو دروغ می‌گویی و کعب الاخبار نیز دروغ می‌گوید. در حالی که عصبانی شد. زراره می‌گوید: ندیده بودم امام علیه السلام کسی غیر از کعب را این چنین تکذیب کند.»

در علم رجال بیان شده است که یکی از موارد جرح و تعدیل نص بوده که از همه مراتب جرح و تعدیل بالاتر است. از همین رو نباید عده‌ای کعب را تطهیر کنند. تعدادی از مفسران معاصر در بعضی از کتاب‌های خود،

عکرمه و حسن بصری را تبرئه و تقدیس کرده‌اند. این کار برخلاف مسلمات شیعه است. گمان ما این است که درباره کعب نیز وجود دارد. نویسنده بهجهة الامال تأکید می‌کند که این عاصم بن عمر فرزند خلیفه نیست؛ بلکه ممکن است شخص دیگری باشد. سپس ایشان حرف ابن‌ابی‌الحدید را نیز می‌آورد که امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «او کذاب است.»^۱

کعب واعظ السلاطین بود و نان به ناخ روز می‌خورد. او تنها دو سال آخر حکومت عثمان به شام رفت. وی معمولاً مقرّب دستگاه حاکم و بیشتر، توجیه‌گر کارهای آن‌ها بود. خلیفه سوم نیاز به فتواده‌نده داشت و کسی را برای این کار نداشت. کعب به نفع او فتووا می‌داد و ابوذر نیز خوب در برابر او می‌ایستاد و او را می‌زد. مرحوم امینی در چند جای کتاب الغدیر موضع ابوذر را نسبت به کعب بیان می‌کند.

مرحوم تستری ابتدا از تنقیح المقال، کلام امیرالمؤمنین ﷺ را نقل می‌کند که امام ﷺ نسبت به کعب فرمودند: او کذاب است. سپس می‌فرماید: «وله فی مجلس عثمان مع أبي ذر مخاصمة، فقال له أبو ذر: «يا بن اليهودية تعلمنا ديننا». و مــ في عاصم بن عمرــ خبر عن أبي جعفر ﷺ: كذب كعب الأخبار؛ او با ابوذر در مجلس عثمان مخاصمه‌ای داشت. ابوذر به او گفت: «ای یهودی زاده، آیا تو دین ما را به ما تعلیم می‌دهی؟!» در [بخش مربوط به] عاصم بن عمر روایت امام باقر ﷺ گذشت که فرمودند: «کعب الاخبار دروغ‌گو است.»

ایشان پس از نقل این روایت جریانی را به عنوان استدرآک نقل می‌کند:

«ولكن عن المناقب، عن محمد بن مسعود: إن عمر قال لکعب: حدثنا عن

شيء من التوراة في هذه الأمة، فقال كعب: لا يدخل الجنة من امة محمد إلا القليل الذي أتوا بعده، فقال له على ﷺ: و يحک يا كعب! أتدري ما قلت؟ قال: نعم، قال ولم لا يدخلون الجنّة و هم يشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ﷺ، رسوله و يصومون و يصلون؟ فقال يا على! إنك لتعلم ذلك و هو أئمّهم سيظلمون صديق هذه الأمة و عالماها الأكبر و خليفة نبيّه من بعده حّقه - و ركب حماره منطلقا إلى قبا - فقال عمر: عهد الله على إن لم يخرج مما قال لأضربي عنقه! ايتوفي به الساعة فلما جيء به و جلس عنده قال له في ذلك، فقال: كنت على أن أكتمه ولا أذكره و ان أردت صدقتك و بحثت به فقال: أصدقني و بعـ به بيـنـ و بـيـنـكـ فقال: هو والله على بن ابيطالب، فقال عمر: كذلك لقد ضللت أمّة محمد و عموما من بعده و ما حفظوا وصيّته.»^۱

بـيـنـ رـيـاضـةـ زـيـارتـ زـيـارـتـ زـيـارـتـ زـيـارـتـ زـيـارـتـ

«روزی عمرین خطاب به کعب گفت: چیزی از تورات درباره این امت برای ما نقل کن. کعب گفت: از امت پیامبر جز اندکی از کسانی که پس از ایشان آمدند کسی به بهشت وارد نمی شود حضرت علی ﷺ فرمود: ای کعب، می دانی چه می گویی؟! چرا وارد بهشت نمی شوند با اینکه شهادتین بر زبان جاری می کنند و اهل نماز و روزه هستند؟ در پاسخ گفت: ای علی، تو خود می دانی چرا؟! و می دانی که اینان در حق صدیق این امت و عالم آنان و جانشین پیامبر ظلم روا می دارند. کعب این را گفت و سوار بر مرکب خود شد و رسپار مسجد قبا گردید. عمر گفت: به خدا سوگند! اگر از این حرفا دست برندارد گردن او را می زنم. فورا او را احضار کنید. چون او را احضار کردند. عمر به او گفت: منظورت کیست؟ گفت: تصمیم داشتم آن را مخفی کنم حال که اصرار داری من افشا و اعلان کنم، منظورم

علی بن ابی طالب علیہ السلام است. عمر گفت: آری چنین است. امت محمد علیہ السلام پس از او در اثر بی اعتنایی به وصیت پیامبر گمراه شدند.»

اهل سنت از ولایت و مذهب گمراه هستند. اگر هم در مورد آن‌ها گفته شده است که کافر هستند، منظور کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر اسلام. اهل سنت کافرنیستند؛ بلکه موحد هستند. از استادمان آیت الله وحید سؤال کردم که وهابی‌ها کافر هستند؟ فرمود: شهادتین می‌گویند؟ گفتم: بله. فرمود: نماز به طرف قبله مسلمانان می‌خوانند؟ گفتم: بله. فرمودند: مسلمان هستند. گفتم: این‌ها نسبت به ائمه علیهم السلام نظر دیگری دارند. فرمود: اگر ناصبی باشند، بحث دیگری است. به هر حال کفری اگر برای آنان گفته شده، کفر در برابر ایمان است نه کفر در برابر اسلام. مقصود از بازار مسلمانان که ائمه علیهم السلام روی آن تأکید داشته‌اند، بازار اهل سنت بوده است؛ چون اکثریت در آن زمان اهل سنت بودند. از همین روایتی در برخی شبکه‌ها برای فتنه‌انگیزی گفته می‌شود همه علمای شیعه قائل به کفر اهل سنت هستند، صحیح نیست.

مرحوم تستری بعد از نقل این قضیه می‌فرماید: «اقول: علی فرض صحة الخبر، ليس فيه أثر لدفع الطعن عنه، لأنّ نطقه في موضع بالحق - كنطق عمر بالحق - بلا ثمر بعد كون قوله و عمله في سائر الموضع على خلافه و إنما صدور مثلهما من إتمام الحجّة من الله على الناس؛ بفرض صحت اين خبر، هرگز ضعف و طعن را از کعب دور نمی‌کند؛ چون گفتار در موضع حق - همچنان که عمر نیز به سخن حق نطق کرد - ثمری ندارد؛ بعد از اینکه گفتار و کردار او در دیگر موضع برخلاف حق بوده است. آری

۱. علیاری تبریزی، علی بن عبد الله، بهجه الآمال، ج ۸، ص ۵۷۶.

صادرشدن این گونه اقرارها از مانند این دو، از اتمام حجّت خداوند بر مردم است.»

بنابراین، مرحوم تستری کعب را تأیید نکرده است.

ابوذر موضع سختی در برابر خلیفه و تصرفات او داشت. از بالادری چنین نقل شده است: «إِنَّ عُثْمَانَ لَكَ أَعْطَى مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمَ مَا أَعْطَاهُ، وَأَعْطَى الْحَارِثَ بْنَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثَةَ الْفِدِيرِيَّةَ وَأَعْطَى زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مِائَةَ الْفِدِيرِيَّةَ، جَعَلَ أَبُو ذَرٍّ يَقُولُ: بَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابِ الْيَمِّ، وَيَسِّلُو قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالَّذِينَ يَكُنُزُونَ الدَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُفْقُدُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرُهُمْ بِعَذَابِ الْيَمِّ، فَرَفَعَ ذَلِكَ مَرْوَانُ إِلَى عُثْمَانَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَبُو ذَرٍّ نَائِلًا مَوْلَاهُ: أَنْ اتَّهِ عَمَّا يَبْلُغُنِي عَثْنَكَ، فَقَالَ: أَيْمَنَاهِي عُثْمَانُ عَنْ قِرَاءَةِ كِتَابِ اللَّهِ، وَعَيْبٌ مِنْ شَرَكِ أَمْرِ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنَّ أَرْضِيَ اللَّهُ بِسَخَطِ عُثْمَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَخَيْرِي مِنْ أَنْ أَرْضِيَ عُثْمَانَ بِسَخَطِ اللَّهِ! فَأَغْضَبَ عُثْمَانَ ذَلِكَ، فَأَحْفَظَهُ وَتَصَابَرَ، وَقَالَ عُثْمَانُ يَوْمًا: أَجِئُ لِأَهْمَامِ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الْمَالِ فَإِذَا أَيْسَرَ قَضَاهُ؟! فَقَالَ كَعْبُ الْأَحْمَارِ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: يَا ابْنَ الْيَهُودِيَّينَ، أَتُعْلَمُنَا دِينَنَا؟! فَقَالَ عُثْمَانُ: قَدْ كَثُرَ أَذَاكَ لِي وَتَوْلَكَ بِأَصْحَابِي، الْحُقْقِ بِالشَّامِ، فَأَخْرَجَهُ إِلَيْهَا.»^۱

«هنگامی که عثمان عطا کرد به مروان بن حکم آنچه عطا کرد و به حارث بن حکم بن ابی العاص سیصد هزار درهم و به زید بن ثابت^۲ صد هزار درهم، خبر به ابوذر رسید. پس او گفت: کافران را به عذاب دردناک بشارت بد. او سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَالَّذِينَ يَكُنُزُونَ الدَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا

۱. توبه(۹):۳۴.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (چاپ بیروت)، ج ۳۱، ص ۱۷۴.

۳. مسعودی درباره زید بن ثابت می گوید: او یک یهودی بود.

يُنْفِقُونَهَا فِي سِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرُهُمْ بِعِذَابٍ أَلِيمٍ۔» پس مروان خبر آن را برای عثمان برد و او غلامش را به دنبال ابوذر فرستاد و گفت: شنیدم چنین و چنان می‌گویی؟ گفت: عثمان، آیا مرا از قرائت کتاب خدا و گفتن عیب کسی که امر خدا را ترک کرده، نهی می‌کنی؟ به خدا قسم رضایت خداوند به سخط عثمان برای من محبوب تر و بهتر است از رضایت عثمان به سخط خداوند! عثمان عصبانی شد اما خویشن داری کرد. روزی عثمان گفت: آیا برای امام جایز است که از بیت المال بردارد و هرگاه برایش میسر بود برگرداند؟! کعب الاخبار گفت: اشکالی ندارد. ابوذر گفت: ای کسی که پدر و مادر او یهودی است، آیا تو دین ما را به ما تعلیم می‌دهی؟! عثمان گفت: چقدر ما را اذیت می‌کنی و متعرض اصحاب من می‌شوی، به شام ملحق شو. سپس او را به شام تبعید کرد.

هرگاه عثمان استفتایی می‌کرد، فوراً کعب فتوا به نفع او و حکومت صادر می‌کرد. ابوذر نیز در برابر او موضع می‌گرفت. وی می‌گفت: «فکان أبوذر يقول: والله لقد حدثت أعمالاً ما أعرفها والله ما هي في كتاب الله ولا في

سنة نبيه».

ما در بین شیعه کسی را نیافتیم که کعب را قبول داشته باشد. البته از بین فرمایشات مرحوم نمازی (نقل فضایل به زبان ایشان) چیزهایی در این باره استفاده می‌شود. البته شاید همان نظر مرحوم تستری باشد که نقل حق به این معنا نیست که خود ناقل نیز تابع حق باشد. اما موضع عامه نسبت به کعب تندتر است. در نتیجه، اجماعی بر عدم قبول کعب وجود دارد. به تبع آن روایات او مقبول نیست، مگر اینکه قوت متن و شواهد داشته باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
الْحٰمِدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ
الْحٰمِدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

جلسه دهم

ادامه برسی سند روایت دوم

روایت دوم جریانات آذربایجان را نقل کردیم و اکنون در حال بررسی سند آن هستیم. آخرین راوی مورد بررسی در این روایت، کعب الاخبار است. عرض کردیم که اگر از همه راویان سند اغماض کنیم، نسبت به کعب، حرف و تأمل داریم. همچنین بیان کردیم که در کتب رجالی ما به جز یک کلام از مرحوم ابن طاووس چیزی که دال بر مدح کعب و اعتبار او باشد، ندیدیم.

ابن طاووس می‌فرماید:

«الباب ۲۴ فيما نذكره من حال عبد الله بن سلام و كعب الاخبار: أئمماً من خواص مولانا علي عليه السلام. اعلم أئمماً وجدت من أدركته من المنسوبين إلى العلم من شيعة أهل البيت عليهما السلام يعتقدون أن عبد الله بن سلام و كعب الاخبار من المخالفين لأهل بيته، و ربما توقفوا عن أخبارهما لأجل هذا الاعتقاد، فرأيت أئمماً أذكروا في هذا الكتاب بعض ما عرفته في تحقيق هذا الباب، وأن عبد الله بن سلام و كعب الاخبار كانوا من خواص مولانا علي عليه أفضل السلام. وأئمماً أئمماً كعب الاخبار كان من خواص مولانا علي عليه السلام فإذنني وجدت ذلك في مجلد عتيق اسمه مناقب الإمام الهاشمي أبي الحسن علي بن أبي طالب عليهما السلام روایة أبي عمر محمد بن عبد

الواحد اللغوي صاحب ثعلب، و ربما كانت النسخة في حياة أبي عمر الزاهد الراوي لها.^۱

«بدان که من هرکس از منسوبان به علم از شیعه اهل بیت علیہ السلام را یافتم، اعتقاد داشت که عبدالله بن سلام و کعب الاخبار از مخالفان اهل بیت علیہ السلام بودند. چه بسا به خاطر همین اعتقاد در نقل روایات این دو توقف کردند. پس دیدم که در این کتاب ذکر کنم بخشی آنچه که در تحقیق این باب شناختم و اینکه عبدالله بن سلام و کعب الاخبار از خواص مولای ما علی علیه السلام بودند. اما اینکه کعب الاخبار از خواص مولای ما علی علیه السلام بود، من این مطلب را در کتابی قدیمی به نام مناقب امام هاشمی ابوالحسن، علی بن ابی طالب علیه السلام یافتم. روایت ابو عمر، محمد بن عبدالواحد، لغوی صاحب ثعلب، و چه بسا این نسخه در رمان حیات ابو عمر زاهدی بوده است.»

ایشان در تأیید کعب به کتابی استناد می‌کند که ذهبی درباره مؤلف آن می‌نویسد: «ولازم ثعلباً فی العربیة، فـأكثـر عنـه إلـى الغـایـة، وـهـو فـی عـدـاد الشـیـوخ فـیـ الـحـدـیـث لـاـ الحـفـاظ وـاـنـمـاـ ذـکـرـتـه لـسـعـةـ حـفـظـه لـلـسـانـ الـعـربـ وـصـدـقـه وـعـلـوـ اـسـنـادـهـ وـمـنـ الرـوـاـةـ الـذـيـنـ لـمـ يـرـ قـطـ أـحـفـظـ مـنـهـ اـبـوـ عـمـرـ غـلامـ ثـعـلـبـ أـمـلـیـ مـنـ حـفـظـهـ ثـلـاثـیـنـ أـلـفـ وـرـقـةـ لـغـةـ فـیـمـاـ بـلـغـنـیـ وـجـمـیـعـ کـتبـهـ اـنـمـاـ اـمـلاـهـ بـغـیرـ تـصـنـیـفـ. قالـ الخـطـیـبـ: سـمـعـتـ غـیرـ وـاحـدـ يـحـکـیـ عـنـ اـبـیـ عـمـرـ أـنـ اـلـأـشـرـافـ وـالـکـتـابـ کـانـوـاـ يـحـضـرـونـ عـنـدـهـ لـیـسـمـعـوـاـ مـنـهـ کـتـبـ ثـعـلـبـ وـغـیرـهـ، وـلـهـ جـزـءـ قـدـ جـمـعـ فـیـهـ فـضـائـلـ مـعـاوـیـةـ، فـکـانـ لـاـ یـتـرـکـ وـاحـدـاـ مـنـهـ یـقـرأـ.

۱. سید بن طاووس، رضی الدین، التشریف بالمن، فی التعريف بالفتنه، ص ۸۰.

علیه شیئا حتی یبتدیء بقراءة ذلك الجزء.^۱

«او ملازم ثعلب در عربیت بود. وی جزو شیوخ حدیث بود، نه حفاظ. من او را به جهت سعه حفظ لسان عرب و راستگویی و عالی بودن سندش ذکر کردم. خیلی مطالب را حفظ بود. گاهی ایشان در درسش سی هزار ورقه را از حفظ املامی کرد و همه کتاب‌هایش سخترانی‌های وی بوده و تأثیفی ندارد. خطیب گفت: از بیشتر از یک نفر شنیدم که از ابو عمر حکایت شده: اشرف و نویسنده‌گان در درس او شرکت می‌کردند تا کتب ثعلب را بشنوند. از تأثیفات او یک جلد کتاب در فضایل معاویه است. احدی از آنان را اجازه شروع درس نمی‌داد تا از آن کتاب خوانده شود.»

در حالی که بخاری جزئی نکرده حتی یک حدیث در فضیلت معاویه بیاورد و برای همین گفته است [باب ذکر معاویه]، ایشان یک جلد کتاب در مورد فضایل معاویه دارد. از آن بدتر اینکه شروع درسش باید از این کتاب خوانده شود. شروع درس او با فضایل معاویه بود نه با قرائت قرآن کریم.

مرحوم ابن طاووس از چنین مؤلفی می‌خواهند در تأیید کعب الاخبار مطلبی را نقل کنند! ایشان نقل می‌کند: «فقال ما هذا لفظه: و منه عبد خير، قال: أخبرني كعب، قال: كنت عند علي صلوات الله عليه ذات يوم، قيام زائر للعم رحمة الله، قال: و كنت بعد ما أسلمت، قال: فقال لي علي عليه السلام: «أسلم تسلّم» قال: فأسلمت، قال: فرفع عمر الدرّة علىي، قال: فقال له علي عليه السلام: «ما تريد منه أليس قد أسلم؟» قال: فقال له عمر: و أنت يا سيدى علي معه؟! قال: فقال: «ما فعل حتى تعلوه بالدرّة؟» قال: نعم هذارأي المصطفى عليه السلام، ولو كان موسى في أيام محمد عليه السلام، لما وسعه أن يتخلّف

عنه حتی یعنیه علی الکفار، و من جحد التوحید ثم أدرك بعد النبی ﷺ خلیفه رسول الله فما أسلم علی يده، ثم أسلم علی يدی أنا، قال: فقال: صدقـت... علی کعب، فقال: قد قطعـك، فقال کعب، إِنَّمَا ترْبَصْتَ حـتـى أتبـيـنـ... التـورـةـ، قال: قـرـأـتـ فـي التـورـةـ... ذـكـرـ مـحـمـدـ عـلـيـهـ الـحـلـلـ وـ ذـكـرـ مـنـ مـعـهـ... فـقـالـ: نـعـمـ قـرـأـتـ فـي التـورـةـ أـنـ أـمـةـ مـحـمـدـ عـلـيـهـ الـحـلـلـ... يـكـوـنـونـ صـفـوـفـاـ فـي الـحـرـوـبـ وـ صـفـوـفـاـ فـي الـصـلـاـةـ، يـذـكـرـونـ الـجـبـارـ عـزـ وـ جـلـ فـي كـلـ وـقـتـ، وـ رـأـيـتـ فـي التـورـةـ... وـ إـلـا فـعـمـيـتـاـ، يـعـنـيـ عـيـنـيـهـ سـطـراـ مـكـتـوـبـاـ مـحـمـدـ مـيـدـ، وـ بـعـدـ عـلـوـانـاـ عـلـوـانـاـ، وـ بـعـدـ فـطـمـ، وـ بـعـدـ شـبـرـ شـبـرـ، وـ بـعـدـ شـبـيراـ شـبـيرـاـ، فـأـسـلـمـتـ).^۱

«عبد خیر گفت: کعب به من گفت: روزی در محضر علی علیه السلام بودم، پس برخواست که به زیارت عمر برود و این بعد از آن بود که اسلام آورده بودم. سپس علی علیه السلام به من فرمود: مسلمان بشوتا در امان باشی. گفت: پس اسلام آوردم. گفت: عمر عصایش را برداشت تا مرا بزند. علی علیه السلام به او گفت: چه اراده کرده‌ای؟ آیا اسلام نیاورد؟ عمر گفت: و توای سرورم، با او هستی؟ فرمود: چه کرده که برای او چوب برداشتی؟ عمر گفت: بله، این مصطفی علیه السلام را دیده و اگر موسی علیه السلام در ایام محمد علیه السلام بود حق نداشت تخلف کند و باید در کنار پیامبر بر ضد کفار می‌بود. ^۲ کسی است که توحید

۱. همان

۲. در مجمع الزوائد شش روایت نقل شده است مبنی بر اینکه عمر تعلق و لعل خیلی زیادی به تورات داشت و آن را تکثیر می‌کرد. او جلوی پیامبر ﷺ تورات می‌خواند و رنگ چهره‌ان حضرت تغییر می‌کرد. یکی از اصحاب کتاب را به کنار اندادخت و گفت: چهره رسول خدا علیه السلام را نمی‌بینی؟ ایشان از خواندن این کتاب اذیت می‌شوند. سپس آن حضرت این جمله را فرمود: موظب باشید به خدا قسم اگر امروز موسی علیه السلام بود باید از من تبعیت می‌کرد (مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۴).

را انکار کرده سپس بعد از پیامبر خلیفه رسول خدا را درک کرده و اسلام نیاورده و سپس به دست من مسلمان شده است. فرمود: عذر تو را قطع کرد. کعب گفت: من انتظار کشیدم تا تورات را مطالعه کنم و در تورات ذکر محمد ﷺ و کسانی که با او هستند را فرائت کردم. پس گفت: بله در تورات خواندم که امت محمد صفوی در جنگ‌ها و صفوی در نماز هستند و خداوند را در همه وقت یاد می‌کنند. در تورات دیدم - اگر این راندیده باشم چشم کور شود - سطیر مکتوب: محمد مید و بعد از آن علوان علوان، و بعد از آن فطم فطم و بعد از آن شبر شبر و بعد از آن شبیر شبیر؛ پس اسلام آوردم.»^{۶۲}

مرحوم ابن طاووس این روایت را نقل می‌کند. عجیب است که عامه گلایه‌مند هستند و می‌گویند: چرا یهود بعد از مسلمان شدن، شیعه می‌شوند؟ چون این مطلب در کتابشان وارد شده است.

اشکال به بیان ابن طاووس

این روایت دلالتی بر توثیق کعب ندارد. همراه شدن کعب با امیرالمؤمنین علیه السلام و اینکه به همراه امام به نزد عمر رفته‌است، دلالتی بر اینکه او جزو خواص امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، ندارد. معلق نیز در پاورقی می‌گوید: «لایخفی انه لا قيمة لهذه الاخبار بأجزاء ما ورد في ذم كعب الاخبار ويدل على انحرافه عن اميرالمؤمنين والعجب من السيد كيف اخذ بخبر و ترك الاخبار، مخفى نماند که این اخبار در مقابل روایاتی که در ذم کعب الاخبار وارد شده و دلالت بر انحراف او از امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، ارزشی ندارد. جای

تعجب است از سید که چگونه این خبر را اخذ و اخبار دیگر را ترک کرده است.»^۱

نمایزی در مستدرکات از علامه مجلسی نقل می‌کند:

«کان منحرفا عن مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام.» سپس ایشان می‌فرماید: «سؤال رجل عن عمر: أين كان الله قبل أن يخلق عرشه؟ و ممّ خلق الماء الذي جعل عليه عرشه؟ فراجع عمر إلى كعب، فقال كعب: إن الله تعالى كان قدما قبل خلق العرش، وكان على صخرة بيت المقدس في الهواء. فلما أراد أن يخلق عرشه تفل تفلة كانت منها البحار الغامرة. فهناك خلق عرشه من بعض الصخرة التي كانت تحته، وأخر ما بقي منها لمسجد قدسه. وكان مولانا أمير المؤمنين علیه السلام حاضرا، فغضب عليه ورد قوله و بين قول الحق. و تقدم في عاصم بن عمر تكذيب الباقر علیه السلام قول كعب. اعترافه بإمامه أمير المؤمنين وأحد عشر من ولده صلوات الله عليهم. وبيانه عدد الانبياء الذين لعنوا قاتل الحسين علیه السلام. وبيانه مقتل الحسين صلوات الله عليه.»^۲

«شخصی از عمر سؤال کرد: خداوند قبل از اینکه عرش را خلق کند کجا بود؟ از چه چیزی آب را خلق کرد تا عریشش را بر آن قرار داد؟ پس عمر به کعب مراجعه کرد. کعب گفت: خداوند قبل از خلق عرش، قدیم بود و بر صخره بیت المقدس در هوا بود.^۳ پس هنگامی که اراده کرد عرش را خلق کند، آب دهان انداخت که از آن دریاهای فورفته پدید آمد. پس آنجا عرش را از بعضی صخره‌ای که زیر آن بود خلق کرد و با بقیه، بیت المقدس را ساخت. امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود. پس بر او غضب و قول او را با تبیین و

۱. نمایزی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۳۰۶.

۲. کعب با این حرف هدفی را دنبال می‌کند.

بيان قول حق رد كرد. در بيان شخصيت عاصم بن عمر گذشت که امام باقر علیه السلام قول کعب را تکذيب کرد. اعتراف او به امامت اميرالمؤمنين و يازده فرزند ايشان عليهما السلام. او تعداد انبیائي که قاتل امام حسین علیه السلام را العن کردن و همچنین مقتل امام حسین علیه السلام را بيان می کند.»

گويا ايشان از روایات اخیری که نقل کردند می خواهند استفاده کنند که کعب سليم العقیده بوده. ولی نه، همان اول نظر را بيان کردن.

این خلاصه مطالبی است که ما از کتب شیعه در مورد کعب نقل کردیم. کعب الاخبار تئوریسین و نظریه پرداز حکومت خلفا بود. در حالی که به ابوذر اجازه سخن گفتن نمی دادند. علامه عسکری می فرماید:

«آن مدرسة الخلفاء حين أغلقت على المسلمين باب التحديث عن رسول الله عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا أشرنا إِلَيْهِ فِي مَا مضى، فتحت لهم باب الأحاديث الإسرائيلية على مصراعيه. وذلك بالسماح لأمثال قيم الداري الراهب النصراوي، وكعب أحبار اليهود و كانوا قد أظهروا الإسلام بعد انتشاره، و تقربا إلى الخلفاء بعد الرسول عَلَيْهِ السَّلَامُ. ففسحت مدرسة الخلفاء لهم وأمثالهما المجال أن يبيتوا الأحاديث الإسرائيلية بين المسلمين كما يشاءون، وقد خصّص الخليفة عمر للأول ساعة في كل أسبوع يتحدث فيها قبل صلاة الجمعة بمسجد الرسول، وجعلها عثمان على عهده ساعتين في يومين. أما كعب أحبار اليهود فكان الخلفاء عمر و عثمان و معاوية يسألونه عن مبدأ الخلق و قضايا المعاد، و تفسير القرآن، إلى غير ذلك، وروى عنهم صاحبة أمثال أنس بن مالك و أبي هريرة و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبير و معاوية و نظرياتهم من الصحابة و التابعين.»^۱

«مکتب خلفا هنگامی که باب نقل حديث از رسول خدا^{علیه السلام} را بر مسلمانان بستند، باب احادیث اسرائیلی را بر آنان باز کردند. این کار برای امثال تمیم داری (راهب نصرانی) و کعب الاخبارار یهودی بود. این دو پس از انتشار اسلام اظهار اسلام کردند و به خلفای بعد از پیامبر تقرب جستند. پس مدرسه خلفا برای آن دو و امثال آن دو مجالی را به وجود آورد تا اینکه احادیث اسرائیلی را بین مسلمانان همانگونه که می خواهند ثابت کنند. عمر یک ساعت در هفته را به اولی اختصاص داد تا قبل از نماز جمعه در مسجد پیامبر سخنرانی کند. عثمان در زمانش مدت سخنرانی را دو ساعت در دو روز قرار داد. اما کعب الاخبارار، عمر و عثمان و معاویه از او درباره مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن و غیر آن سؤال می کردند. صحابه ای مانند انس بن مالک، ابوهریره، عبدالله بن عمرین خطاب، عبدالله بن زبیر و معاویه و مانند این ها از صحابه و تابعین از این دو روایت می کردند.»

عده ای شیعه را متهم می کنند که اکثر روایات آن از اسرائیلیات است. در حالی که این حرف متوجه آن هایی است که جلوی انتشار احادیث پیامبر^{علیه السلام} را گرفته و زمینه را برای امثال کعب الاخبارار فراهم کردند. بنابراین، کعب الاخبارار از نظر علمای شیعه هیچ توثیقی ندارد.

۱. ذهبي مي گويد: كعب عقيده داشت که تورات اصلي نزد من است؛ يعني حرف های او از تورات بوده است (ذهبي، شمس الدین، سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰).

جلسه یازدهم

ادامه برسی سند روایت دوم

بیشترین رذایت آذربایجان زنگنه از قلم

بحث ما پیرامون بررسی سند روایت دوم جریانات آذربایجان بود. دیدگاه علمای رجال شیعه درباره کعب الاخبار را بحث کردیم. گویا کسی از شیعه او را توثیق نکرده است؛ فقط مرحوم ابن طاووس مطلبی را نقل کرده‌اند که ظاهراً اجنبي از توثیق کعب بود. برفرض اینکه ابن طاووس او را توثیق کرده باشد، با توجه به این همه تضعیفات نمی‌توان فرمایش ابن طاووس را پذیرفت. البته روایات خوبی در ارتباط با ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام از ایشان نقل شده است. اما نطق به حق، غیر از این است که عمل او نیز این‌گونه باشد. مطلبی در بخارا از پیرامون اعتراف کعب به ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل شده است. ما در نقل فرمایشات مرحوم تستری گفته‌یم که ایشان قضیه‌ای را درباره ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام از کتاب مناقب نقل می‌کند. مرحوم تستری این روایت را کامل نیاورده است. اگر مقصود از مناقب، مناقب ابن شهرآشوب باشد، این روایت در این کتاب نیست. از همین رو بعضی از فضلا احتمال داده‌اند که منظور از مناقب، کتاب غلام ثعلب باشد.

مرحوم مجلسی روایت مزبور را به صورت مفصل از کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می‌کند:

«تَفْسِيرُ الْفُرَاتِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ كَثِيرٍ مُعْنَعًا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَيْيَ طَالِبٌ عَلِيَّ قَالَ: شَهِدْتُ أَيِّ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَابِ وَعِنْدَهُ كَعْبُ الْأَخْبَارِ وَكَانَ رَجُلًا قَدْ قَرَا الشَّوَّاهَ وَكُتُبَ الْأَنْبِيَاءِ عَلِيَّ قَالَ لَهُ عُمَرُ يَا كَعْبُ مَنْ كَانَ أَعْلَمَ بَنِ إِسْرَائِيلَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ عِمَرَانَ عَلِيَّ قَالَ كَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ عِمَرَانَ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَكَانَ وَصِيًّا مُوسَى بْنِ عِمَرَانَ بَعْدَهُ وَكَذَلِكَ كُلُّ نَبِيٍّ خَلَامِنْ بَعْدِ مُوسَى بْنِ عِمَرَانَ كَانَ لَهُ وَصِيًّا يَقُومُ فِي أَمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ فَنَّ وَصِيُّ نَبِيِّنَا وَعَالِئِنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَ وَعَلَيْهِ سَاكِنُ لَا يَتَكَلَّمُ فَقَالَ كَعْبٌ مَهْلَلاً فِيَّ السُّكُوتِ عَنْ هَذَا أَفْضَلُ كَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا خَطَا بِالصَّالِحِ فَقَدِمَهُ الْمُسْلِمُونَ لِصَالِحِهِ وَمَمْ يَكُنْ يَوْصِي فِيَّ مُوسَى بْنَ عِمَرَانَ لَمَّا تُوفِيَ أَوْصَى إِلَيْيُوشَعَ بْنَ نُونٍ فَقِيلَهُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَنْكَرَتْ فَصْلَهُ طَائِفَةٌ وَهِيَ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ فَأَمَّتَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدَنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ السَّالِفَةُ وَالْأُمُمُ الْخَالِيَةُ مَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ إِلَّا وَقَدْ كَانَ لَهُ وَصِيًّيْ يَحْسُدُهُ قَوْمُهُ وَيَدْعُوْنَ فَصْلَهُ فَقَالَ وَمَحْكَمٌ يَا كَعْبُ فَنْ تَرَى وَصِيَّ نَبِيِّنَا قَالَ كَعْبٌ مَعْرُوفٌ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْكُتُبِ الْمُتَنَزَّلَةِ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيْهِ أَخُو النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ عَلِيَّ يُعِيْنُهُ عَلَى أَمْرِهِ وَيُؤَاذِرُهُ عَلَى مَنْ نَأَوَاهُ وَلَهُ زَوْجَةٌ مُبَارِكَةٌ وَلَهُ مِنْهَا أَبْنَانٌ يَقْشِهُمَا أَمْثُلُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَيَحْسُدُونَ وَصِيَّهُ كَمَا حَسَدَتِ الْأُمُمُ أَوْصِيَاءَ أَنْبِيَاءَهَا فَيَدْفَعُونَهُ عَنْ حَقِّهِ وَيَقْتُلُونَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ كَحَسِدِ الْأُمُمِ الْمُتَاضِيَّةِ وَقَالَ

۱. درباره فرات یا کتاب او مطلبی نداریم؛ ولی مرحوم مجلسی می‌فرماید: از کتابش معلوم می‌شود که وی شخصیتی ثقه و معتبر بوده است. کتابش نیز همین طور. فرات، زیدی مسلک بوده است.

فَأُفْحِمَ عِنْدَهَا وَقَالَ: يَا كَعْبُ لَئِنْ صَدَقْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُتَرْزِلِ قَلِيلًا فَقَدْ كَذَبْتَ كَثِيرًا فَقَالَ كَعْبٌ وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَقُطِّعَ وَلَكِنْ سَالَتْنِي عَنْ أَمْرٍ مَمْ يَكُنْ لِي بُدْ مِنْ تَفْسِيرِهِ وَالجُوابُ فِيهِ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ أَعْلَمَ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْمَسْكَنَةُ بَعْدَ نَيْمَهَا لِأَنِّي مَأْسَأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَدْتُ عِنْدَهُ كَلْمًا [عِلْمًا] بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الْمَسْكَنَةُ بَعْدَ نَيْمَهَا لِأَنِّي مَأْسَأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَدْتُ عِنْدَهُ كَلْمًا كَلْمًا ثُصَدِّقُهُ بِهِ التَّوْرَأُ وَجَمِيعُ كُتُبِ الْإِنْسِيَاءِ عَلَيْهِ الْمَسْكَنَةُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ اسْكُنْ يَا ابْنَ الْمُهُودِيِّ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَكَثِيرُ التَّخَرُّصٍ بِكَذِبٍ فَقَالَ كَعْبٌ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ أَنِّي كَذَبْتُ فِي شَيْءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ».

زنگنه زندگانی اسلام

در تفسیر فرات از عبید بن کثیر به سندی از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پدرم را نزد عمر بن خطاب دیدم که کعب الاخبار نزد او بود. او مردی بود که تورات و کتب پیامبران را خوانده بود. عمر به او گفت: ای کعب، داناترین بنی اسرائیل پس از موسی بن عمران چه کسی بود؟ او گفت: یوشع بن نون بود که پس از موسی بن عمران وصی او بود. همچنین هر پیامبری که پس از موسی بن عمران درگذشت یک وصی داشت که پس از او کارگزار امتش بود. پس عمر به او گفت: پس وصی پیامبر ما و دانای آنان که بود: ابوبکر بود؟ گوید: علی علیه السلام خاموش بود و سخن نمی‌گفت.

کعب گفت: آرام باش که خاموشی در اینجا بهتر است. ابوبکر مردی بهره‌ور از صلاح بود و مسلمان‌ها برای صلاحش او را پیش داشتند و وصی نبود؛ زیرا چون [موسی بن عمران] درگذشت به یوشع بن نون وصیت کرد. گروهی از بنی اسرائیل او را پذیرفتند و گروهی نیز فضل او را منکر شدند. این همان است که خدای تعالی در قرآن یاد کرده «پس باور کردند او را گروهی از بنی اسرائیل و کافر شدند گروهی دیگر؛ و به آن گروهی که باور داشتند در

برابر دشمنشان کمک دادیم و پیروزگر دیدند.»^۱ پیامبران گذشته و امت‌های پیشین چنین بودند. هیچ پیامبری نبود جز اینکه یک وصی داشت و قومش بر او حسد برد و فضل او را منکر شدند. عمر گفت: وای بر توای کعب! پس به نظر تو وصی پیامبر ما کیست؟

کعب گفت: او در همه کتب پیامبران معروف است و در همه کتبی که از آسمان نازل شده‌اند. او علی است برادر پیامبر عربی. یاورش در کار و پشتیبانش در برابر دشمنانش بود. همسری مبارک دارد و از او دو پسر دارد که امتش پس از او هر دو را می‌کشنند. به وصیش حسد بزند چنانچه امت‌های گذشته به اوصیای پیامبران خود حسد بردند. او را از حقش دور کنند و پس از او فرزندانش را بکشنند، همانند حسد امت‌های گذشته. گوید: عمر دم درکشید و گفت: ای کعب، اگر در بیان کتاب منزل خدا راست گفتی البته بسیار دروغ نیز گفتی.

کعب گفت: من هرگز درباره کتاب خدا دروغ نگفته‌ام؛ ولی از من چیزی پرسیدی که ناچار بودم شرح آن را برایت بدhem. راستش من می‌دانم که داناترین این امت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیهم السلام، پس از پیامبران است؛ زیرا من چیزی از او نپرسیدم جز اینکه در او یافتم هر آنچه را تورات و همه کتب پیامبران آن را تصدیق دارند. عمر به او گفت: ای یهودی زاده، خاموش باش. به خدا تو دروغ‌های بسیار داری. کعب گفت: به خدا نمی‌دانم که در هیچ چیز از کتاب خدا دروغ گفته باشم.»

اگر فرمایش امام باقر علیه السلام در تکذیب کعب و فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام درباره او نبود ما این سنخ روایات را که مطابق با اعتقادات ما است امارة بر

حسن او می‌دانستیم. نقل چنین روایاتی در نزد خلیفه‌ای که قابل تحمل نیست و در دوران خلافت خلیفه، اماهه بر حسن است. ولی این روایات معارض دارد. این‌ها اصل هستند و آن‌ها دلیل و «الاصل دلیل حیث لدلیل». ما نمی‌توانیم آن نصوص را کنار بگذاریم. دیدیم که مرحوم مجلسی که شخصی نقاد بوده و به راحتی سندی از دست ایشان صادر نمی‌شود، درباره روایت امام باقر علی‌الله‌امی فرماید: «حسن كالصحيح». نص بر عدم مقبولیت کعب الاخبار وجود دارد.

علامه امینی درباره کعب می‌فرماید: «اگر او در اینکه علم به کتب آسمانی قبل و اینکه این مطالب و جانشینی امام را در کتب قبل دیده صادق است، چرا همان زمان پیامبر اکرم علی‌الله‌امی ایمان نیاورده است؟^۱» روایات کعب در باب مهدویت به ده روایت نمی‌رسد. می‌توان از آن ده روایت اغماض کرد و هیچ مشکلی نیز پیش نمی‌آید. ولی اغماض نمی‌کنیم؛ چون شواهد بسیاری بر صدق آن‌ها وجود دارد. البته ممکن است ایشان این حرف‌های راست را می‌گفته تا دروغ‌های او را قبول کنند. به هر حال کعب حتی نزد اهل سنت نیز وجهه خوبی ندارد.

نظر عامة نسبت به کعب الاخبار

ابن‌کثیر پس از آنکه در تفسیر سوره نمل بخشی از روایات قصه ملکه سبأ با حضرت سلیمان علی‌الله‌امی را نقل می‌کند، می‌گوید: «و الأقرب فی مثل هذه السیاقات أنها متلقّاة عن أهل الكتاب ممّا وجد فی صحّفهم، كروایات کعب و وهب سامحهما الله تعالى فيما نقلاه إلى هذه الأمة من أخبار بنى

اسرائیل من الأوابد والغرائب والعجائب، ممّا كان وممّا لم يكن وما حرف وبّدل ونسخ وقد أغنانا الله بما هو أصح منه وأفع وأوضح وأبلغ والله الحمد والمنة^۱؛ به نظر ما این سنخ مطالب برگرفته از کتاب‌های اهل کتاب است، از آنچه در صحف آن‌ها یافت می‌شود؛ همانند روایات کعب و وهب که خدا آنان را بخشید. این دو، مطالب شگفت‌آوری را از اسرائیلیات برای این امّت نقل کرده‌اند که دستخوش تحریف شده و دور از واقعیت‌اند و خداوند ما را از این مطالب بی‌نیاز کرده است.

ذهبی نام او را که می‌آورد جلوی اسم او می‌نویسد «د- ت- س»؛ یعنی صحاح ابو‌دواود و ترمذی و نسائی از او روایت نقل می‌کنند. این مسئله مهمی است که از کسی که ابن‌کثیر در مورد او می‌گوید حرف‌های او تحریف شده و از اسرائیلیات است، در سه کتاب از صحاح شش‌گانه از او روایت نقل شده باشد.

ذهبی می‌گوید:

«العلامة الحبر، الذي كان يهوديا فأسلم بعد وفاة النبي ﷺ و قدم المدينة من اليمن في أيام عمر، فجالس أصحاب محمد ﷺ فكان يحذّهم عن الكتب الإسرائية و يحفظ عجائب و يأخذ السنن عن الصحابة وكان حسن الإسلام متين الديانة، من بناء العلماء، حدث عنه أبوهريرة و معاوية و ابن عباس و ذلك من قبيل روایة الصحابي عن التابعى وهو نادر عزيز و حدث عنه ايضاً اسلام مولى عمر و تبع الحميري ابن امرأة كعب و ابو سلام الاسود و روى عنه عدة من التابعين كعطاء بن يسار و غيره مرسلا و كان خيرا بكتب اليهود، له ذوق في

۱. ابن‌کثیر، اسماعیل‌بن‌عمر، تفسیر ابن‌کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹؛ ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰. ر. ک: الغدیر.

معرفة صحيحةها من باطلها في الجملة، وقع له روایة في سنن ابی داود والترمذی و النسائی، سکن بالشام بآخرة. ثم قال همام: و حدثني بسطام بن مسلم حدثنا معاویة بن قرة: أنهم تذاكروا ذلك الكتاب فربهم شهر بن حوشب فقال على الخبر سقطتم، إن كعبا لما احتضر قال: ألا رجل أتقنه على أمانة؟ فقال رجل: أنا. فدفع إليه ذلك الكتاب وقال: اركب البحيرة فإذا بلغت مكانكذا وكذا فاقذفه. فخرج من عند كعب فقال: كتاب فيه علم، ويموت كعب لا يفتر به. فاتى كعبا وقال: فعلت ما أمرتني به. قال: فما رأيت؟ قال: لم أر شيئاً. فعلم كذبه فلم يزل ينشده و يتطلب إليه حتى رده عليه فقال: ألا من يؤدى أمانة؟ قال: رجل: أنا. فركب سفينته فلما أتى ذلك المكان ذهب ليقذفه فاندرج له البحر حتى رأى الأرض فقذفه وأتاه فأخبره. فقال كعب: آنها التوراة كما أنزها الله على موسى ما غيرت ولا بدللت ولكن خشيت أن يتكل على ما فيها، ولكن قولوا إله إلا الله و لقنوها موتاكم. وهذا القول من كعب دال على أن تيك النسخة ما غيرت ولا بدلت. وإن ما عدتها بخلاف ذلك، فمن الذي يستحل أن يورد اليوم من التوراة شيئاً على وجه الاحتجاج معتقداً أنها التوراة المنزلة؟ كلام الله». ^۱

«علامه دانشمندی که یهودی بود و پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ اسلام آورد. در زمان عمر از یمن به مدینه آمد و با اصحاب پیامبر نشست و برخاست داشت و برای آنان از کتاب‌های اسرائیلیات سخن می‌گفت. مطالب شگفتی را حفظ بود. او حسن‌الاسلام و دین خوبی داشت. ابوهریره و معاویه و ابن عباس از او حدیث کردند و این از قبیل روایت صحابی از تابعی است و این چیز نادری است. همچنین اسلام غلام عمر و تبیع پسرزن کعب و ابوسلام اسود از او حدیث می‌کنند. عده‌ای از

تابعین مانند عطاء بن يسار از او به صورت مرسل روایت می‌کنند. او از کتاب‌های یهود آگاهی داشت. وی صحیح کتب یهودی را از غیرصحیح آن فی الجمله تشخیص می‌داد. همچنین از او روایاتی در سنن ابی داود و ترمذی و نسائی وجود دارد. وی اواخر حکومت عثمان در شام ساکن شد.

شهرین حوشب گفت: قضیه کعب نزد من است. هنگامی که کعب به حالت احتضار رسید، گفت: آیا کسی نیست که من این امانت را به او بدهم؟ شخصی گفت: آری من. پس آن کتاب را به او داد و گفت: به دریا برو و هنگامی که به فلان مکان رسیدی، آن را بینداز. پس از نزد کعب خارج شد و گفت: کتابی علمی است آن را از دست نمی‌دهم. سپس نزد کعب آمد. کعب گفت: آنچه گفتم انجام دادی؟ پس چه دیدی؟ گفت: چیزی ندیدم. پس دانست که دروغ می‌گوید. از او خواست کتاب را بیاورد. به او گفت: آیا کسی نیست که من این امانت را به او بدهم؟ شخصی گفت: من. پس آن شخص سوار بر کشتی شد و هنگامی که به آن مکان رسید تا خواست آن را بیندازد دریا شکافته شد تا جایی که زمین را دید. پس آن را انداخت. نزد کعب آمد و او را خبر کرد. کعب گفت: این کتاب همان تورات به همانگونه که خداوند بر موسی نازل کرد بدون تغییر و تبدیل بود؛ ولکن می‌ترسم که اگر آن را ترویج کنم، قرآن کنار رود و به آن عمل نشود.

این سخن کعب حاکی از این است که در این نسخه تورات تغییر و تبدیل رخ نداده و نسخه‌های دیگر دستخوش تغییر شده‌اند. چه کسی امروز می‌تواند به فرازی از تورات احتجاج کند و اعتقاد داشته باشد که این همان تورات اصلی است. به خدا سوگند هرگز چنین مطلبی صحیح نیست.»

پنهان
آغاز
بیان
برآوردن
آغاز
بیان
برآوردن
آغاز
بیان
برآوردن

نتیجه

کعب از نظر فریقین، عامه و خاصه، مردود است. بنابراین روایت دوم را به اعتبار سند رد می‌کنیم؛ اگرچه به اعتبار متن و شواهد مقبول است.

جلسه دوازدهم

مقدمه

بحث ما پیرامون حوادث آذربایجان در آخرالزمان از منظر روایات و بررسی ارتباط حوادث اخیر میان دو کشور آذربایجان و ارمنستان با روایات مرتبط با آذربایجان است. تاکنون دو روایت در این زمینه مطرح کردیم که روایت دوم به نقل از کعب الاحبار بود. بیان کردیم که کعب نزد ما اعتباری ندارد. کعب تابعی است و پیامبر ﷺ را ندیده و این روایت را نیز به ایشان اسناد نداده است؛ بلکه مطلبی است که او از خودش می‌گوید. به همین جهت اگر روایت او شواهد داشته باشد، می‌پذیریم، که بیشتر آن شواهد داشت. اگر شواهد نداشته باشد، نمی‌پذیریم. در ادامه، روایت سوم را مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهیم.

روایت سوم

روایت سوم روایتی است که ابن شهرآشوب آن را در مناقب بدون سند و بدون ذکر منبع نقل می‌کند. طبق ظاهر این روایت جنگی در آخرالزمان رخ خواهد داد که یک طرف آن ارمینیه است. در این روایت اشاره نشده است که طرف دوم جنگ چه کسانی هستند؛ بلکه در آن تنها غلبه ارمینیه بیان شده است.

پژوهشی در ادب اسلامی
پژوهشی در ادب اسلامی
پژوهشی در ادب اسلامی
پژوهشی در ادب اسلامی
پژوهشی در ادب اسلامی

«وَقُولُهُ وَيُنادِي مُنادِي الْجَرْحَى عَلَى الْقَشْلَى وَدَفْنِ الرِّجَالِ وَغَلَبَةِ الْهِنْدِ عَلَى السِّنْدِ وَغَلَبَةِ الْقُفْصِ عَلَى السَّعِيرِ وَغَلَبَةِ الْقِبْطِ عَلَى أَظْرَافِ مِصْرَ وَغَلَبَةِ أَنْدُلُسِ عَلَى أَظْرَافِ إِفْرِيقِيَّةِ وَغَلَبَةِ الْجُبْشَةِ عَلَى الْيَمَنِ وَغَلَبَةِ التُّرْكِ عَلَى خُرَاسَانَ وَغَلَبَةِ الرُّومِ عَلَى السَّامِ وَغَلَبَةِ أَهْلِ إِرمِينِيَّةِ وَصَرَخَ الصَّارُخُ بِالْعِرَاقِ هُتِكَ الْمِجَابُ وَأَفْتَضَتِ الْعَذْرَاءُ وَظَاهَرَ عَلَمُ اللَّعِينِ الدَّجَالُ مُذَكَّرٌ كُخْرُوجَ الْقَائِمِ». ^۱

«امام علی ^{علیہ السلام} فرمودند: پیروزی هند برسند و پیروزی قفقاز ^۲ (سلسله جبال کرمان) بر سعیر و پیروزی قبط بر اطراف مصر و پیروزی اندلس بر اطراف آفریقا و پیروزی حبشه بر یمن و پیروزی ترک ^۳ بر خراسان و پیروزی رومیان بر شام ^۴ و پیروزی مردم ارمنستان. شخصی در عراق فریاد می‌زنید که پرده‌ها دریده شد و عفت زنان هتک شد و پرچم دجال ملعون ظاهر شد. سپس خروج قائم ^{علیہ السلام} را ذکر کرد.»

مرحوم مجلسی این روایت را در بحار الانوار از مناقب ابن شهرآشوب نقل می‌کند. در آن روایت این گونه آمده است: «غلبة أهل إرمينية على إرمينية». از این روایت معلوم می‌شود که این حوادث و خود دجال مربوط به قبل از ظهور امام زمان ^{علیہ السلام} هستند؛ از همین رو عده‌ای می‌خواهند بگویند سفیانی

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹.

۲. القُفْصُ: بالضم ثم السكون، الجبال المذكورة بكرمان جبال القفص والبلوص والقارن ومعدن الفضة، وجبال القفص شمالي البحر من خلفها جروم جيرفت والروذبار وشرقها الاخواص و مقابلة بين القفص ومكران وغريها البلوص ونواحي هرمز (حموى، ياقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۸۱).

۳. ممکن است اشاره به حمله مغول‌ها باشد.

۴. شام، اختصاص به سوریه ندارد؛ بلکه شامل لبنان، فلسطین و اردن نیز می‌شود.

با دجال یکی است که البته درست نیست. آن مقدار که ما پیرامون دجال مطالعه کرده‌ایم، دجال کاری به مذهب مردم ندارد. دجال ادعای خدایی می‌کند (أنا ربكم الاعلى)، اما سفیانی یک جریان ناصلبی بوده و آن را مخفی نیز نمی‌کند. وی می‌گوید: فقط انتقام بگیرم و به جهنم بروم. او در عراق با شیعه درگیر می‌شود. بر طبق روایات، او حتی به بچه‌های صغیر نیز رحم نمی‌کند. ملاک او در کشتن، نام افراد (محمد، حسن، حسین و...) است. او به مدینه -در حالی که اکثر اهل آن سنی هستند- برای نبش قبر پیامبر اکرم علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام می‌آید.^۱

مشهور است که امام عصر رض «نبش عن قبرهما» قبر آن دونفر را می‌شکافد. ما روایت آن را بررسی سندی نکرده‌ایم. این مطلب در شیعه به عنوان یک اعتقاد ضروری نیست؛ بلکه در روایات به آن اشاره شده است. با این وجود ببینید که دشمنان شیعه چه می‌کنند. از سفیانی می‌گذرند در حالی که سفیانی در کتب خودشان (البدء والتاريخ) آمده است. بلخی نقل می‌کند که سفیانی به قصد نبش قبر پیامبر اکرم علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام به مدینه می‌آید؛ ولی نسبت به روایت شیعه که می‌گوید امام مهدی رض قبر آن دونفر را نبش می‌کند، موضع گیری می‌کنند. به هر حال در اینکه سفیانی آدم شری است و جنایتش را از حد می‌گذراند، شکی نیست؛ اما اینجا اشاره به سفیانی ندارد، بلکه فقط می‌گوید به داد برسید که پرده‌دری و تجاوزهای ناموسی شد.

شاهد بحث ما در این روایت عبارت «غلبت اهل ارمینیه» است. البته در آن بیان نشده است که بر چه کسانی غلبه می‌کنند. از حیث منبع و مدلک

جلسه دوازدهم

نیز هیچ مدرکی جز کتاب شریف مناقب ندارد. بعد از آن نیز احدی این روایت را نقل نکرده است؛ تا زمان علامه مجلسی^۱ که این روایت را در مغیبات حضرت علی^{علیہ السلام} از ابن شهرآشوب^۲ آورده است. از قرن دوازده تا امروز تا کتاب موسوعه احادیث امیرالمؤمنین^{علیہ السلام} نیز کسی این روایت را نقل نکرده است. ما نیز در جلد چهارم معجم امام مهدی^{علیہ السلام} از ابن شهرآشوب نقل کرده‌ایم. یعنی در واقع این روایت یک منبع دارد و آن نیز کتاب مناقب ابن شهرآشوب است.^۳ ایشان نیز مدرکی برای آن بیان نکرده است. در واقع این روایت، مرسل است. هیچ دلالت روشنی نیز بر قضیه آذربایجان و درگیری آن با ارمنستان ندارد.

زنگنه از پیغمبر اسلام فومن از این راه را در آذربایجان نهاد

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۴.

۳. همان، ص ۱۴.

جلسه سیزدهم

مقدمه

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان در آخرالزمان بود. به سه روایت در این زمینه اشاره کردیم. روایتی را از مناقب نقل کردیم که چون سند نداشت و دلالت آن نیز خیلی روشن نبود، پیرامون آن به صورت مختصر صحبت کردیم.

روایت چهارم

روایت چهارم از علی بن مهزیار است. وی امام عصر علیهم السلام را در دوران غیبت ملاقات کرده و سؤالاتی را از آن حضرت پرسیده است. از جمله سؤال‌ها، سؤال از زمان ظهور است. حضرت ولی عصر علیهم السلام نیز علائمی را می‌فرماید که یکی از آن‌ها قیام سروسی از ارمنستان و آذربایجان است. ما ابتدا شاهد بحث را بیان می‌کنیم:

«فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوامٍ لَا خَلَقَ لَهُمْ وَرَسُولٌ مِّنْهُمْ بِرَأْءَهُ وَظَهَرتِ الْخُمُرُ فِي السَّمَاءِ ثَلَاثًا فِيهَا أَعْمِدَةٌ كَأَعْمِدَةِ الْلَّجَنِ شَتَّالًا نُورًا وَيَخْرُجُ السَّرُوسُيُّ مِنْ أُمِينِيَّةَ وَآذْرِيَّةِ جَانَ يُرِيدُ وَرَاءَ الرَّيْبِ الْجَبَلِ الْأَسْوَدَ الْمُسْلَاحَ بِالْجَبَلِ الْأَمْمَرِ لَزِيقَ جَبَلِ ظَلَقَانَ

پیش از این
برای این

فَيَكُونُ يَئِنَّهُ وَيَئِنَّ الْمُرْوَزِيِّ وَقْعَةُ صَيْلَمَانِيَّةٌ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ.^۱

«عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، این معنا چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بدسریت که خدا و رسولش از آن‌ها بیزارند راه خانه خدا را بر شما بینندند و از زیارت بیت الله جلوگیری کنند.^۲ سرخی در آسمان تا سه روز پدید آید و در آن عمودهایی از نور که در میان آن خط‌های سفیدی مانند نقره سفید و درخششنده باشد. [وقتی] سروسی از ارمنستان و آذربایجان به قصد کوه سیاه پشت شهری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوه‌های طالقان است، خروج کند. میان سروسی و مروزی جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیرو اشخاص بزرگ را فرسوده کند (فاجعه به حدی است که قابل تحمل نیست یا اینکه بسیار طولانی است).»

متن روایت

«**حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِينِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ** قالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيِّ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَّالُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّبَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَكُوْلُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مَهْزِيَارَ يَكُوْلُ :

كُنْتُ نَائِمًاً فِي مَرْقَدِي - إِذْ رَأَيْتُ فِي مَا يَرِي النَّائِمَ قَائِلًا يَكُوْلُ لِي حُجَّ فَإِنَّكَ تَلْقَ صَاحِبَ زَمَانِكَ - قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَاثَبَهُتْ وَأَنَا فَرُّ مَسْرُورٌ فَأَرْلَتُ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْيَّ وَفَرَغْتُ مِنْ صَلَاتِي وَخَرْجْتُ أَسْأَلَ عَنِ الْحَاجِ

۱. صدق، محمدبن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. ممکن است تطبیق آن بر قرامطه یا وهابی‌ها باشد.

فَوَجَدْتُ فِرْقَةً شُرِيدُ الْخُرُوجَ فَبَادَرْتُ مَعَ أَوْلَى مَنْ خَرَجَ فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ حَتَّىٰ خَرَجُوا وَخَرَجْتُ بِخُرُوجِهِمْ أَرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْهَا نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَسَلَّمْتُ مَتَاعِي إِلَى شِقَاتٍ إِخْوَانِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ فَلَمَّا أَحْدَثَأْرَأَوْلَى سَعْيَتُ خَبَرًا وَخَرَجْتُ فِي أَوْلَى مَنْ خَرَجَ أَرِيدُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا دَخَلْتُهَا لَمْ أَتَالَكُ أَنْ نَزَلْتُ عَنْ رَاحِلَتِي وَسَلَّمْتُ رَحْلِي إِلَى شِقَاتٍ إِخْوَانِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْخَبَرِ وَأَفْقُوا الْأَكْرَ فَلَا خَبَرًا سَعْيَتُ وَلَا أَشَرَّا وَجَدْتُ فَلَمَّا أَنْزَلْتُ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ نَفَرَ السَّائِسُ إِلَى مَكَّةَ وَخَرَجْتُ مَعَ مَنْ خَرَجَ حَتَّىٰ وَافَيْتُ مَكَّةَ وَنَزَلْتُ فَاسْتَوْكَثُ مِنْ رَحْلِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ فَلَمَّا أَسْعَ خَبَرًا وَلَا وَجَدْتُ أَشَرَّا فَمَا زِلْتُ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالرَّجَاءِ مُتَنَفِّكًا فِي أَمْرِي وَعَائِدًا عَلَى تَفْسِي وَقَدْ جَنَّ اللَّيْلَ فَقُلْتُ أَرْقُبُ إِلَى أَنْ يَمْلُأُ لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ لِأَطْوَفَهَا وَأَسْأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُعْرِفَنِي أَمْلِي فِيهَا فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ وَقَدْ خَلَّا لِي وَجْهُ الْكَعْبَةِ أَذْقُنْتُ إِلَى الطَّوَافِ فَإِذَا أَنَا بِنَفْتِي مَلِيْحُ الْوَجْهِ طَبَبَ الرَّائِحَةِ مُتَنَزِّرٌ بِسِرْدَةٍ مُشَيْحٌ بِأَخْرِي وَقَدْ عَطَفَ بِرَدَائِهِ عَلَى عَاتِقِهِ فَرَعَتْهُ فَأَلْفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ مَنْ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنْ الْأَهْوَازِ فَقَالَ أَتَعْرِفُهُ بِهَا أَبْنُ الْخَصِيبِ فَقُلْتُ رَحْمَهُ اللَّهُ دُعِيَ فَأَجَابَ رَحْمَهُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ بِالنَّهَارِ صَائِمًا وَبِاللَّيْلِ قَائِمًا وَلِلْقَرْآنِ شَالِيًّا وَلَنَا مُوَالِيًّا فَقَالَ أَتَعْرِفُهُ بِهَا عَلَيَّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ مَهْزِيَارَ فَقُلْتُ أَنَا عَلَيُّ فَقَالَ أَهْلًا وَسَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَعْرِفُ الصَّرِيحَيْنِ [الصَّرِيحَيْنِ] قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَمَنْ هُنَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَمُوسَىٰ»^۱

«ابو جعفر، محمد بن حسن بن علي بن ابراهيم بن مهزيار گوید: از پدرم شنیدم که گفت: از جدّم علی بن ابراهیم مهزيار شنیدم که می گفت: در بسترم خوابیده بودم که در خواب دیدم گوینده ای به من می گوید: به حج برو که صاحب الزمان را خواهی دید. علی بن ابراهیم گوید: من خوشحال و

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.

خندان از خواب بیدار شدم. در نماز بودم تا آنکه سپیده صبح دمید و از نماز فارغ شدم. از خانه در جست وجوی کاروان حاجیان بیرون آمدم. گروهی را دیدم که می‌خواهند به حج بروند. به نزد اولین آن‌ها شتافتم و چنین بود تا آنکه بیرون رفتند. من در این سفر می‌خواستم به کوفه بروم. چون به آنجا رسیدم از مرکب خود پیاده شده، متاع خود را به برادران مورد اعتماد سپردم و رفتم تا از آل ابو محمد علیه السلام جویا شوم. جست وجو کردم، اما هیچ اثر و خبری نشنیدم. با اولین گروه خارج شدم. در این سفر می‌خواستم به مدینه بروم. چون به آنجا درآمدم بی‌صبرانه از مرکب پیاده شده، متاع خود را به برادران مورد اعتماد سپردم و رفتم تا از اخبار و آثار پرسش کنم؛ اما نه خبری شنیدم و نه اثری مشاهده کردم. پیوسته چنین بودم تا آنکه مردم به سمت مکه حرکت کردند. من نیز با آن‌ها آمدم. به مکه رسیدم و فرود آمدم. وسایل خود را به شخص امینی سپردم و در جست وجوی آل ابو محمد علیه السلام بودم؛ اما خبری نشنیدم و اثری به دست نیاوردم. پیوسته بین نامیدی و امید بودم. در کار خود اندیشه و خود را سرزنش می‌کردم تا آنکه شب دامن گسترد.

با خود گفتم: انتظار می‌کشم تا گرد کعبه خالی شود تا بتوانم طواف کنم و از خدای تعالیٰ بخواهم که مرا به آرزوی خود برساند. چون گرد خانه خدا خلوت شد برای طواف برخاستم که به ناگاه جوانی خوش‌سیما و خوش‌بو را دیدم که بردى را به کمر بسته و برد دیگر را حمایل کرده و نیز ردای خود را به گردنش برگردانیده بود. من خود را کنار کشیدم و او به من التفات کرد و گفت: این مرد اهل کجا است؟ گفتم: از اهواز. گفت: آیا ابن‌الخصیب را می‌شناسی؟ گفتم آری. خدای تعالیٰ او را رحمت کند! دعوت حق را لبیک گفته است. سپس گفت: خدا رحمتش کند که روزها روزه می‌گرفت،

شب‌ها به نماز می‌پرداخت، به قرائت قرآن مشغول و از دوستان ما بود.^۱
 آنگاه گفت: آیا علی بن ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من علی
 هستم. گفت: ای ابوالحسن، اهلا و سهلا، آیا صریحین را می‌شناسی؟ گفتم:
^۲ آری. گفت: آنان چه کسانی هستند؟ گفتم: محمد و موسی.»

امام علی در هیچ روایتی وقت ظهور را مشخص نکردند. به نظر ما خود
 امام عصر و حتی نبی مکرم ﷺ نیز زمان ظهور را نمی‌دانند. این علم از
 علومی است که خداوند آن را به خودش اختصاص داده است. اگر امام
 عصر به یقین می‌دانستند که ظهور چه زمانی است، دیگر دعای برای
 تعجیل برای چه است. اخیراً دوباره باب شده که به بعضی از علمای
 مراجع، توقیت را نسبت می‌دهند تا افراد باور کنند. یا از بعضی در این
 زمینه نقل می‌شود که خواب دیده‌است امام به او گفته من انشاء الله فلان
 زمان می‌آیم. حال آنکه ما نقل تعیین وقت در بیداری را نیز قبول نمی‌کنیم.
 لذا بر روی همه این‌ها قلم بطلان کشیده می‌شود. یا اینکه باید توجیه کنیم؛
 چون به علامه مجلسی نیز در کتاب رجعت نسبت داده شده است که

پنجه از پنجه
پنجه از پنجه

۱. این مطلب مهم است. شمر بعد از قتل امام حسین علی در صفحه اول نماز می‌ایستاد. به او
 گفته شد: از خداوند نمی‌ترسی فرزند رسول خدا را کشته‌ای و در صفحه اول نماز
 می‌ایستی؟ گفت: ما از امرای خود دستور داشتیم و اگر چنین نمی‌کردیم از حمار بدتر
 بودیم.

۲. یکی از دلایل رد این روایت نزد مرحوم تستری و بعضی دیگر همین است که این روایت
 مشتمل بر مطلبی شاذ است. البته مشکلی به نظر نمی‌رسد اگر به استناد همین روایت
 گفته شود که امام حسن عسکری علی فرزندی نیز به نام موسی دارد. یا اینکه می‌توانیم در
 قبول و رد بعضی از بندهای یک روایت تفکیک کنیم. هم در اصول و هم در فقه به بحث
 تفکیک در روایات اشاره شده است. نهایت مطلب اینکه بگوییم ما متوجه معنای این فقره
 نمی‌شویم.

ایشان توقیت کرده‌اند. ما دقیقاً کتاب شریف ایشان را خواندیم. این مورد در سه جا بیان شده است که درباره هر سه در درس‌های قبل مطرح کردیم که همگی، ترقب است نه قطعیت. شأن علامه مجلسی بالاتراز این است که برخلاف روایاتی که خودشان درنهی از توقیت نقل فرموده‌اند، عمل کنند. توقیت قطعی معنا ندارد و با خواب یا نسبت دادن به بعضی از بزرگان ثابت نمی‌شود. به خصوص اینکه روایت صحیحه‌ای از امام رضا علیه السلام در عدم جواز توقیت نقل شده است.

منابع روایت

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.
۲. الغيبة طوسي، ص ۲۶۳، ح ۲۲۸.
۳. دلائل الإمامة، ص ۲۹۶.

محور بحث ما فقط روایت کمال الدین است. البته نه به جهت اشکال سندی و نه به جهت داشتن بعضی از شذوذ؛ بلکه به خاطر فقره‌ای است که مورد بحث ما است. یعنی جریان آذربایجان تنها در نقل کمال الدین وجود دارد.

سندهای روایت

شیخ صدوق روایت مزبور را از شخصی نقل می‌کند که به پنج واسطه فرزند امام کاظم علیه السلام است. ایشان می‌فرماید: در کتاب پدرم یافتم؛ یعنی وجاده است.

در مورد وجاده بحث خواهیم کرد که چقدر اعتبار دارد. یک روایت گاهی اخربنی، گاهی حدثی، گاهی اخربنا، گاهی حدثنا، گاهی مناوله (یعنی این

مطلوب من است، بگیر و مطالعه کن)، گاهی اجازه و گاهی وجاده است. می‌گویند: اضعف انواع تحمل، وجاده است. این مطالب مقدمه‌چینی است؛ زیرا ممکن است نظر ما در این دوره با نظر سابق ما یا نظر ما در کتاب تاظهور فرق کند. ما این روایت را در کتاب تا ظهور، به تبع آیت الله صافی و در مقابل مرحوم خویی و مرحوم تستری –که نسبت به این روایت، مناقشات سندي و دلالی دارند– صدد رصد تقویت کردیم.

در این روایت آمده است که در کنار امام شخصی بود که امام درباره او فرمود: برادر من موسی است. این بحث مطرح می‌شود که آیا امام عسکری علیه السلام غیر از امام عصر فرزند دیگری و امام زمان علیه السلام برادری به نام موسی داشته‌اند؟! البته این گونه نیست که بگوییم از اعتقادات شیعه این است که امام زمان علیه السلام برادر نداشته باشد؛ بلکه این‌ها مسائل تاریخی است که اگر ثابت شد می‌پذیریم و اگر ثابت نشد نمی‌پذیریم. بنابراین این مسائل ربطی به اعتقادات ندارد. مرحوم مدرس، صاحب جنات الخلد می‌فرماید: امام دو خواهر و برادر داشته‌اند. در همین قم بعد از جمکران بر روی مزاری نوشته‌اند: عایشه دختر امام عسکری علیه السلام. به هر حال ما در کتاب تا ظهور نظر مثبتی نسبت به قضیه ابن مهزیار داشتیم؛ ولی ممکن است در این بحث نظر ما تغییر کند.

پیش از این
برای این

جلسه چهاردهم

مقدمه

بحث ما پیرامون آذربایجان و روایاتی بود که در ارتباط با حوادث آن وارد شده است. روایت چهارم، روایت علی بن مهزیار بود که اشاره به خروج شخصی از آذربایجان دارد. ما این روایت را از کتاب شریف کمال الدین نقل می‌کنیم؛ هرچند در دو کتاب دیگر از قدما نیز آمده است. منتها بر نقل از کتاب کمال الدین تأکید داریم؛ چون عبارتی که مورد بحث ما است فقط در این کتاب آمده است.

بیان روایات آذربایجان
بررسی اسناد و متن‌ها

ادامه روایت چهارم

«عُمَّ قَالَ مَا فَعَلْتُ الْعَالَمَةَ الَّتِي يَبْيَنُكَ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْفَضْلُ فَقُلْتُ مَعِي فَقَالَ أَخْرِجْهَا إِلَيَّ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ خَاتَمًا حَسَنًا عَلَى فَصِيهِ مُحَمَّدٌ وَعَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَكَى مَلِيًّا وَرَنَّ شَحِيًّا فَاقْبَلَ يَبْكِي بُكَاءً طَوِيلًا وَهُوَ يَقُولُ رَحْمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَلَقَدْ كُثِّتَ إِمَاماً عَادِلًا إِنَّ أَمْتَهَ وَأَبَا إِمَامَ أَشْكَنَتِ اللَّهُ الْفِرْدَوْسَ الْأَكْلَى مَعَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الْفَضْلُ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صِرْ إِلَى رَحْلِكَ وَكُنْ عَلَى أُهْبَةٍ مِنْ كِفَائِتِكَ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ الشُّثُّ مِنَ اللَّيْلِ وَبَيْنَ الثُّلُثَيْنِ فَالْحَقْ بِنَا فَإِنَّكَ تَرَى مُنَاكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ إِنْ مَهْزِيَارَ فَصِرْتُ إِلَى رَحْلِي أَطِيلُ النَّفَرُ حَتَّى إِذَا هَجَمَ الْوَقْتُ فَقُمْتُ إِلَى رَحْلِي وَأَصْلَحْتُهُ وَفَدَدْمَتُ رَاحِلَتِي وَحَمَّنْتُهَا وَصِرْتُ فِي مَسْهِهَا حَتَّى لَحِقْتُ السِّعْبَ فَإِذَا أَنَا بِالْفَتَى هُنَاكَ

يَقُولُ أَهْلًا وَ سَهْلًا إِنَّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ طَوْبَى لَكَ فَقَدْ أَذْنَ لَكَ فَسَارَ وَ سِرْتُ بِسِيرِهِ حَتَّى جَازَ بِي عَرَفَاتٍ وَ مِنِي وَ صِرْتُ فِي أَسْفَلَ ذِرْوَةِ جَبَلِ الطَّائِفِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ انْزِلْ وَ خُذْ فِي أَهْبَةِ الصَّلَاةِ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى فَرَغَ وَ فَرَغْتُ ثُمَّ قَالَ لِي خُذْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ أُوْجِزْ فَأَوْجِزْتُ فِيهَا وَ سَلَّمْ وَ عَفَرَ وَجْهُهُ فِي التُّرَابِ ثُمَّ رَكِبَ وَ أَمْرَنِي بِالرُّكُوبِ فَرَكِبْتُ ثُمَّ سَارَ وَ سِرْتُ بِسِيرِهِ حَتَّى عَلَى الدِّرْوَةِ فَقَالَ الْمُحْمَّدُ هُلْ شَرِي شَيْئاً فَلَمَحْتُ فَرَأَيْتُ بُقْعَةً نَرِهَةً كَثِيرَةَ الْعَشْبِ وَ الْكَلَالِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَرِي بُعْدَهُ نَرِهَهُ كَثِيرَةَ الْعَشْبِ وَ الْكَلَالِ فَقَالَ لِي هُلْ شَرِي فِي أَعْلَاهَا شَيْئاً فَلَمَحْتُ فَإِذَا أَنَا بِكَثِيرٍ مِنْ رَمْلٍ فَوْقَهُ [فَوْقَهُ] بَيْتٌ مِنْ شَعْرٍ يَتَوَقَّدُ تُورًا فَقَالَ لِي هُلْ رَأَيْتَ شَيْئاً فَقُلْتُ أَرِي كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ طِبْ تَفْسِيَا وَ قَرَّ عَيْنِي فَإِنَّ هُنَاكَ أَمْلَ كُلُّ مُؤْمِلٍ ثُمَّ قَالَ لِي اتَطْلِقْ بِنَا فَسَارَ وَ سِرْتُ حَتَّى صَارَ فِي أَسْفَلِ الدِّرْوَةِ ثُمَّ قَالَ انْزِلْ فَهَاهُنَا يَذَلُّ لَكَ كُلُّ صَعْبٍ فَنَزَلَ وَ نَزَلْتُ حَتَّى قَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ خَلِّ عَنْ زِمَامِ الرَّاجِلَةِ فَقُلْتُ عَلَى مَنْ أَخْلَفَهَا وَ لَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَرْمٌ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا وَلِي وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا وَلِي فَخَلَيْتُ عَنِ الرَّاجِلَةِ فَسَارَ وَ سِرْتُ فَلَمَّا دَنَى مِنِ الْجِبَاءِ سَبَقَنِي وَ قَالَ لِي قِفْ هُنَاكَ إِلَى أَنْ يُؤْذَنَ لَكَ فَمَا كَانَ إِلَّا هُنَيَّةً فَخَرَجَ إِلَيَّ وَ هُوَ يَقُولُ طَوْبَى لَكَ قَدْ أَعْطَيْتَ سُؤْلَكَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى نَمَاطٍ عَلَيْهِ نَظَعَ أَدِيمَ أَحْمَرَ مُشَكَّعٍ عَلَى مَسْوَةِ أَدِيمٍ فَسَلَّمَتُ عَلَيْهِ وَ رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ لَمَحْتُهُ فَرَأَيْتُ وَجْهَهُ مِثْلَ فِلْقَةِ قَرْ لَا بِالْخُرُقِ وَ لَا بِالْبَزْقِ [بِالنَّرْقِ] وَ لَا بِالْطَّوْبِيلِ الشَّامِيِّ وَ لَا بِالْقَصِيرِ الْلَّاصِقِ مَكْدُودَ الْقَامَةِ صَلَّتِ الْجِبَيْنِ أَنْجَحَ الْمَاحِبَيْنِ أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ أَقْتَى الْانْفِ سَهْلَ الْمَخَدَّيْنِ عَلَى خَدِّ الْأَيْمَنِ خَالٌ فَلَمَّا أَنْ بَصَرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِيٍّ فِي نَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ كَيْفَ خَلَفْتَ إِخْوَانَكَ فِي الْعَرَاقِ قُلْتُ فِي صَنْكِ عَيْشٍ وَ هَنَاءً قَدْ تَوَاتَرْتُ عَلَيْهِمْ سُيُوفَ بَنِي الشَّيْصُبَانِ فَقَالَ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَعْلَمُ يُؤْفِكُونَ كَانَّيِ بِالْقَوْمِ قَدْ قُتِلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَ أَخْذَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيَلَالًا وَ مَهَارًا فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بین سیلِ الکعبَةِ باقُوم لا خلاق لهُم وَاللهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُمْ بِرَاءٌ وَظَاهِرَتِ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ ثَلَاثًا فِيهَا أَعْمِدَةٌ كَأَعْمِدَةِ الْجَحِينِ تَسْلَالُهُ نُورًا وَيَخْرُجُ السَّرُوسِيُّ مِنْ أَمْيَنَيَّةَ وَأَذْرِيْجَانَ يُرِيدُ وَرَاءَ الرَّيْبِ الْجَبَلَ الْأَسْوَدَ الْمُسْتَلَاحَمَ بِالْجَبَلِ الْأَمْرِ لَزِيقَ جَبَلِ طَالِقَانَ فَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَرْوَزِيِّ وَقُعَّةَ صَيَّالَمَانِيَّةَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرُمُ مِنْهَا الْكَبِيرُ وَيَظْهُرُ الْفَتْلُ بَيْنَهُمَا فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا خُرُوجَهُ إِلَى الزَّوْرَاءِ فَلَا يَلْبَثُ بِهَا حَتَّى يُوَافِيَ بَاهَاتُهُمْ يُوَافِيَ وَاسْطِ الْعِرَاقِ فَيَقِيمُ بِهَا سَنَةً أَوْ دُوَنَهَا ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى كُوفَانَ فَيَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقُعَّةً مِنَ التَّجَفِ إِلَى الْحَمِيرَةِ إِلَى الْغَرِيِّ وَقُعَّةً شَدِيدَةً تَدْهُلُ مِنْهَا الْعُقُولُ فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارُ الْفَتَّيَّنِ وَعَلَى اللهِ حَصَادُ الْبَاقِينِ ثُمَّ تَلَاقُهُ تَعَالَى بِسَمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلُنَاها حَصِيدًا كَانَ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ فَقُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ تَحْنُ أَمْرُ اللهِ وَجُنُودُهُ قُلْتُ سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ اتَّسِرِّيَ السَّاعَةُ وَانْشَقَ القَمَرُ۔^۱

آنگاه گفت: آن علامتی که بین تو و ابو محمد علیہ السلام بود چه کردی؟ گفتم: همراه است. گفت: نشانم بد. آن را بیرون آوردم. انگشتتری زیبا بود که بر نگین آن نوشته شده بود «محمد و علی». هنگامی که آن را دید گریه ای

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲. سید جعفر مرتضی پیرامون مکتوباتی که روی نگین انگشتتری معصومین علیهم السلام بوده تحقیقی انجام داده اند. مکتوبات روی نگین های معصومین بدون دلیل نبوده است؛ مثلاً امام زین العابدین روحی فداء وقتی که وارد بریزید شدند روی نگین خاتم حضرت نوشته شده بود: «لعنة الله على قاتل الحسين». این عبارت معنا دارد. همچنین، روایتی که مرحوم والد نقل می کند که خاتمی را جبرئیل برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله و آله آورد و ایشان به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: روینگین آن «إِلَهُ إِلَهُ إِلَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» نوشته شود. حضرت علی علیه السلام آن را برای حکای نزد حکاک برد و فرمودند: بنویس «إِلَهُ إِلَهُ إِلَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» انگشت را که تحويل گرفتند، دیدند بر آن نوشته شده «إِلَهُ إِلَهُ إِلَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلَى وَلِيِّ اللهِ» پیامبر علیه السلام فرمودند: من گفتم «إِلَهُ إِلَهُ إِلَهُ» نوشته شود! جبرئیل از جانب خداوند آمد و گفت: یا رسول الله، تو چیزی

طولانی کرد و در همان حال گریستان می‌گفت: ای ابا محمد، خدا تو را رحمت کند که امامی عادل و فرزند امامان و پدر امام بودی! خداوند تو را با پدرانت علیه السلام در بهشت اعلی سکنی دهد!

سپس گفت: ای ابوالحسن، به منزل برو و آماده شو تا با ما سفر کنی. چون ثلثی از شب گذشته و دوثلث آن باقی بود به نزد ما می‌بینی انشاء الله به آرزویت برسی. ابن مهزیار گوید: من به نزد وسائل خود برگشتم و در اندیشه بودم تا پاسی از شب گذشت. برخاستم و وسائل خود را فراهم آوردم. آن را نزدیک مرکب خود آورده و بار آن کردم و روی آن سوار شدم. خود را به آن دره رسانیدم. ناگهان دیدم آن جوان ایستاده است و می‌گوید: أهلا و سهلا بك ای ابوالحسن. خوشابر تو که اجازه یافتنی. او به راه افتاد و من نیز به دنبال او. مرا از بیابان عرفات و منا گذرانید و به پای کوه طائف رسیدیم. گفت: ای ابوالحسن، پیاده شو و آماده نماز باش.

او پیاده شد و من نیز پیاده شدم. او از نماز فارغ شد و من نیز فارغ شدم. آنگاه گفت: نماز صبح را مختصر بخوان و من نیز مختصر کردم. سلام داد و روی برخاک سایید. آنگاه سوار شد و به من دستور داد سوار شوم؛ من نیز سوار شدم. به راه افتاد و من نیز به دنبالش روان شدم تا آنکه به قله‌ای برآمد و گفت: بین آیا چیزی می‌بینی؟ نگریسم و مکانی خرم و سرسبز و پردرخت را دیدم. گفتم: ای آقا! من، مکانی خرم و سرسبز و پردرخت می‌بینم. گفت: آیا در بالای آن چیزی نمی‌بینی؟ نگریسم و ناگهان خود را

را دوست داشتی که نوشته شد. علی نیز چیزی را که دوست داشت نوشت. من نیز چیزی را نوشتم که دوست داشتم (مروجی طبسی، محمدرضا، الدر الثمین فی التختم بالیمین، ص ۱۱۳؛ مرحوم رازی این کتاب را به نام «گوهر وزین» ترجمه کرده است).

در مقابل تپه‌ای دیدم که خیمه‌ای پشمین و نورانی بر روی آن بود. گفت: آیا چیزی دیدی؟ گفتم: چنین و چنان می‌بینم. گفت: ای پسر مهذیار، جانت خوش و چشمت روشن باد که آرزوی هر آرزومندی آنجا است!

سپس گفت: با من بیا. او رفت و من نیز به دنبالش رفتم تا به پایه آن بلندی رسیدیم. سپس گفت: پیاده شو که اینجا هر گردن‌کشی خوار شود. او پیاده شد و من نیز پیاده شدم. گفت: ای پسر مهذیار، زمام مرکب را رها کن. گفتم: آن را به چه کسی بسپارم که کسی اینجا نیست؟ گفت: اینجا حرمی است که در آن جز دوست آمد و شد نمی‌کند. افسار مرکب را رها کردم. سپس به دنبال او رفتم. چون به نزدیک خیمه رسید از من سبقت گرفت و گفت: همینجا باشیست تا تو را اجازه دهنند. چیزی نگذشت که نزد من برگشت و گفت: خوشابرنو که به آرزویت رسیدی! گوید: نزد آن حضرت صلوات‌الله‌علیه رفتم. او بر بساطی که بر آن پوست گوسفند سرخی گستردۀ شده بود، نشسته و بر بالشی پوستین تکیه کرده بود. بر او سلام کردم و مرا پاسخ داد. در او نگریستم، چهره‌اش مانند پاره ماه بود. نه مدهوش و بطيء‌العمل و نه سریع‌العمل بود. قامتش معتدل بود؛ نه بلند و نه کوتاه. پیشانیش صاف و ابروانش پیوسته بود. چشمانش درشت و بینی‌اش کشیده. گونه‌هایش هموار و خالی بر گونه راستش بود. چون چشمم به او افتاد در وصف او حیران شدم.

آنگاه به من فرمود: ای پسر مهذیار، برادرانت در عراق چگونه‌اند؟ گفتم: تنگدست و گرفتار و شمشیر بنی شیصبان (بنی عباس) پیاپی بر آن‌ها فرود می‌آید. فرمود: خدا آن‌ها را بکشد تا کی نیرنگ می‌ورزند. گویا آن‌ها را می‌بینم که در خانه‌های خود کشته افتاده‌اند و امر پروردگارشان شب و روز آن‌ها را

فراگرفته است.^۱

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، این معناکی و چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که مردمی بدسریت که خدا و رسول خدا علیهم السلام از آن‌ها بیزارند راه خانه خدا را برشما بینند و از زیارت بیت الله جلوگیری کنند.^۲ سرخی در آسمان تا سه روز پدید آید و در آن عمودهایی از نور که در میان آن خط‌های سفیدی مانند نقره سفید و درخششند باشد. سروسی از ارمنستان و آذربایجان به قصد کوه سیاه پشت شهری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوه‌های طالقان است خروج کند.^۳ میان سروسی و مروزی، جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیرو اشخاص بزرگ را فرسوده کند. از دو طرف جمعی کشته شوند و کشته‌ها در میان آن دو زیاد شود. سپس فرمود: در آن موقع منتظر او (سروسی) باشید که به طرف زوراء (بغداد) خروج کند. در آنجا درنگ نکرده و به باهات (ماهان) می‌رود. سپس رهسپار واسط عراق می‌گردد و یک سال یا کمتر در آنجا می‌ماند. آنگاه به سوی کوفه می‌رود. میان آن‌ها جنگ بسیار سخت و شدیدی از نجف تا حیره و از آنجا تا غری^۴ واقع می‌شود که عقل‌ها را مبهوت و حیران

پنجه ابریشم
پنجه ابریشم
پنجه ابریشم
پنجه ابریشم
پنجه ابریشم
پنجه ابریشم

۱. ممکن است به قضیه هلاکو اشاره داشته باشد. در تاریخ است که تا چهل روز شمشیر بر آن‌ها بود و همین طور از آن‌ها می‌کشتند. همچنین ممکن است اشاره به حکومت بنی عباس در آینده باشد. البته احتمال دوم با سیاست روایت نمی‌خواند؛ زیرا امام زین العابد حکومت فعلی را نفرین کرده و خبر از آخر کارشان دادند.

۲. ممکن است تطبیق آن بر قرامده یا وهابی‌ها باشد.

۳. این روایت با وضعیت فعلی کشور آذربایجان انطباق ندارد؛ بلکه بیان می‌کند در آینده شخصی جlad از آن مناطق خروج می‌کند.

۴. غری، نام سرزمین اطراف کوفه است.

می‌کند. آنگاه هر دو طرف به هلاکت می‌رسند و خداوند باقی‌مانده آن‌ها را نیز درو خواهد کرد.

سپس حضرت این آیه شریفه را قرائت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنَّ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ؛^۱ امر ما در شب یا روز به آن دهکده رسید و سپس طوری آن را از میان بردمیم که گویی دیروز نبوده است.» علی بن مهزیار: می‌گوید: عرض کردم: سرور من، مقصود از امر خدا در این آیه چیست؟ فرمود: امر خدای عزوجل و لشکر او ما هستیم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آیا وقت آمدن شما (در آن وقت) نزدیک است؟ فرمود: «أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَ الْقَمَرُ؛^۲ قیامت نزدیک شد و ماه شکافت.»

امام علی^{علیہ السلام} با خواندن این آیه ظهور را به قیامت ربط دادند. قیامت را کسی غیر از خداوند نمی‌داند؛ یعنی من نیز زمان ظهور را نمی‌دانم. البته علامت‌هایی در این باره وجود دارد.

در نتیجه، این روایت هیچ ارتباطی با اوضاع فعلی آذربایجان ندارد.

جلسه پانزدهم

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان و حوادث و اتفاقات آن به استناد بعضی از روایات بود. درباره روایت چهارم (روایت علی بن مهزیار) عرض کردیم که اصل این روایت را مرحوم صدوق و مرحوم طوسی و مرحوم طبری (ابن رستم شیعی) نقل می‌کنند. لکن آن فقره‌ای که مورد بحث ما است تنها در نقل دوم مرحوم صدوق آمده است.

منابع روایت چهارم

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۵.
۲. تبصرة الولی، ص ۱۰۹، ح ۴۹؛ با اندکی تفاوت.
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۲؛ از کمال الدین با اندکی تفاوت نقل شده است.
۴. نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۹۹؛ از کمال الدین به اختصار بیان شده است.
۵. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۸۶.
۶. معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۶، ص ۳۴۸.

بررسی سند روایت چهارم

«حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِنِ عَلَيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيِّ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْقُطْوَالُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ الظَّبَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ سَعْتُ أَبِي يَكُوْلُ سَعْتُ جَدِّي عَلَيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مَهْزِيَارَ يَكُوْلُ ...»

مرحوم صدوق این روایت را از ابوالحسن، علی بن موسی، از نوادگان امام کاظم علیهم السلام، نقل می‌کند. او می‌گوید: در کتاب پدرم یافتم؛ یعنی دریافت روایت از سوی ایشان به شیوه وجاده بوده است.

بررسی میزان اعتبار وجاده

بحث وجاده در حوزه مباحث مربوط به درایه مطرح است. تحمل روایت گاهی قرائت است؛ گاهی سمع است (استاد درس می‌گوید و تحریر می‌کند و شاگرد می‌شنود. در این صورت از عباراتی نظر سمعت، اخربنی، حدثنی، اخربنا و حدثنا بهره گفته می‌شود)؛ گاهی استاد به شاگرد اجازه می‌دهد که از کتابی بخواند و نقل کند؛ گاهی مناوله و گاهی نیز وجاده است. گفته شده است که وجاده ضعیف‌ترین مراتب تحمل حدیث است. موضوع محوری بحث این است که آیا صرف وجاده بدون اجازه نقل کفایت می‌کند؟

مرحوم مامقانی در مقابس الهدایه بحثی پیرامون راه‌های تحمل حدیث دارد. ایشان می‌فرماید: «ثم إن هذا الضرب منأخذ الحديث و تحمله هو: أن يجد إنسان كتاباً أو حديثاً بخط راويه غير معاصر له كان، أو معاصراً لم يلقه، أو لقيه ولكن لم يسمع منه هذا الواجد ولا له منه إجازة ولا نحوها، فله أن يقول: وجدت أو قرأت بخط فلان... أو في كتاب فلان بخطه حدثنا فلان... ويسوق باقى الإسناد والمتن، أو يقول: وجدت بخط فلان عن فلان... إلى آخره.

قالوا: وهذا الذى استمر عليه العمل قديماً و حديثاً، وهو منقطع مرسل ولكن فيه شوب اتصال، لقوله: وجدت بخط فلان. و ربما دلّس بعضهم ذكر الذى وجد بخطه، وقال فيه: عن (فلان)... أو قال: فلان... و ذلك تدليس قبيح إن أوهم سماعه (منه). و جازف بعضهم فأطلق في هذا (حدثنا) و (أخبرنا)... وهو غلط منكر لم يجوزه أحد من يعتمد عليه، كما صرّح بذلك كله في البداية و غيرها. ثم ذكروا أن هذا كله إذا وشق بأنه خط المذكور أو كتابه، وأما إذا لم يتحقق الواحد الخط فيقول: بلغني عن فلان... أو وجدت في كتاب أخبرني فلان... أللّه بخط فلان... إن كان أخبره به أحد، أو في كتاب ظننت أنه بخط فلان... أو في كتاب ذكر كاتبه أنه فلان... أو قيل بخط فلان... و نحو ذلك. وقع الخلاف بين المحدثين والاصوليين في جواز العمل بالوجادة الموثوق بها من دون إجازة على قولين:

أحداها: الجواز؛ وهو المنقول عن جمع منهم الشافعى و نظار أصحابه، وعن بعض المحققين التعبير بـ: وجوب العمل بها. و ثانيةما: المنع؛ وهو المعزى إلى معظم المحدثين والفقهاء المالكين. أن عدم اعتماد القدماء -بل و كذا المتأخرین- على الرواية وجادة إنما كان فيما لا يطمئنون بكون الرواية من نسبت إليه، فاعتبروا إجازة الشيخ لتحصيل الوثوق بذلك لالتوقف الرواية على الإجازة على وجه الموضوعية وإذا كان اعتبار الإجازة من باب الطريقة إلى تحصيل الأطوئنان بالخبر جاز العمل لكل خبر يطمأن به وإن كان من الوجادة بغير إجازة.^١

«وجادة؛ يکی از انواع اخذ و تحمل حدیث این است که شخصی کتاب یا حدیثی را به خط راوی بیابد که یا آن راوی، غیر معاصر با او است یا اینکه اگر معاصر بوده، او را ملاقات نکرده و یا اینکه ملاقات کرده لکن آنچه یافته را از

او نشنیده است و ازا او اجازه یا مانند آن را نیز ندارد. پس می‌تواند بگوید: یافتم، یا قرائت کردم به خط فلان، یا در کتاب فلان به خط او خواندم که فلانی برای ما حدیث کرد... و یا بگوید: یافتم به خط فلان از فلان.

گفته‌اند: عمل علما از قدیم تا الان بر همین شیوه استمرار داشته که منقطع و مرسل است؛ اما در این شیوه شمه‌ای از اتصال است؛ چون می‌گوید: یافتم به خط فلان.

گاهی عده‌ای تدلیس کرده و چیزی را که به خط راوی یافته، ذکر کرده و می‌گویند: از فلانی یا می‌گویند: فلانی گفت. با این کار اگر شنونده متوجه شود، تدلیس قبیحی است. بعضی از این هم فرازیرفته و حدثنا و اخربنا اطلاق کرده‌اند؛ این کار نیز غلط منکری است که احدی آن را اجازه نداده است. همچنان که شهید ثانی در بدایه به این مطلب تصریح کرده است. سپس ذکر کرده‌اند که این در زمانی است که یقین به خط یا کتاب مؤلف حاصل باشد. همچنین هنگامی که واجد به خط اطمینان پیدا نکند و بگوید: از فلانی به من رسیده است یا یافتم در کتابی که فلانی به من خبر داد... که به خط فلان... نیز قبیح است.

بین محدثان و اصولی‌ها در جواز عمل به وجاده‌ای که وثوق به آن داشته، اما اجازه نقل از آن را نداشته باشیم، اختلاف نظر است. برخی قائل به جواز و برخی قائل به عدم جواز هستند. عدم اعتماد قدما بلکه متأخرین بر روایت وجاده در اطمینان به اینکه این روایت از کسی نباشد که به او نسبت داده می‌شود، پس اجازه شیخ را برای حاصل شدن اطمینان معتبر کردنده؛ نه اینکه توقف روایت بر اجازه بر وجه موضوعیت باشد. همچنین هنگامی که اعتبار اجازه از باب طریقت برای به دست آوردن اطمینان به خبر بود، عمل به هر خبری که به آن اطمینان حاصل شود، جایز است؛ اگرچه آن خبر از

وجاده بدون اجازه باشد.»

بنابراین این عبارت علی بن موسی که می‌گوید: «در کتاب پدرم یافتم» اینکه آیا اطمینان حاصل کرده یا اجازه داشته و یا اینکه خط را می‌شناخته است، معلوم نیست. اگر ما اجازه را طریق نیز بگیریم، اولاً: احراز اینکه ایشان اطمینان داشته، مشکل است. ثانیاً: نام علی بن موسی در کتب رجالی ذکر نشده است. مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم یذکروه»؛ یعنی ایشان مهمل است. این در حالی است که صدق در کمال الدین از او تعبیر به «الشريف» کرده است که به معنای سید و از خاندان اهل بیت است، لکن اعتبار بخشیدن به ایشان با این تعبیر کفايت نمی‌کند؛ زیرا معمولاً به سادات، شریف گفته می‌شد.

بیانیه
بررسی
آزادی
پژوهش
ایرانی

جلسه شانزدهم

ادامه بررسی سند روایت چهارم

بحث ما پیرامون بررسی سند روایت چهارم در ارتباط با جریانات آذربایجان در آخرالزمان بود. عرض کردیم که این متن را سه نفر از بزرگان نقل می‌کنند. در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

ابوالحسن، علی بن موسی

در مورد ایشان مطلبی در کتب رجالی نقل نشده است؛ پس ایشان مهممل است. تنها شیخ صدوق درباره او گفته: «الشريف» و ازوی روایتی رادر کمال الدین از امام زین العابدین علیه السلام در بحث وقوع غیبت امام زمان علیه السلام نقل کرده است. مرحوم مجلسی نیز در جلد ۵۲ بحار الانوار روایتی را از ایشان آورده است. نقل این سنخ روایات و نقل مرحوم صدوق از ایشان ممکن است اماره‌ای بر حسن او باشد؛ یعنی اگر از چارچوب مدح و قدح قدمای خارج شده و خودمان وارد این بحث بشویم، ممکن است استفاده حسن او بشود.

موسی بن احمد

مرحوم نمازیمی فرماید: «لم یذکروه»؛ یعنی از ایشان هیچ نشان و وصف و

علامت و اماره‌ای بر مدح و توثیق وجود ندارد. مضاف بر اینکه وجاده است (علی بن موسی می‌گوید: در کتاب پدرم یافتم). حال به چه عنوان در کتاب نقل شده، آیا به قصد رد بر آن بوده یا واقعاً کلام پدرش بوده، مشخص نیست.

علی بن ابراهیم بن مهزیار یا علی بن مهزیار

برفرض اغماض از سند، روایت دارای اشکالات دیگری است. صاحب قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار است یا ابراهیم بن مهزیار؟ مرحوم تستری و مرحوم خویی نسبت به این قصه اشکالاتی را مطرح می‌کنند. مرحوم صدوق نقل اولش از ابراهیم بن مهزیار و نقل دو مش از علی بن ابراهیم بن مهزیار است. شیخ طوسی و طبری نیز قصه را برای علی بن ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کنند. معلوم است که این قصه دو بار برای دو نفر به یک شکل اتفاق نیفتاده است. پس برای کدامیک از این دو اتفاق افتاده است؟

اگر صاحب قصه ابراهیم بن مهزیار باشد، در وثاقت او بخشی نیست؛ اما ایشان از اصحاب امام جواد علیه السلام است و زمان امام عصر علیه السلام را درک نکرده است. اگر علی بن ابراهیم بن مهزیار باشد، وی توثیق ندارد و در کتب رجال مطرح نشده است.

ده اشکال به این رویداد گرفته شده است که تعدادی را مرحوم خویی و تعدادی را نیز مرحوم تستری وارد می‌کنند. اگر بتوانیم این اشکالات را دفع کنیم روایت را از نظر فنی و علمی قبول می‌کنیم. عده‌ای به خصوص مرحوم تستری تأکید بر موضوع و جعلی بودن روایت دارند. اگر صاحب قصه، ابراهیم بن مهزیار باشد، مرحوم خویی و جووه‌ی را برای توثیق او ذکر می‌کند که

پیش از اینکه این اتفاق رخند، علی بن ابراهیم بن مهزیار از این اتفاق مطلع نباشد

بیشتر آن‌ها همان فرمایشات مرحوم مامقانی است.^۱

مرحوم خویی این ادله را بیان ورد می‌کند: «و قد اختلف في حال الرجل، فقيل: إنه من الثقات، أو الحسان واستدل على ذلك بوجوه كلها ضعيفة: الأول: ما ذكره الفاضل المجلسي في الوجيزة: «أنه ثقة من السفراء». ويرده: أن هذا اجتهاد منه، استنبطه من كلام من تقدم عليه، وسيجيء الكلام على ذلك. الثاني: إن العلامة عده من المعتمدين (۱۷)، وصحح طريق الصدق إلى بحر السقاء، وفيه إبراهيم بن مهزيار. ويرده: أن العلامة يعتمد على من لم يرد فيه قدر، ويصححه. صرخ بذلك في ترجمة أحمد بن إسماعيل بن سمكة (۲۱)، فكانه - قدس سره - بنى على أصالة العدالة، وعليه لا يكون قوله حجة علينا. الثالث: ما ذكره الميرزا في المنهج والوسيط: «أنه من سفراء الصاحب عجل الله تعالى فرجه، والأبواب المعروفيين الذين لا تختلف إلاثنا عشرية فيهم، قاله ابن طاووس في ربيع الشيعة». ويرده: أن هذا اجتهاد من ابن طاووس استنبطه من الرواية التي سنذكرها، إذ لو كان الأمر كما ذكر، فلما ذلم يذكره النجاشي؟، ولا الشیخ ولا غيرهما، ممن تقدم على ابن طاووس، مع شدة اهتمامهم بذكر السفراء والأبواب». الرابع: ما رواه الكشي (۴۰۶ - ۴۰۸) عن أحمد بن علي بن كلثوم السرخسي: «وكان من الفقهاء، وكان مأمونا على الحديث، قال:

حدثني إسحاق بن محمد البصري، قال: حدثني محمد بن إبراهيم بن مهزيار، قال: إن أبي لما حضرته الوفاة دفع إلي مالا، وأعطاني علامة، ولم يعلم بتلك العلامة أحد، إلا الله عز وجل، وقال: من أتاك بهذه العلامة فادفع

۱. مرحوم خویی در کتاب شریف معجم به بیانات مرحوم مامقانی نظر دارند. (معجم الرجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۹۲)

إليه المال، قال: فخرجت إلى بغداد، ونزلت في خان، فلما كان في اليوم الثاني إذ جاء شيخ ودق الباب، فقلت للغلام: انظر من هذا؟ فقال: شيخ بالباب، فقلت: ادخل، فدخل وجلس، فقال: أنا العمري هات المال الذي عندك، وهو كذا وكذا، ومعه العلامة، قال: فدفعت إليه المال، وحفص بن عمرو كان وكيل أبي محمد ع، وأما أبو جعفر محمد بن حفص بن عمرو، فهو ابن العمري، وكان وكيل الناحية، وكان الأمر يدور عليه.

ووجه الاستدلال: أنه يستفاد من هذه الرواية أن إبراهيم كان من وكلاء الإمام ع، وأنه كان يجتمع عنده المال. ويرده: أولاً: أن الرواية ضعيفة السندي بإسحاق بن محمد البصري، بل بمحمد بن إبراهيم أيضاً. وثانياً: أنه لا يستفاد من الرواية أنه كان وكيلاً، فلعل المال كان لنفسه، فأراد إيصاله إلى الإمام ع، أو أن المال كان سهماً في مال إبراهيم، أو أن شخصاً آخر أعطاه إبراهيم ليوصله إلى الإمام ع، أو غير ذلك، فلا إشعار في الرواية بالوكالة. نعم روى محمد بن يعقوب في الكافي: الجزء ١، الكتاب ٤، باب مولد الصاحب عجل الله فرجه ١٢٥، الحديث ٥، عن علي بن محمد، عن محمد بن حمويه السويدياوي، عن محمد بن إبراهيم بن مهزيار: القصة على وجه آخر، وفي آخرها: «فخرج إلي قد أقمناك مقام [مكان] أبيك فاحمد الله»، وفيها دلالة على وكالة إبراهيم، لكنها ضعيفة، فإن محمد بن إبراهيم لم يوثق، و محمد بن حمويه مجهول. وثالثاً: أنه على تقدير تسليم الوكالة فلا دلالة فيها على السفارة التي هي أخص من الوكالة. وقد بينا في المدخل (المقدمة الرابعة) أن الوكالة لا تلازم الوثاقة ولا الحسن.

الخامس: ما رواه الصدوق في كمال الدين: باب من شاهد القائم عجل الله فرجه ٤٧، الحديث ٢٠: «قال: حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رحمه الله - قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار

.. ثم ذكر الحديث وهو طويل، يشتمل على وصول إبراهيم إلى خدمة الإمام الحجة عجل الله فرجه، وما جرى بينه وبينه ع وفيه دلالة على علو مقام إبراهيم، وعظم خطره عند الإمام عجل الله فرجه. ويرده: أولاً: أن راوي الرواية هو إبراهيم نفسه، والاستدلال على ثانية شخص، وعظم رتبته بقول نفسه من الغرائب، بل من المضحكات. وثانياً: أن في الرواية ما هو مقطوع البطلان، وأن إبراهيم لو صحت الرواية كذب في روایته، وهو إخباره عن وجود أخ للحجۃ - عجل الله تعالى فرجه - مسمى بموسى وقد رأه إبراهيم.^۱

در بیان حال این راوی اختلاف نظر است. برخی اور اشنه یا حسن می‌دانند و برای آن دلایلی ذکر کرده‌اند:

۱. آنچه مرحوم مجلسی در وجیزه گفته است: «ایشان ثقه وا ز جمله نمایندگان امام بود» بر پایه اجتهاد ایشان بوده^۲ و ما توثیقات اجتهادی را نمی‌پذیریم.

۲. علامه حلی او را از راویان مورد اعتماد شمرده است. طریق شیخ صدقه به بحر سقاء طریق صحیحی بوده و ابراهیم بن مهزیار در آن طریق است. این مطلب، خود دلیلی بر رد تلقی می‌شود؛ زیرا این گونه فهمیده می‌شود که علامه بر کسانی که مدحی درباره آن‌ها وارد نشده اعتماد و آن را تصحیح کرده است. به این مطلب در ترجمه احمد بن اسماعیل بن سمهه نیز تصریح کرده است. گویا بنای ایشان بر اصل عدالت است. بنابراین قول وی بر ما حجت نیست.

۳. آنچه میرزا در منهج و الوسيط ذکر کرده که ایشان از سفرای

۱. خوبی، ابوالقاسم، «معجم رجال الحديث»، ج ۱، ۲۷۸.

۲. مرحوم مجلسی از متأخر متأخرین محسوب می‌شود.

صاحب الزمان ع و از ابواب معروفی است که در بین شیعه هیچ اختلافی در مورد او نیست. این مطلب را ابن طاووس در ریبع الشیعه گفته است. این دلیل نیز رد می‌شود؛ زیرا این مطلب نیز اجتهد ابن طاووس است. از این جهت که ایشان آن را از روایتی که ذکر می‌کنیم استنباط کرده است. اگر امر این چنین بود، چرانجاشی و شیخ و دیگران با وجود شدت اهتمام آن‌ها به ذکر سفراء و ابواب، این مطلب را ذکر نکرده‌اند.

۴. آنچه کشی از احمد بن علی بن کلثوم سرخسی روایت کرده که او از فقهاء و مورد اعتماد در حدیث بوده است. وی می‌گوید: اسحاق بن محمد بصری گفت: محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفت: پدرم هنگام وفات اموال و علامتی را به من داد. آن علامت را احدی نمی‌داند مگر خداوند. وی همچنین گفت: پس کسی که به این علامت نزد تو بیاید، آن اموال را به او بده.

وجه استدلال: از این روایت استفاده می‌شود که ابراهیم از وکلای امام بوده و نزد او اموال جمع می‌شده است. این استدلال رد می‌شود به اینکه: اولاً: این روایت به سبب اسحاق بن محمد بصری و محمد بن ابراهیم ضعیف است.

ثانیاً: از روایت استفاده نمی‌شود که او وکیل امام بوده است. شاید مال از خود او بوده که اراده کرده به امام برساند؛ یا اینکه مال موردنظر سهم امام در اموال ابراهیم بوده؛ یا اینکه شخص دیگری آن را به ابراهیم داده تا به امام برساند؛ و یا احتمالات دیگری غیر از این‌ها. پس در روایت مذبور چیزی که دلالت بر وکالت ابراهیم از امام داشته باشد، نیست. بله محمد بن یعقوب در کافی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت می‌کند که توقيعی صادر شد که «من شما را به جای پدرت قرار دادم». این روایت دلالت بر وکالت ابراهیم دارد، لکن سند آن ضعیف است؛ زیرا محمد بن ابراهیم توثیق نشده و

پنجمین
آیه
بیان
دین
بزرگ
بزرگ
بزرگ
بزرگ

محمدبن حمویه مجھول است.

ثالثاً: بر فرض پذیرش وکالت، دلالتی بر سفارت که اخص از وکالت است، ندارد. پیش از این در مقدمه تبیین کردیم که وکالت با وثاقت یا حسن تلازم ندارد.

۵. آنچه صدق در کمال الدین در باب کسانی که حضرت قائم علیه السلام را مشاهده کرده‌اند، روایت کرده است. مبنی بر اینکه محمدبن موسی بن متولی گفت: عبد‌الله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار در قالب حدیثی طولانی که مشتمل بر وصول ابراهیم به خدمت امام عصر علیه السلام و آنچه بین او و امام اتفاق افتاده بوده، روایت کرده است. آن حدیث دلالت بر جایگاه بالای ابراهیم نزد امام دارد. این استدلال رد می‌شود به اینکه:

اولاً: راوی این روایت، خود ابراهیم است. استدلال بر وثاقت و عظمت مرتبه او بر قول خود شخص از عجایب بلکه خنده‌آور است.

ثانیاً: در روایت مطالبی است که بی‌شک باطل است. اینکه امام زمان علیه السلام برادری به نام موسی دارد که ابراهیم او را دیده است.»

اشکال به مرحوم خویی

۱. مرحوم خویی برای عدم تلازم وکالت با حسن شخص به لیستی که شیخ طوسی ارائه داده، استناد می‌کند. جای تعجب است که لیست شیخ، لیست وکلای فاسد نیست؛ بلکه لیست وکلایی است که بعدها فاسد و منحرف شده‌اند.

۲. جای تعجب است چگونه اثبات فرزند دیگری برای امام عسکری علیه السلام قطعی‌البطلان است؟! در کتب دیگر نیز نقل شده است که آن حضرت چند فرزند پسر و دختر داشته‌اند. چه کسی گفته که این مطلب تاریخی،

قطعی البطلان است؟! بر فرض که این بخش از روایت بی تردید باطل باشد، آیا کل قصه جعلی می شود؟ اثبات فرزندان برای ائمه علیهم السلام از طریق تواریخ یا روایات است. اگر این روایت فرزندی را برای امام عسکری علیهم السلام ثابت کند، چه اشکالی دارد؟

مرحوم خویی تمام ادله برای اثبات وثاقت ابراهیم بن مهذیار را رد کرده و سپس در نهایت می فرماید: «هذا وقد وقع إبراهیم بن مهذیار في طریق علی بن إبراهیم بن هاشم في التفسیر، وقد ذکر في أول کتابه أنه لم یذكر فيه إلا ما وقع له من طریق الثقات و عليه فالرجل یكون من الثقات. و طریق الصدوق إلى أبوهـ رضي الله عنهـ عن الحمیری، عن إبراهیم بن مهذیار، و الطریق صدیق؛ با وجود همه این مباحث، ابراهیم بن مهذیار در طریق علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر واقع شده و مرحوم قمی در اول کتاب ذکر کرده که جز از طریق ثقات ذکر نکرده است. بنابراین ایشان از ثقات است. همچنین طریق صدوق به او از حمیری از ابراهیم بن مهذیار بوده و طریق صدیق است».

مرحوم تستری در الاخبار الدخلية ده اشکال براین چهار نقل وارد کرده و نتیجه می گیرد که این روایت (قضیه ابن مهذیار) ساختگی است. آیت الله صافی در کتاب منتخب الاثر همان اشکالات را مطرح کرده و از آن ها جواب می دهد.

پنجمین
درست
یافت
برآور
برآور
برآور
برآور
برآور
برآور

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. این مطلب کفایت نمی کند؛ زیرا مرحوم خویی نسبت به تفسیر قمی از مبنای خودشان برگشته اند.

اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

اشکال اول

چهار نقلی که در مورد ابن مهزیار نقل شده مربوط به یک محتوا بوده و یک نقل است؛ زیرا امکان ندارد که این قضیه به یک نحو واحد برای دونفر اتفاق افتاده باشد (در سه نقل علی بن ابراهیم بن مهزیار و در یک نقل ابراهیم بن مهزیار است).

پاسخ

آیت الله صافی می‌فرماید: «ممکن است در اینجا سهوال القلم رخ داده باشد. این واقعه برای علی بن ابراهیم بن مهزیار رخ داده است. در نقلی که ابراهیم بن مهزیار بوده یا به جهت سهوال القلم است – که این نگاه با مبنای مرحوم خوینیز می‌سازد – یا به جهت اختصار است. خیلی رسم است که به جای پس‌نام پدر را می‌برند.» اما انصافاً اشکال در اینجا قوی است. پاسخی که آقای صافی داده را به راحتی نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا برای اطلاق اسم پدر بر فرزند باید نمونه‌های دیگری نیز ذکر کنند تا بتوان آن را پذیرفت. مسئله اشتباه نساخت را نیز نمی‌توان پذیرفت.

اشکال دوم

ابراهیم بن مهزیار «مات فی الحیرة» یعنی در سرگردانی به سر می‌برد و هنوز امام زمان علیه السلام را نشناخته بود که از دنیا رفت. در این زمینه، به نقل روایتی از کافی^۱ می‌پردازد.

پاسخ

با مراجعه به کتاب کافی خواهید دید که این گونه نیست. روایت کافی اگر دلالت بر وثاقت ابراهیم بن مهزیار نکند، بر تحریر و سرگردانی وی نیز دلالت ندارد.

جلسه هفدهم

ادامه برسی سند روایت چهارم

بحث ما پیرامون جریانات آذربایجان در آخرالزمان بود، تتمه بحث سندی مربوط به روایت چهارم، روایت علی بن مهزیار است که در آن به جریان آذربایجان اشاره شده است. گفته شد که دو نفر از اعلام طائفه اشکالاتی به این روایت وارد کردند: مرحوم خویی چهار اشکال و مرحوم تستری ده اشکال. اشکالات مرحوم خویی مطرح و جواب‌هایی داده شد. عمدتاً در جواب از اشکالات مرحوم خویی به فرمایشات آیت‌الله صافی در منتخب الاثر عنایت داشتیم.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

اشکال سوم

از قوی‌ترین اشکالاتی که بیانگر ساختگی بودن این دسته از روایات بوده، بیان نام برادری به نام موسی برای امام زمان ع است. این موضوع در دو روایت از آن چهار نقل، آمده که برخلاف مذهب و اجماع شیعه است.

پاسخ

جواب‌های متعددی به این اشکال داده شده است. این روایت چهار نقل دارد که دو نقل آن از صدوق و دو نقل از طبری و طوسی است. این مطلب در نقل طوسی و طبری وجود ندارد. پس اشکال بر نقل آن‌ها وارد نیست. بلکه این مطلب در دو نقل صدوق ذکر شده است. بنابراین بر فرض واردبودن اشکال، این اشکال بر نقل صدوق وارد بوده و روایت مورد بحث ما نیز همان روایت صدوق است.

گاهی گفته می‌شود مشهور و شاذ و گاهی گفته می‌شود دو قول است. در اینکه امام عصر^{علیهم السلام} برادر یا خواهر و امام عسکری^{علیهم السلام} فرزند دیگری غیر از مهدی موعود^{علیهم السلام} داشته یا نداشته، گاهی گفته می‌شود که مشهور بین طائفه این است. گاهی نیز گفته می‌شود دو قول است: یک قول قوی و یک قول ضعیف یا یک قول اقوی و یک قول قوی. مرحوم مدرس نویسنده جنات الخلود که از معاصران علامه مجلسی است در تتمه جدول هجدهم در شناختن احوال امام حسن عسکری^{علیهم السلام} درباره اولاد ایشان می‌فرماید: زاد و ولد امام عسکری^{علیهم السلام} بنا بر قولی منحصر به حضرت صاحب‌الامر^{علیهم السلام} - که در جدول آتی ذکر می‌شود - و یک دختر - که نام و نشان او در کتاب‌ها دیده نشده - است. بنا بر قول اصح نسل امام عسکری^{علیهم السلام} منحصر به حضرت صاحب‌الزمان^{علیه السلام} است که از حضرت نرجس بانو متولد شده است.

آیا انحصار فرزندان امام عسکری^{علیهم السلام} در حضرت ولی عصر روحی فدah از عقاید شیعه است؟ آیا این موضوع مشهور بین شیعه است؟ یا اینکه دو قول است؟ از این فرمایش آقای مدرس معلوم می‌شود که در این مورد دو قول است: قول صحیح و قول اصح؛ البته ایشان مدرکی نیز ارائه نداده‌اند.

پاسخ
چهارمین
پنجمین
ششمین
هفتمین
هشتمین
نهمین
دهمین

پس بیان تستی که می فرماید این مطلب خلاف مشهور است، درست به نظر نمی رسد. اینکه امام عسکری علیه السلام فرزند دیگری داشته باشد نه برخلاف معتقدات است و نه برخلاف مشهور. اعتقاد به انحصار نسل امام عسکری علیه السلام در حضرت مهدی علیه السلام جزو اعتقادات ما نیست؛ بلکه آنچه جزو اعتقادات ما است و به واسطه آن، شیعه از دیگر فرق تمایز شده، این است که امام عصر علیه السلام فرزند بلافصل امام عسکری علیه السلام بوده و ایشان امام دوازدهم و امام حی است که در پرده غیبت به سر برده و هنگامی که خداوند عزوجل اراده کند، ظهر می کند.

اگر گفته شود که مرحوم مدرس از متاخرین است، می گوییم از قدمما نیز حسین بن حمدان در کتاب الهدایه و ابن ابی الثلح در کتاب تاریخ الانتمه به این مطلب را اشاره کرده اند که امام عسکری علیه السلام دارای تعدادی فرزند پسر و دختر بوده است.

علامه مجلسی در مورد این دو نقل می گوید: این مطلب، از امور شگفت آور است و تازگی دارد.^۱ اما شگفت آور بودن یک حدیث، دلیل بر ساختگی بودن آن نیست. حتی دلیل بر ضعف روایت نیز نمی تواند باشد. آری، این دیدگاه، نظریه ای نادر و مخالف با مشهور بین شیعیان است. اما با اینهمه نمی توان نظریه مشهور را به شیخ صدق نسبت داد؛ زیرا وی کتاب کمال الدین را به عنوان کتاب اعتقادی نگاشته است. اگر این مطلب، برخلاف اعتقاد وی می بود باید حاشیه ای بر آن زده و عقیده خویش را مطرح می کرد. از سویی، مشخص نیست که عدم وجود فرزندی دیگر به غیر از حضرت مهدی علیه السلام برای امام عسکری علیه السلام در زمرة قضایی

مشهور زمان شیخ صدوق بوده است؛ و گرنه ایشان به آن اشاره می‌کرد؛ حتی معاصران وی اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند.

نتیجه اینکه باید بگوییم ایشان و معاصران او به این حرف که مشهور است پایبند نبوده‌اند؛ بلکه کسانی بودند که به این نظر معتقد نبوده و این اعتقاد را داشتند که امام عسکری لشیلا فرزندان دیگری نیز داشته است.

اشکال چهارم

این چهار نقل، همگی یک جریان را حکایت کرده و دارای یک محتوا هستند؛ زیرا امکان ندارد یک جریان، دقیقاً برای دو تن یک بار برای علی بن ابراهیم بن مهزیار و بار دیگر برای ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده باشد. توجه دارید که سند سه نقل، به علی بن ابراهیم بن مهزیار و یک نقل به ابراهیم بن مهزیار بازمی‌گردد.

پاسخ

اگر قائل شدیم که این واقعه برای علی بن ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده، در مواردی که ابراهیم بن مهزیار آمده، می‌گوییم به جهت سهو و یا به خاطر اختصار، کلمه‌ای از عبارت افتاده است؛ زیرا موارد زیادی نام پدر، بر فرزند اطلاق می‌شود. اما اگر گفتیم ماجرا برای ابراهیم بن مهزیار رخ داده، در موارد دیگر جمله «علی بن» به اشتباه، یا به جهت اجتهاد نسخه برداران برآن افزوده شده است.

اشکال پنجم

سند روایت ضعیف است. به ویژه که شخصی به نام علی بن ابراهیم بن

پنجم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم
هشتم
نهم
دهم
یازدهم
یازدهم
یازدهم
یازدهم

مهرزیار در رجال نداریم.

پاسخ

آیت‌الله صافی ضمن پذیرفتن ضعف سند، پاسخ می‌دهد که بین ضعف سند و ساختگی بودن روایت تفاوت است. آری، سند روایت ضعیف است، ولی اگر همین روایت، با سند ضعیف به روایات دیگر ضمیمه شود و به حدّ تواتر برسد، اشکال آن برطرف می‌گردد.

برفرض پذیرش ضعف سند، ضعف سند روایتی را که به ابراهیم بن مهرزیار می‌رسد پذیراً نمی‌شویم؛ زیرا شیخ صدوق روایت را از شیخ القمیین، عبدالله حمیری، نقل می‌کند. حمیری نیز ماجرا را بدون واسطه از ابراهیم بن مهرزیار روایت کرده است. بنابراین، سند روایت تمام است و به واسطه تمام بودن آن، ضعف روایات دیگر از این دسته نیز جبران می‌شود.

اشکال به پاسخ آیت‌الله صافی

باید بگوییم مرحوم صدوق این روایت را به واسطه ابن متوكل نقل می‌کند. آری، حمیری بدون واسطه از ابراهیم بن مهرزیار نقل می‌کند؛ اما مرحوم صدوق با واسطه محمد بن موسی متوكل نقل می‌کند و ایشان مهمل است.

آیت‌الله صافی متوجه این اشکال بوده و می‌فرماید: این اشکال به اعتبار محمد بن موسی متوكل وارد نیست؛ زیرا ابن طاووس در کتاب فلاح السائل مدعی وثاقت او است.^۱ افزون بر اینکه صدوق در موارد متعددی از وی نقل روایت و با عبارت رضی‌الله عنہ از او تجلیل می‌کند. استفاده از این گونه

عبارات نشانه اعتماد صدوق به او بوده است. البته وثاقت با کلمه ترطق ثابت نمی‌شود، اما در زمرة راویان مهمل نیز قرار نمی‌گیرد.

اشکال ششم

محمد بن ابی عبدالله کوفی که خود یکی از شخصیت‌های برجسته و از جمله علمای بزرگ است نام اشخاص معروف و غیرمعروفی را که به شرف دیدار امام زمان ع نایل گشته‌اند گردآوری و بیان کرده، ولی نامی از ابراهیم بن مهزیار به میان نیاورده است.

پاسخ

اولاً: محمد بن ابی عبدالله مدعی نیست که نام همه کسانی که با امام زمان ع دیدار کرده‌اند را آورده است؛ بلکه وی تنها عده‌ای را که به نام آن‌ها دست یافته، یادآور شده است.

ثانیاً: اگر بگوییم وی نام تمام افراد را آورده، باید روایت هرکسی را که نام او در شمار این افراد نیامده، پذیرا نشوید؛ ولی چنین نیست. طبق قاعده نیز گفته‌اند: «عدم الوجودان لا يدل على عدم الوجود». شاید محمد بن ابی عبدالله به نام ابراهیم بن مهزیار برخورده باشد. بدین ترتیب عدم وجود نام ابراهیم بن مهزیار دلیل بر عدم دیدار وی با امام زمان ع نیست.

ثالثاً: احتمال دارد نام وی به عللی از قلم افتاده باشد.

پیشنهاد شده است
که این دلیل باشد

جلسه هجدهم

ادامه بررسی سند روایت چهارم

مقدمه

بحث ما پیرامون بررسی روایات حوادث آذربایجان در آخرالزمان بود. روایت علی بن ابراهیم بن مهزیار را نقل کردیم. در این روایت تفصیلی درباره حوادث آذربایجان بود اما اشکالات سندی و دلالی داشت. از همین رو مرحوم خویی در ضمن چهار اشکال و مرحوم تستری در ضمن ده اشکال، روایت را مجعلو و ساختگی می‌دانند. ما به بعضی از اشکالات سندی و دلالی آن اشاره کردیم. در ادامه نیز به پاره‌ای دیگر از اشکالات می‌پردازیم.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن مهزیار

اشکال هفتم

یکی از اشکال‌های اصلی مرحوم تستری به این روایت این بود که ابراهیم بن مهزیار در حیرت فوت شده و اصلاح امام زمان علیه السلام را درک نکرده و نباید این قضیه را به ایشان نسبت داد. ایشان به روایتی از کافی شریف استناد کرده است.

مرحوم کلینی روایت مزبور را از محمدبن ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کند:

«عَلَيْهِ بْنُ حُمَدٍ عَنْ حُمَدٍ بْنِ حَوَّيْهِ السُّوَيْدَأَوِيِّ عَنْ حُمَدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: شَكَكْتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَيِّ حُمَدٍ لِلَّهِ وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَيِّ مَالٍ جَلِيلٍ فَحَمَلَهُ وَرَكَبَ السَّفِينَةَ وَخَرَجَتْ مَعَهُ مُشَيْعًا فَوَعَكَ وَعْكًا شَدِيدًا فَقَالَ يَا بُنَيَّ رُوَنِيْ فَهُوَ الْمُؤْتُ وَ قَالَ لِي اتَّقِ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ وَأَوْصَى إِلَيَّ فَقَاتَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي. مَمْ يَكُنْ أَيِّ لِيُوصِي بِشَيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ أَحْمِلُ هَذَا الْمَالَ إِلَى الْعِرَاقِ وَأَكْتَرِي دَارًا عَلَى الشَّسْطِ وَلَا أُخْرِي أَحَدًا بِشَيْءٍ وَإِنْ وَضَحَ لِي شَيْءٌ كَوْضُوْحِهِ فِي أَيَّامِ أَيِّ حُمَدٍ عَنْ تَفْدِيْتُهُ وَلَا أَقْصَفُ بِهِ فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ وَأَكْتَرَيْتُ دَارًا عَلَى الشَّسْطِ وَبَقِيَتْ أَيَّامًا فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولِ فِيهَا يَا حُمَدً مَعَكَ كَذَا وَكَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَكَذَا حَتَّى قَصَ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعَيْ إِنَّمَا أَحِظَ بِهِ عِلْمًا فَسَلَمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَبَقِيَتْ أَيَّامًا لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَ اغْتَمَمْتُ فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَفْتَاكَ مَكَانَ أَيْكَ فَأَحْمَدَ اللَّهَ».^۲

محمدبن ابراهیم بن مهزیار گفته است: پس از شهادت امام حسن عسکری ع در خصوص امام پس از ایشان شک کرد. از طرفی مال زیادی [که مربوط به آن حضرت بود] در نزد پدرم جمع شده بود. پدرم اموال را حمل کرد و سوار کشته شد. من نیز برای بدרכه پدرم بیرون رفتم که ناگهان تب شدیدی بر روی عارض شد. به من گفت: پسرم مرا برگردان که این مریضی مرگ است و در مورد این مال تقوا پیشه کن. آنگاه به من وصیت کرد و از دنیا رفت.

با خود گفتم: پدرم وصیت به امر غیر صحیح نمی‌کند. بنابراین مال را برداشتیم و به عراق بردیم. در کنار شط فرات خانه‌ای اجاره کردیم و احدی را

۱. القصوف: الإقامة على الأكل والشرب.

۱۴۴

۲. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی (ط- الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۱۸.

نیز از موضوع مطلع نساختم. اگر امر امامت برایم واضح و آشکار شد، همچنانکه در ایام ابی محمد علی^{علیه السلام} واضح شده بود، اموال را به آن امام تقدیم می‌کنم. در غیر این صورت همه مال را در لذت‌ها و شهوت‌ها مصرف می‌کنم و می‌خورم و می‌نوشم.

به عراق آمدم و خانه‌ای در کنار شط اجاره کردم و چند روزی در آنجا بودم. ناگهان پیکی آمد و نامه‌ای به همراهش بود که در آن نوشته بود: ای محمد، فلان مبلغ مال نزد توست و فلان جا و مکان است. همه آن اموال که با من بود حتی اموری را که من خودم نمی‌دانستم را برایم بیان کرده بود. از همین رو اموال را به پیک واگذار کردم. ولی چند روزی در آنجا ماندم. کسی نیز به من سر نمی‌زد. به همین دلیل ناراحت و غمگین شدم تا اینکه توقيع شریف برایم آمد: ما تو را جانشین پدرت قرار دادیم، پس شکر خدا را به جا بیاور.»

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این روایت مجھول است.

اشکال به مرحوم تستری

مرحوم تستری روایت علی بن مهزیار را به جهت مجھول بودن راوی رد می‌کند. حال آنکه روایت مورد استناد ایشان نیز به خاطر محمد بن حموی مجھول بوده و فقط مرحوم خویی اسم او را ذکر کرده است. مرحوم تستری بیان می‌دارد که ابراهیم بن مهزیار در حال حیرت و عدم اعتقاد به امام زمان^{علیه السلام} از دنیا رفته است. استناد ایشان به روایتی است که خودش مجھول است.

ما این اشکال را در موارد دیگری نیز به مرحوم تستری داریم. وی روایات را به استناد روایاتی که خود آن روایات اشکال دارد، رد می‌کند؛ مانند جریان

حضرت نرجس علیها السلام که ایشان از روم و کنیز بود و امام هادی علیه السلام او را خریداری کرده و همسر امام عسکری علیه السلام شدند. مرحوم تستری این مطالب را به ادعای ضعف روایت رد کرده، مدعی می‌شود که ایشان ولیده و کنیز حضرت حکیمه بوده است. بنابراین از نظر ایشان آن قضایا درست نیست و ضعیف است. حال آنکه ایشان به روایتی استناد می‌کند که آن روایت نیز درست نیست. غیرمعتبر را که نمی‌توان دلیل معتبر قرار داد.

همچنین ایشان در تفسیر حروف مقطعه در ملاقات اشعری و احمد بن اسحاق با امام عصر علیهم السلام که امام برای «کهیعص» تفسیری بیان می‌کند (کاف: کربلا، هاء: هلاک، یاء: یزید، ع: عطش و صاد: صبر)، مرحوم تستری کل آن روایت را مجھول می‌داند و برآن اشکال سندي و دلالی می‌گیرد. وی در اشکال دلالی خود این گونه بیان می‌کند که ما روایات دیگری داریم که برای «کهیعص» تفاسیر دیگری بیان کرده‌اند. در حالی که اولاً: تفسیر امام با تفاسیر دیگر منافقی ندارد و هر یک، تفسیری را برای این حروف مقطعه بیان کرده‌اند. ثانیاً: همان اشکال روایت اشعری به آن دسته از روایات مورد استناد تستری نیز وارد است.

علامه مجلسی بعد از اظهارنظر نسبت به مجھول بودن این روایت می‌فرماید: «و محمد بن إبراهيم هو وأبوه من وكلاء الناحية كما ذكره في ربيع الشيعة وأعلام الورى^۱؛ محمد بن إبراهيم و پدر او از وكلاء امام عصر علیهم السلام بودند، همانگونه که در ربيع الشيعة وأعلام الورى ذکر شده است.»

عبارات ربيع الشیعه همان عبارات اعلام الوری است. در حالی که

۱. صدوق، محمد بن علی، مرآۃ العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۱۸۰.

بعضی‌ها گفته‌اند ربیع الشیعه از ابن طاووس و اعلام الوری از طبرسی است. علامه مجلسی تعجب می‌کند که دو کتاب با عبارات واحد اما یکی از ابن طاووس و دیگری از طبرسی باشد. این دو کتاب فقط در خطبه اختلاف دارند. مرحوم آقای تهرانی در جلد دوم اعلام الوری می‌فرماید: این کتاب همان کتاب طبرسی است. ابن طاووس همان کتاب طبرسی را برای شاگردان می‌خوانده، ولی شروع خواندن ایشان با خطبه بوده است. در ادامه، خطبه ایشان جای خطبه مؤلف قرار گرفت. مقرر می‌نویسد: قال الاستاد؛ ولی بیان نکرده که ابن طاووس ربیع الشیعه را می‌گفته است.

سپس علامه می‌فرماید: «وقد مر في الباب السابق ما يناسب هذا المعنى، حيث قال في وصف جعفر الكذاب: قصاف، وفي الإرشاد: والإأنفقة في ملاذى وشهواتي، وكأنه نقل بالمعنى، وفي غيبة الشيخ والإتصدقت به^۱؛ ودر باب قبل آنچه مناسب با این معنا است گذشت آنجا که در وصف جعفر کذاب گفت: قصاف. در ارشادکه این گونه آمده است: در غیر این صورت آن را در لذات و شهوات خرج می‌کنم، گویا نقل به معنا شده است.^۲ در کتاب الغيبة شیخ «و الا تصدقت به» است.»

اگر گفته شود این روایت مشتمل بر مدح خود راوى است «فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْمَنَاكَ مَكَانَ أَبِيكَ فَاحْمَدِ اللَّهُ»، می‌گوییم این اشکال نسبت به پدر او وارد نیست.

پس اولاً: روایت «مات فی الحیرة» در مورد ابن مهزیار، مجھول است و محمد بن حموی سویدایی مذکور در سند روایت در کتب رجالی ذکر نشده

۱. همان.

۲. یعنی شأن ابن مهزیار بالاتر از آن است که این گونه تعبیر کند.

است؛ پس استناد آقای تستری برای تضعیف روایت ابراهیم بن مهزیار به این روایت صحیح نیست؛ زیرا خود این روایت به دلیل وجود محمد بن حموی، مجھول است.

ثانیاً: اگر این روایت را پذیریم، در آن آمده است: «فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَفْمَنَكَ مَكَانَ أَبِيكَ» یعنی پدر او نماینده امام بوده و ایشان امام را درک کرده است؛ پس در دوران حیرت فوت نشده است.

اشکال هشتم

از جمله اشکالات دلالی مرحوم تستری این است که برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان ع بوده که هم نام پیامبر است. با اینکه روایات فراوانی از پیامبر و ائمه ع مبنی بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت بدن نام ایشان رسیده است.

پاسخ آیت‌الله صافی

در اخبار صحیحه‌ای به نام مبارک حضرت تصویح شده است. از سوی دیگر حرمت بدن نام حضرت در روایاتی وارد شده؛ ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد روایت ابن مهزیار شامل نهی وارد نیست.

ما درباره حرمت تسمیه بحث کردہ‌ایم. این مسئله از قدیم بین علما مطرح بوده است. شیخ صدوق تسمیه حضرت به نام مخصوص را جایز نمی‌دانست. از متاخرین بین حرّ عاملی و محدث نوری در این مسئله اختلاف شدیدی وجود دارد. مرحوم حرّ عاملی قائل به جواز تسمیه و مرحوم نوری قائل به حرمت تسمیه هستند. آیت‌الله مکارم شیرازی تسمیه را جایز دانسته و آیت‌الله صافی حرمت تسمیه را مقيید به قيودی می‌دانند. از

پیش از این
آنچه از این

استادم، آیت‌الله وحید خراسانی شنیدم که قائل به حرمت تسمیه است. ما نیز ادله را بررسی کرده و قائل به حرمت تسمیه هستیم.

پس اشکال مرحوم تستری این‌گونه جواب داده شد که غیر از این روایت، روایات صحیحه دیگری نیز وجود دارد که نام حضرت در آن‌ها برده شده است. از طرفی نیز روایاتی دال بر حرمت تسمیه وجود دارد. جمع بین دو دسته روایات به این است که حرمت تسمیه مقید به قیودی است.

اشکال نهم

در این روایات آمده است که سنّ ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی می‌شود که ظهور امام زمان علیه السلام را درک می‌کند. امام نیز به وی دستور می‌دهد که هنگام ظهور، همراه با برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. بطلان این مطلب بسیار روشن است.

جلسه نوزدهم

مقدمه

بحث ما پیرامون روایات آذربایجان و حوادثی بود که در ارتباط با آن در آخرالزمان به وقوع می‌پیوندد. روایت چهارم، روایت ابن‌مهرiziار بود که مورد اشکالات سندی و دلالی دو نفر از اعلام طائفه، مرحوم خویی و مرحوم تستری، قرار گرفته است. البته اکثر اشکالات از مرحوم تستری است.

ادامه اشکالات مرحوم تستری به روایت ابن‌مهرiziار

اشکال دهم

در این خبر آمده است که امام عصر^{علیه السلام} در آرزوی دیدار با ابراهیم بن‌مهرiziار بوده است. این در حالی است که برای آن حضرت امکان دیدار با مردم وجود دارد، ولی مردم از چنین امکانی برخوردار نیستند.

پاسخ آیت‌الله صافی

بین علاقه دیدار و اراده دیدار، تفاوت است. امکان دارد مانعی در میان باشد که از دیدار جلوگیری کند.

پیش‌روی
از
باقی
نهاد
از
جهان
باقی

ادامه اشکال

سپس همان اشکال هشتم را مطرح می‌کنیم: برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان علیه السلام بوده که همان پیامبر است. با اینکه روایات فراوانی از پیامبر و ائمه علیهم السلام مبنی بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت بردن نام ایشان رسیده است.

پاسخ آیت الله صافی

آری، در اخبار صحیحه‌ای به نام مبارک حضرت تصریح شده است. از سوی دیگر حرمت بردن نام حضرت نیز در روایاتی وارد شده است. ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد، روایت این مهزیار شامل نهی وارد نیست.

اشکال یازدهم

علی بن مهزیار در شهر یثرب در پی دیدار با امام زمان علیه السلام است، با اینکه وی در دوران غیبت امام به سر می‌برد و هر شیعه‌ای می‌داند امکان دیدار وجود ندارد.

پاسخ آیت الله صافی

باید توجه داشت که دو نوع دیدار وجود دارد: یکی دیدار آشکار (برای همه محقق شود) و یکی دیدار غیرآشکار. مسلم است که در دوران غیبت کبرا دیدار آشکار و عیان برای همه امکان ندارد، ولی ممکن است برای عده‌ای خاص اتفاق بیفتد؛ چنان‌که در کتاب غیبت، بابی تحت عنوان «من راه عیانا» به این مسئله پرداخته شده است.

ملاقات با امام زمان ﷺ برای بعضی از خواص اتفاق افتاده است و ممکن است برای عده‌ای دیگر نیز اتفاق بیفتد. البته اثبات آن کارآسانی نیست. شیخ طوسی در مقدمه کتاب شریف‌شان در جواب اشکال اهل سنت که می‌گویند: امام زمان ﷺ از خوف دشمنانش غایب شده، چرا برای اولیاًش آشکار نیست؟ می‌فرماید: چه کسی گفته است که امام برای اولیاًش مخفی است؟ ملاقات‌ها در دوران غیبت کبرا برقرار است؛ اما مأمور به گفتن نیستند.

داستان تشریف دخیل علی

جريانی را مرحوم والد در پشت جلد کتاب الأربعون من الأربعين به خط خودشان نوشته‌اند. اگرچه وجاده است، ولی بی‌شک به خط خودشان بوده و ما نیز از ایشان اجازه نقل داریم. البته یادداشت ایشان نخست با عنوان «الحكایة الاولی» است. معلوم می‌شود حکایات دیگری را نیز تدوین کرده بوده‌اند که متأسفانه مفقود شده است. ایشان در پشت جلد کتاب خطی یادشده می‌نویسد:

«از جمله داستان‌هایی که به ظهور امام زمان ﷺ مژده داده، جريانی است که در روز شنبه هفتم ذی‌قعده سال ۱۳۵۹ هجری قمری در نجف اشرف شنیدم. در آن روز داماد بزرگوار استادمان، آیت‌الله اصفهانی -دام‌ظلله- از دنیا رفت. من و برادر گرامی ام، علامه شیخ محمد تقی بروجردی، برای شرکت در تشییع جنازه آن مرحوم به خارج از شهر نجف رسیدیم. در آنجا از مردم کناره گرفته و در گوش‌های نشستیم. ناگهان چشمم به سید اسماعیل نوری - نور‌الله مرقده - افتاد. رو به برادرم کرده، گفتم: شنیده‌ام برای ایشان در صحن کاظمین جريانی شگفت رخ داده است؛ دوست دارم آن را از زبان

خودش بشنوم. اگر مایل هستی با یکدیگر به محض روی برویم؟ او نیز پذیرفت. به اتفاق یکدیگر نزد سید نوری رفتیم و پس از سلام و عرض اخلاص، درخواست کردیم آن جریان را برای ما بازگو کند. سید نوری موافقت کرد و جریان را این‌گونه شرح داد:

«در یکی از روزهای سال ۱۳۴۹ قمری به حرم مطهر کاظمین علیه السلام مشرف شدم. ناگهان حالت عجیبی پیدا کردم، به گونه‌ای که نتوانستم در حرم بمانم. لذا از آنجا بیرون آمده و با اندوه و ناراحتی در گوشاهی از صحن مطهر، نزدیک باب المراد، نشسته و در اندیشه فرورفتم. ناگهان عربی که عقالی (لباس مخصوص عرب‌ها) بر سر و کفشه عربی به پا داشت، نزد من آمد. پس از سلام، با کمال ادب و فروتنی در برابر نشست و کفش خود را درآورد و پشت سرش نهاد. من از ادب و متانت او بسیار شگفت‌زده شدم. ازوی پرسیدم: اهل کجایی؟ پاسخ داد: از اهالی نجد (حجاز) هستم.

نام او را پرسیدم. گفت: علی، اتا در جمع خانواده، مرا «دخیل علی» می‌نامند. گفتم: به چه مناسبت؟ گفت: در اثر جریانی که برایم رخ داده است. سپس افزود: در نوجوانی، روزی پدرم به من گفت: فرزندم، آیا آمادگی داری به زیارت [قب] امیر مؤمنان علیهم السلام برویم؟ گفتم: هرچه دستور دهید، اجرا می‌کنم. به اتفاق پدرم به زیارت مرقد مطهر آن حضرت رفتیم. وقتی از زیارت فارغ شدیم، پدرم گفت: من در این شهر (نجف) دوستی دارم، خوب است به دیدار وی برویم. دوست او شیخ محمد طه نجف بود و هنوز بینایی خود را از دست نداده بود. به آنجا رفتیم. شیخ از ما به گرمی استقبال کرد و بسیار شادمان شد. از پدرم پرسید: آیا ایشان فرزند شما است؟ پدرم پاسخ داد: آری. فرمود: نامت چیست؟ گفتم: علی. به من مهربانی کرد و دست نوازش بر سرم کشید و به پدرم فرمود: نام او را «دخیل علی» بگذار.

این جریان گذشت و پدرم پس از مدتی از دنیا رفت.

روزی من در نهایت غم و اندوه، در گوشه‌ای نشسته بودم که ناگهان شخصی نزدم آمد و مرا به نام دخیل علی صدا زد و گفت: ای دخیل علی، امام زمان، تو را احضار کرده است... به اتفاق او از شهر خارج شدیم. ناگهان خود را در جایی نا آشنا یافتم. از دور نگاهم به خیمه بزرگی افتاد. به سمت آن رفتم و وارد آنجا شدیم. پله‌های زیادی را در آنجا دیدم. هنگامی که خواستم بالا بروم، کسی مرا صدا نمی‌کرد. وارد شدم و عده‌ده دیگری را نیز در آنجا دیدم.

حضرت ولی عصر علیه السلام در آن مکان جلوس فرموده بود. دو طرف ایشان افرادی حضور داشتند. به حضرت سلام کردم. ایشان سلام مرا پاسخ داد. خودم را روی دست و پای آن حضرت انداخته و آن‌ها را غرق بوسه کردم. حضرت به من فرمود: بنشین. اطاعت کردم و نشستم. یک بار دیگر به من فرمود: بنویس. من که پیش تر بی سواد بودم و توانایی خواندن و نوشتمن را نداشتم. ناگهان دیدم در کنارم قلم و دوات و کاغذ آماده شد. قلم و کاغذ را به دست گرفتم تا فرمانش را اطاعت کنم. در شگفت بودم هرچه حضرت می‌فرمود، آن را به سرعت می‌نوشتیم... نام چند تن را نوشتیم و به راحتی می‌خواندم. چون از نوشتمن فارغ شدم حضرت به من اجازه مخصوصی داد. من از حضور آن بزرگوار رفتم.

پس از گذشت چند روز دوباره همان شخص نزد من آمد و گفت: ای دخیل علی، فرمان امام زمان را اجابت کن. فوری از جای برخاستم و همراه او حرکت کردم. به آن مکان رسیدم. تعداد زیادی اسب را در آن منطقه بسته دیدم. وقتی وارد مجلس شدم، چشمم به حضرت افتاد. از افرادی که اطراف وی نشسته بودند دو شخصیت بزرگوار توجه مرا به خود

بیانیه
برآورده
باشد
آنچه
پنهان
نمی‌شود

جلب کرد. درباره آن‌ها جویا شدم. گفتند: اولی حضرت خضر و دومی حضرت عیسیٰ هستند. آنگاه حضرت ولی عصر علیهم السلام با جمعیت حرکت کرد و به سوی من آمدند. من نیز به اتفاق آنان به راه افتادم. دوران جنگ جهانی بود. در آنجا نیروهای دشمن را دیدم که در یک سو صف بسته و آرایش نظامی گرفته بودند. امام زمان علیه السلام و یارانش را نیز در صف دیگر و روبروی آنان دیدم که به آرایش نظامی پرداخته بودند. به حضرت عرض کردم: آیا به من اجازه جهاد و نبرد در رکابتان را می‌دهید؟ فرمودند: هنوز تعداد کامل نیست.^۱

سید نوری می‌گوید: به او گفتم: تعداد یارانش چند نفر بودند؟ گفت: بیش از سیصد تن بودند. سپس گفت: جناب نوری، من از سوی امام زمان علیه السلام مأموریت یافتم به تو مژده دهم که گشايش و فرج نزدیک است. سید نوری می‌گوید: او پس از بیان این جریان و ابلاغ پیام حضرت، ناگهان از نظرم ناپدید شد.»

این قضیه شواهد صدق دارد و سند آن را نیز تا خود مرحوم سید اسماعیل نوری ذکر کده‌اند. پس ملاقات با امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبرا برای افراد خالص بعید نیست.

پرسش از استاد:

تعبیری که در روایات در مورد امام عصر علیه السلام «و ما بثلاثین من وحشة» آمده، خود مؤید این است که همیشه افرادی همراه امام زمان علیه السلام هستند؟

پاسخ استاد:

این تعبیر دو تفسیر دارد: یکی اینکه کسی که در سن سی سالگی باشد، جوان است و نگرانی و ترس نداشته باشد. البته این تفسیر، تفسیری دور از ذهن است. اما تفسیر معروف و مقبول آن، این است که لااقل سی نفر همیشه همراه حضرت ولی عصر علیهم السلام هستند. صاحب کشف الغمة عبارت زیبایی دارد: «یحل ویرتحل بالخدم والحشم» تشکیلات و افرادی همراه امام هستند. جای تعجب است از بعضی که سعی دارند مکان امام عصر علیهم السلام را جزیره خضراء بیان کنند. در حالی که این گونه نیست و قضیه‌ای نیز که در این زمینه مطرح شده اعتباری ندارد؛ بلکه امام در شهرها رفت و آمد دارند و همچنان نیز در دوران غیبت کبرا تنها نیستند.

ادامه پرسش:

پس روایت «ألا و من ادعى المشاهدة قبل الصيحة و خروج السفياني فهو مفتركذاب» مربوط به غیب کبرا است و قضیه علی بن مهزیار در زمان غیبت صغرا بوده است؟

پاسخ استاد:

این روایت را مرحوم نوری در آخر جلد ۵۳ بحار الانوار (جنة المأوى) آورده و پیرامون آن بحث و وجوهی را ذکر می‌کند. اجمال مطلب اینکه الف ولام در «المشاهدة» الف ولام عهد است؛ یعنی مشاهده‌ای که سمری داشت؛ یعنی مشاهده همراه با ادعای نیابت؛ یعنی هرکس که ادعای نیابت خاص بکند دروغگو است.

پاسخ استاد: ادامه پرسش

ادامه پرسش:

متبادر از مشاهده، همان ادعای دیدن است، نه ادعای نیابت؟

پاسخ/استاد:

گاهی از ظاهر، به استناد قرائت، رفع ید می‌کنیم. روایات مربوطه یکی دو تا نیست. شیخ طوسی ملاقات‌های زیادی را نقل می‌کند. شیخ صدق و مرحوم مجلسی ملاقات‌های دیگری را نیز نقل می‌کنند. در نتیجه ما قطع داریم که در دوران غیبت کبرا مشاهدات و ملاقات‌هایی انجام شده است. روایات متواتر است و باید بگوییم تواتر معنوی براین است که ملاقات‌هایی صورت گرفته است. لااقل می‌توان گفت که تواتر اجمالی براین‌گونه ملاقات‌ها داریم؛ یعنی بعضی از آن ملاقات‌ها قطعی است. به همین دلیل از ظاهر این روایت رفع ید می‌کنیم؛ اگر آن را رد نکنیم. هرچند جای رد نیز دارد؛ چون مشخص نیست احمد بن مکتب در سند آن چه کسی است. البته ما این توقع را قبول داریم؛ ولی آن را با توجه به تواتر معنوی یا اجمالی در ثبوت ملاقات‌ها توجیه می‌کنیم.

اشکال دوازدهم

در این روایات آمده است که سنّ ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی می‌شود که ظهر امام زمان علیه السلام را درک کرده و امام به وی دستور می‌دهد هنگام ظهرور به همراه برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. بطلان این مطلب بسیار روشن است.

پاسخ

عبارتی که در روایت آمده و می‌گوید: «إِذَا بَدَتْ لَكُ أَمَارَاتُ الظَّهُورِ وَالْمُمْكِنِ فَلَا تَبْطِئْ إِلَيْكُ عَنْكُ وَبَاهِرَ الْمُسَارِعَةِ إِلَى مَنَارِ الْيَقِينِ وَضَياءِ مَصَابِيحِ الدِّينِ...»، دلالت بر این ندارد که مخاطب امام در آن زمان، زنده است. افزون بر اینکه نظایر این مطلب در دیگر احادیث نیز وارد شده است؛ مانند: «فَإِنْ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ الزَّمَانَ». در چنین مواردی، مقصود اصلی بیان وظیفه کسی است که آن زمان را درک می‌کند. بنابراین، پاسخ ما در این روایت، همان پاسخی خواهد بود که شما در این موارد خواهید داد.

آذنه بهار آذنه بهار

جلسه بیستم

بیان نتیجه پیرامون روایت چهارم

ما روایت علی بن مهزیار را رد نمی‌کنیم؛ زیرا اولاً شواهد دارد. ملاقات‌های غیراختیاری با امام به تواتر ثابت شده و جای انکار آن‌ها نیست. این نیز یکی از ملاقات‌هایی بوده که اتفاق افتاده است. یعنی اصل این ملاقات را به تواتر ملاقات‌ها قبول داریم. ولی بحث در تفصیلات این ملاقات است. جدای از اینکه خود ملاقات‌ها به تواتر ثابت شده و این خود شاهد صدق است.

سه نفر از بزرگان ما که دو نفر از آن‌ها صاحب کتب اربعه هستند، شیخ صدق، شیخ طوسی و مرحوم طبری این قضیه را نقل کرده و هیچ حاشیه یا تعلیقه‌ای بر آن نوشته‌اند. در حالی که کمال الدین و الغيبة کتاب‌هایی اعتقادی هستند؛ لذا اگر این روایت ایرادی داشت، به آن اشاره می‌کردند. در حالی که آن بزرگواران گاهی روایاتی را نقل کرده و می‌فرمایند: این روایت از طریق ما نیست و ماتنها از باب اتمام حجت بر مخالفان نقل کرده‌ایم. بنابراین، از اینکه این بزرگان هیچ ایرادی به این روایت نگرفته و آن را تأیید کرده‌اند، اگر قطع پیدا نکنیم، لااقل ظن به وقوع این قضیه پیدا می‌کنیم. اما در مورد تفصیلات، اگر شواهدی بر آن‌ها باشد قبول و چنانچه مطلبی

برخلاف معتقدات داشته باشد، تفکیک می‌کنیم (تفکیک در حجت). البته در این روایت، مطلبی برخلاف معتقدات نیست؛ جز برادرداشتن امام عصر^{علیهم السلام} که آن نیز مغایر معتقدات نیست. لکن نسبت به همین مطلب نیز می‌توان تفکیک ایجاد کرد.

اما در مورد جریانات آذربایجان با نقل این چهار روایت، استفاده‌ای درست می‌شود که در آذربایجان حوادثی رخ می‌دهد. اگر قبول کنیم که آذربایجان در این روایات آذربایجان ایران نیست، بلکه جمهوری آذربایجان منظور است، اصل اینکه آذربایجان جولانگاه حوادثی خواهد بود، از این روایات استفاده می‌شود. اصل قضیه را قبول داریم اما جزئیات آن بستگی به شواهد دارد.

روایت پنجم

«حدثنا عبد الخالق بن زيد بن واقد عن أبيه عن مكحول عن النبي ﷺ قال: للترك خرجتان: خرجة يخربون أذربیجان، و الثانية يربطون خيولهم بالفرات، لا ترك بعدها.^۱»

«مکحول از پیامبر ﷺ چنین نقل کرده است: برای ترک‌ها^۲ دو خیزش است که در یکی از آن‌ها، آذربایجان ویران می‌شود. خیزش دوم آن‌ها به اشغال فرات می‌انجامد. بعد از آن حرکت نظامی دیگری نخواهد داشت.» ظاهر این روایت است که آذربایجان توسط کشور سومی ویران می‌شود.

۱. ابن حماد، فتن، ص ۱۴۵.

۲. ترک در روایات اشاره به مغول‌ها و چینی‌ها دارد.

بررسی سند روایت

«حدثنا عبد الخالق بن زيد بن واقد عن أبيه عن مكحول عن النبي ﷺ قال:....»

عبدالخالق بن زيد بن واقد

ایشان در منابع ما ذکر نشده است. در مصادر اهل سنت فقط در لسان المیزان ابن حجر عسقلانی - که تعلیقه‌ای بر میزان الاعتدال ذهبی است - گفته شده است: «لین». ^۱ نسائی درباره او گفته است: «لیس بثقة». بخاری گفته است: «منکر الحديث». ابوذر عزیز گفته است: «شیخ». ^۲ ابی حاتم گفته است: «ضعیف الحديث». ابی ابی حاتم گفته است: از پدرم در مورد او سؤال کردم، گفت: «منکر الحديث لیس بقوى». ^۳ گفتم: حدیث او را بنویسم؟ گفت: «رجفا». ^۴ عقیلی او را در زمرة ضعفا ذکر کرده است. دارقطنی او را جزو کسانی که منکر نقل می‌کنند، آورده است. ابونعیم اصفهانی گفته است: او ارزشی ندارد.^۵

پس راوی این روایت، شخصی است که شیعه و سنی او را قبول ندارند. آری تعدد نقل موجب استفاده است و چون روایات به حد استفاده بر سد دیگر نیازی به بررسی سندی نیست، ولی مورد استفاده اصل وقوع حوادث در آذربایجان است؛ اما تفصیلات آن از زمان و اینکه از ناحیه چه کسانی مورد هجوم واقع می‌شوند، مشخص نیست.

۱. لین؛ یکی از مراتب تضعیف است.

۲. شیخ؛ یکی از الفاظ تضعیف است.

۳. کنایه از احتیاط است.

۴. اصفهانی، ابونعیم، لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۶۲.

زید بن واقع

یحیی بن معین و ابوحاتم از عامه او را توثیق کرده‌اند. البته توثیقات عامه برای ما ارزشی ندارد؛ چون مبنای توثیق آنان با ما فرق دارد.

مکحول

در کتب رجال سه فرد به نام مکحول ذکر شده است:

۱. یکی مکحول شامی است که جزو طبقه سه یا چهار است. اگر مقصود مکحول شامی باشد، ایشان نزد عامه خیلی معتبر است. او عرب نیست و روایتش از پیامبر ﷺ به این دلیل که آن حضرت راندیده، مرسل است.
۲. اگر مکحول ازدی باشد، او از انس نقل می‌کند و او نیز پیامبر ﷺ را ندیده است. پس روایات او نیز مرسل است.

۳. اگر مکحول مولی التبی باشد، ایشان طبق نقل مرحوم نمازی از اصحاب بوده و روایات خوبی را نیز نقل کرده است؛ اما توثیق ندارد. طبق نقل مرحوم تستری معلوم نیست از اصحاب باشد.

پس روایت مرسل است. برفرض هم که ایشان مکحول از اصحاب پیامبر ﷺ باشد؛ بنابر نظر امامیه همه صحابه عادل نیستند؛ بلکه باید مورد سنجش و ارزیابی قرار بگیرند. پس این روایت از نظر سند مورد اشکال است.

پرسش از استاد:

ممکن نیست نعیم بن حماد با سه واسطه از پیامبر اکرم ﷺ روایت نقل کند. از همین رو آیا این گونه نیست که باید افرادی در سلسله سند حذف شده باشند؟

پس روایت از این گونه نیست که باید افرادی در سلسله سند حذف شده باشند؟

پاسخ استاد:

بله این اشکال وارد است. بخاری هم عصر وی است. از افتخارات او است که در کتابش ثلثیات دارد؛ یعنی روایات که با سه واسطه از پیامبر ﷺ نقل می‌کند. البته کم و محدود هستند. این اشکال در مورد ثلثیات بخاری نیز مطرح است.

در تهدیب الکمال درباره مکحول چنین آمده است: «مکحول الشامی؛ م۴»؛ میم، یعنی مسلم و چهارتا از کتب اربعه غیر از بخاری. او از پیامبر ﷺ به صورت مرسل روایت نقل می‌کند. از ابی بن کعب نیز روایت نقل می‌کند، ولی او را ندیده است؛ یعنی مرسل نقل می‌کند. وی از انس و ابراهیم بن ابی حنيفه از او نقل می‌کند. می‌گوید: او اصالتاً اهل هرات بود. ابن سعد او را در طبقه سوم و تابعین اهل شام ذکر کرده است. به اعتقاد سعید، او فقیه دوران هشام بن عبد الملک بوده است. او فقیه اعلای آن‌ها بود. مکحول امام اهل شام بود. عجلی درباره او گفته است: «تابعی ثقة». بخاری از او در کتاب القراءة روایت نقل می‌کند.

مکحول ازدی

مکحول ازدی از انس و عبد الله بن عمر نقل می‌کند. ابن معین گفته است: او ثقه است. ابوحاتم گفته است: مکحول ازدی نزد ما توثیق ندارند.

محکول مولیٰ النبی

مرحوم نمازی درباره مکحول زمان پیامبر ﷺ می‌فرماید: «عَدٌ مِّن الصَّاحِبَةِ وَ مِنْ مَوَالِيِّ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فِي الْخَصَالِ بَابُ السَّبعِينِ عَنْهُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ

النبي محمد ﷺ آنے لیس فیهم رجل له منقبة إلّا و قد شرکته فيها و فصلته. ولی سبعون منقبة لم یشرکني فيها أحد منهم. قلت: يا أمير المؤمنین فأخبرني بهنّ. فقال -الخ، و ذكر السبعين بتمامه. و روایته تفسیر الأذن فی قوله تعالیٰ: «وَتَعِيَهَا أُذْنٌ وَاعِيَةٌ» بأذن أمیر المؤمنین علیہ السلام. و قیل له: إنّ النبي ﷺ قال: يكون بعدی اثنا عشر خلیفه؟ قال: نعم. و سائر روایاته فی ذلك. ملاقاته لمولانا السجّاد علیہ السلام فی الشام و قوله له: كيف أمسیت. و الظاهر اتحاده مع مکحول بن إبراهیم الروای عن یحیی بن عبد الله بن الحسن المذکور فی مدینة المعاجز. و لمکحول بن إبراهیم روایة کریمة تقدّمت الإشارة إلیها فی أحمد بن زید. و لكن عده ابن أبي الحدید من المبغضین علیه السلام.

او را از اصحاب و موالی (آزادشدگان) پیامبر اکرم ﷺ شمرده‌اند. در خصال در باب سبعین روایتی از او از امیرالمؤمنین علیہ السلام نقل شده است که گفت: امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود: همه اهل حفاظ و اهل علم از اصحاب پیامبر ﷺ می‌دانند که در بین آن‌ها کسی نیست که برای او منقبتی باشد مگر اینکه من با او در آن شریک و برتر هستم. برای من هفتاد منقبت است که احدی از آن‌ها در آن مناقب با من شراکت ندارد. گفتم: ای امیرالمؤمنین مرا به آن‌ها خبر بدی پس هفتاد منقبت را ذکر کرد.

از او در تفسیر «وَتَعِيَهَا أُذْنٌ وَاعِيَةٌ» روایت شده است که مقصود از «أذن» امیرالمؤمنین علیہ السلام است. به او گفته شده است که آیا چنین حدیثی از پیامبر شنیده‌ای که فرموده باشند: بعد از من دوازده خلیفه هستند؟ گفت: بله. ملاقات او با امام سجاد علیہ السلام در شام و اینکه به امام گفت: حالتان

پیش از اینکه این مطلب را در کتاب خود بفرمود

چطور است؟ ظاهر، اتحاد او با مکحول بن ابراهیم است. مکحول بن ابراهیم روایت کریمه‌ای دارد که در احمد بن زید به آن اشاره شد. لکن ابن ابی الحدید او را از دشمنان علی علیہ السلام شمرده است.^۱

جلسه بیست و یکم

ادامه بررسی سند روایت پنجم

بحث ما پیرامون روایات آذربایجان بود و روایت پنجم را از فتن ابن حماد نقل کرده و با اغماض از خود ابن حماد و کتابش، به بررسی سند آن پرداختیم. چند نفر در سند ذکر شده است که نامی از آن‌ها در کتب رجالی مانیست. این روایت را مکحول به صورت مستقیم از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند. عرض کردیم که سه مکحول وجود دارد. مکحول شامی و مکحول ازدی هرچند از نظر اهل سنت ثقه هستند اما توثیق آن‌ها برای ما ارزشی ندارد. برفرض قبول وثاقت آن‌ها، این دو تابعی و از طبقه سوم و چهارم بوده و نمی‌توانند بدون واسطه از پیامبر ﷺ نقل کنند. پس روایت مرسل می‌شود. اما اینکه اگر مقصود از مکحول همان مولی رسول الله باشد را در نظر داریم در ادامه بررسی کنیم.

مرحوم تستری درباره مکحول مولی رسول الله می‌گوید: «قال: عَدَّهُ أَبُو موسى فِي أَصْحَابِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِلاً: مَوْلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ عَدَّهُ أَبُو الْحَدِيدَ فِي الْمُبْغَضِينَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ رُوِيَ عَنْ زَهِيرِ بْنِ مَعَاوِيَةَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: لَقِيتُ مَكْحُولاً فَإِذَا هُوَ مُطْبَوِعٌ - يَعْنِي مَمْلُوءٌ بِغَضَّا لِهِ فَلَمْ أَزِلْ بِهِ حَتَّى لَانَ وَسْكَنَ. أَقُولُ: جَعَلَهُ مِنْ عَدَّهُ أَبُو مُوسَى فِي أَصْحَابِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَّحِدًا مَعَ مَنْ ذَكَرَهُ أَبُو الْحَدِيدَ خَطَّاً، فَالْأَقْلَ صَاحَبِي و

پژوهشگاه
تاریخ اسلام

الثاني تابعي: كما أنّ قول أبي موسى في من عدّه: «مولى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» غلط، بل كان أولاً عبداً للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هبه لآخر، و «مولى فلان» عبد أعتقه ذلك الفلان. بل أصل عدّه في أصحاب الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لم يعلم صحته، فالاصل فيه: أنّ الشيماء بنت حليمة اخته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من الرضاعة، سببت يوم حنين فوهب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لها جارية و غلاماً يقال له: مكحول. ذكر ذلك البلاذري^١ و غيره، و هل كان مكحول مسلماً حتّى يصحّ عدّه صحابيّاً؟ غير معلوم.

ثم إنّ معارف ابن قتيبة عدّ في التابعين مكحولين: الأول «مكحول الشامي» مولى امرأة من هذيل أو قيس، قائلًا: كان سنديا لا ي Finch و كان يقول بالقدر، مات سنة ١١٣. و الثاني «مكحول الأزدي» قائلًا: قال الأصمّي: هو و أبو العالية حميّان، و كان هذا فصيحاً يروي عن ابن عمر.^٢ و في الصحاح: الحمّيل الذي يحمل من بلده صغيراً، و لم يولد في الإسلام. و الظاهر أنّ الثاني المراد؛ و يأتي صاحبه أبو العالية.^٣

«مامقانی می گوید: ابو موسی او را جزو اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمرده و گفته است که او آزادشده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. ابن ابی الحدید او را از مبغضین امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دانسته است. زهیر بن معاویه از حسن بن حسن چنین روایت کرده است: مکحول را دیدم و او مملوّ از بعض امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود؛ پس او را رها نکرد تا آرام گرفت (نظرش را عوض کرد). گوییم: اینکه مرحوم مامقانی کسی که ابو موسی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمرده را با کسی که ابن ابی الحدید ذکر کرده، متحد قرار داده، خطأ است. مکحول اول،

١. بلاذري، احمد بن يحيى، أنساب الأشراف، ج١، ص٩٣.

٢. ابن قتيبة، معارف، ص٢٥٧.

٣. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج١٠، ص٢٣٤.

صحابی است و مکحول دوم، تابعی است. همچنان که قول ابوموسی که او را مولی النبی شمرده، اشتباه است؛ بلکه او در اول عبد پیامبر ﷺ بود. سپس پیامبر ﷺ او را به شخص دیگری هبہ کرد و او آزادش کرد. اینکه او را جزو اصحاب پیامبر ﷺ بشماریم، صحیح نیست. اصل قضیه این است که شیماء، خواهر رضاعی پیامبر اکرم ﷺ در جنگ حنین اسیر شد. پیامبر ﷺ به او غلامی به نام مکحول و کنیزی هدیه داد. این مطلب را بلاذری و غیر او گفته‌اند. حال اینکه مکحول در آن زمان آیامسلمان بوده‌که بخواهد صحابی شمرده شود، معلوم نیست.

ابن قتیبه در کتاب معارف دو مکحول را در تابعین ذکر کرده است: اول، مکحول شامی آزادشده همسر هذیل یا قیس. او گفته است: وی اهل سند بود و فصیح نبود. اعتقاد به قدر داشت و در سال ۱۱۳ فوت کرد. دوم، مکحول ازدی. وی گفته است: اصمی گفت: او و ابو عالیه هر دو کوچک بودند. او فصیح بود و از ابن عمر روایت می‌کرد. در صحاح درباره معنای حمیل چنین آمده است: او کسی است که در کوچکی از زادگاهش حمل شد و در اسلام متولد نشد.»

پس مکحول در این روایت، اگر مکحول زمان پیامبر ﷺ باشد که نه اسلام آوردن و نه صحابی بودن او ثابت نیست؛ و اگر ازدی یا شامی باشد، مضاف بر انحرافات اعتقادی، توثیق ندارد و روایتش از پیامبر ﷺ مرسلاست.

بنابراین ما نمی‌توانیم جزئیات این روایت را اخذ کنیم. البته می‌توان آن را جزو روایات مستفیض قرار داد.

پس مکحول در این روایت، اگر مکحول زمان پیامبر ﷺ باشد که نه اسلام آوردن و نه صحابی بودن او ثابت نیست؛ و اگر ازدی یا شامی باشد، مضاف بر انحرافات اعتقادی، توثیق ندارد و روایتش از پیامبر ﷺ مرسلاست.

رواية ششم

«وَأَخْبَرَ عَنْ خَرَابِ الْبَلْدَانِ - رَوَى قَتَادَةُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسِيَّبِ: أَنَّهُ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا حَنَّ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا فَقَالَ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ اسْتَخَبَنَا مِنْهُ تَخْرُبٌ سَمْرَقَنْدٌ وَخَارْجٌ وَخُوارِزْمٌ وَأَصْفَهَانُ وَالْكُوفَةُ مِنْ الشَّرِكِ وَهَمْدَانُ وَالرَّيْ وَالدَّيْلُمُ وَالظَّبِيرِيَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَفَارِسُ بِالْقَحْطِ وَالْجُبُوعِ وَمَكَّةُ مِنَ الْحُبْشَةِ وَالْبَصْرَةُ وَالْبَلْخُ بِالْغَرْقِ وَالسِّنْدُ مِنَ الْهِنْدِ وَالْهِنْدُ مِنْ تَبَّتَ وَتَبَّتُ مِنَ الصَّينِ وَيَذِشْجَان٢ وَصَاغَانِي وَكِرْمَان٣ وَبَعْضُ الشَّامِ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ وَالْقَتْلِ وَالْيَمَنُ مِنَ الْجَرَادِ وَالسُّلْطَانِ وَسِجِّسَانُ وَبَعْضُ الشَّامِ بِالرِّيح٤ وَشَامَانُ بِالظَّاعُونِ وَمَرْوُ بِالرَّمْلِ وَهَرَاءُ بِالْحَيَّاتِ وَنَيْسَابُورُ مِنْ قَبْلِ اِنْقِطَاعِ النَّيْلِ وَأَذْرِيْجَانُ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ وَالصَّوَاعِقِ وَجُخَارًا بِالْغَرْقِ وَالْجُبُوعِ وَحَلْمُ وَبَعْدَادُ يَصِيرُ عَالِيهَا سَافِلَهَا».

«سعید بن مسیب گفت: از امیر المؤمنان علیه السلام در مورد آیه «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا» سؤال شد، فرمود: سمرقند، خارج، خوارزم، اصفهان و کوفه توسط تركها خراب می شود. همدان، ری، دیلم، طبریه، مدینه و فارس به علت قحطی و گرسنگی از بین رفته و مکه توسط حبشه و بصره و بلخ به سبب سیل خراب شوند. سند توسط هند و هند توسط تبت و تبت توسط چین و یذشجان، صاغانی، کرمان و بعض شام به

١. بنی اسرائیل (٢٣): ٥٨.

٢. في المصدر: بذشجان. ولعله مصحف «بذخشان»؛ ر. ك: المراص، ج ١، ص ١٧٢.

٣. في المصدر: بالزنج.

٤. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤١، ص ٣٢٥؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ١، ص ٤٣١.

اشغال و کشتار خراب شوند. یمن به سبب هجوم ملخ و سلطان و سجستان و بخشی از شام توسط زنجی‌ها (یا توفان) خراب شوند. شامان به طاعون، مرو به شن، هرات به مارها، نیشابور از جانب انقطاع نیل و آذربایجان به اشغال و صاعقه‌ها ویران می‌شوند. بخارا به غرق و گرسنگی و حلم و بغداد زیرورو می‌گردد.»

این روایت اشاره دارد که آذربایجان در آخرالزمان حوادث سنگینی را متحمل می‌شود. اما آیا می‌توان آن را بر جنگ فعلی آذربایجان که اکنون تمام شده است، تطبیق داد؟ امام علی^{علیه السلام} این وقایع را به عنوان حوادث قبل از قیامت و نه به عنوان علائم ظهور بیان کردن؛ مگر اینکه بگوییم این دو به هم نزدیک هستند.

چون این روایت در ذیل آیه شریفه نقل شده، خوب است به تفاسیر رجوع کرده، ببینیم پیرامون آن چه بیان کرده‌اند.

مرحوم عروسی حویزی ذیل این آیه، چند روایت نقل کرده است:

۱. «فِي مَنْ لَا يَخْسُرُهُ الْفَقِيهُ وَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا
نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا قَالَ : هُوَ الْفَنَاءُ
بِالْمُؤْمِنِ». ^{علیه السلام}

۲. «فِي تَفْسِيرِ الْعَيَاشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام : (وَ
إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا) قَالَ :
إِنَّمَا أَمَّةُ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأُمُّ، فَمَنْ مَاتَ فَقَدْ هَلَكَ.»

۳. «عَنْ أَبْنِ سَيْنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ : (وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ

بِهِمْ نَحْنُ نَحْكُمُ وَنَحْنُ نَحْكُمُ عَلَيْهِمْ وَنَحْنُ نَحْكُمُ عَلَيْهِمْ وَنَحْنُ نَحْكُمُ عَلَيْهِمْ

مُهَلِّكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» قَالَ: بِالْقَتْلِ وَالْمَوْتِ وَغَيْرِهِ.^۱

ظاهراً تعارضی بین این روایات و روایت امیرالمؤمنین علی‌الله نیست. در این آیه بعد از «مهلکوها»، «معدبوها» بیان شده است. امام علی‌الله درباره «معدبوها» می‌فرماید که عذاب این مردم به چه چیزهایی است. صاحب جواهر می‌گوید:^۲ «خداوند عزوجل ما را ادب کرد. چندین شهر در عراق دچار طاعون بودند. عذاب یا ادب هرچه باشد، از خداوند عزوجل می‌خواهیم این بلا را از سر شیعه دور گرداند.»

۱. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲. جواهر الكلام، ج ۳۱، صفحه آخر کتاب.

جلسه بیست و دوم

ادامه بررسی روایت ششم

ابن شهرآشوب این روایت را با مرسله از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل می‌کند. مجلسی نیز آن را در بحارالانوار (جلد ۴۱) آورده است. شاهد بحث ما در این روایت، آذربایجان است که مورد حمله نظامی و بلایای طبیعی (صاعقه) واقع می‌شود. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از صاعقه، حملات موشکی باشد.

بررسی سند روایت

سند این روایت ضعیف است؛ زیرا اولاً: مرسل و مقطوع است؛ چون بین ابن شهرآشوب مازندرانی که در قرن ششم می‌زیسته و قتاده که در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده، فاصله زمانی زیاد است. ما نسبت به قتاده و سعیدبن مسیب بحث داریم. البته سعیدبن مسیب را قبول داریم، هرچند مورد بحث اختلاف است.^۱ قتاده نیز مورد بحث است. ولی اگر هر دوی آن‌ها نیز مورد تأیید ما باشند، باز مشکل سند حل نمی‌شود؛ چون سند مذبور مقطوعه است. البته ما متن این روایت را کنار نمی‌گذاریم. از این

پژوهشی روزانه
بررسی اسناد
بررسی اسناد
بررسی اسناد
بررسی اسناد

جهت که اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام به مغیبات^۱ کم نیست. خداوند عزوجل به رسول خدا علیه السلام علم اولین و آخرین را ارزانی فرمود (او دعه علم ما کان و ما یکون إلى انقضاء خلقه)^۲ و آن حضرت نیز این علم را به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل کرد (او دعه علمه و حکمته).^۳

این روایت شواهد و مؤیدات زیاد و تواتر معنوی یا اجمالی دارد. پس ما این روایت را که اشاره به مغیبات امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، رد نمی‌کنیم. البته ممکن است نسبت به جزئیات آن بحث داشته باشیم.

عبارة مورد شاهد ما در این روایت دارای شواهد و پشتونه روایتی بوده و مستفیض است؛ از همین رو آن را نیز رد نمی‌کنیم. اما بحث می‌کنیم که آیا این‌ها جزو علامات ظهور است؟ این مطلب در روایت نیست. اگر جزو علامات ظهور است، آیا جزو علائم حتمی است؟ اگر حتمی نیز باشد، آیا جزو علائم مقارن است یا نه مثل سقوط عباسیان فاصله زمانی دارد؟ و آیا مقصود از آذربایجان در این روایت جمهوری آذربایجان است یا شمال غربی ایران؟ همه این‌ها مورد بحث و احتمال است؛ بنابراین مانمی‌توانیم به قطع بگوییم که حوادث فعلی آذربایجان بر این روایات تطبیق دارد. در نتیجه، برفرض پذیرش روایات مذبور، هیچ ارتباطی با جمهوری آذربایجان ندارد؛ بلکه تنها در حد احتمال است.

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۶ تا ۳۳۶؛ ابن ابیالحدید، شرح نهج البلاغه،

ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. دعای ندبه.

۳. همان.

جلسه بیست و سوم

ادامه بررسی سند روایت ششم

قتاده

قتاده در کتب رجالی ما مطرح نشده، از نظر عامه نیز مشکل دارد. ولی با توجه به اینکه در اسناد روایات مهدویت - هرچند که در طرق روایات عامه است - بیش از شصت بار نام او آمده است؛^۱ لذا نمی‌توان به راحتی از کنار او بگذریم. البته با این حرف نمی‌خواهیم او را تأیید کنیم؛ زیرا بعضی اورا رمی به نصب کرده‌اند. اما یکی دو جریان از او نقل شده که حکایت از آن دارد و بیباامیرالمؤمنین ﷺ زاویه نداشت، بلکه از نواصی متغیر بوده است. البته باز هم تأکید می‌کنیم که نمی‌خواهیم او را تبرئه یا تحسین و یا توثیق کنیم.

ما روایت مناقب را می‌پذیریم؛ زیرا مغایبات امیرالمؤمنین ﷺ به تواتر

۱. اکثر روایات قتاده در دو جلد نخست معجم الاحادیث الامام المهدی ﷺ که مربوط به استناد روایات نبوی بوده، آمده است. در جلد هفتم نیز نامش در هفت سند آمده است که مجموعاً ۶۸ روایت می‌شود. در جلد اول ۴۴ مورد، در جلد دوم ۲۱ مورد و در جلد سوم ۷ مورد قرار گرفته است.

معنوی به ما رسیده و این نیز جزو مغایبات است. از همین رو ما نسبت به این روایات تواتر اجمالی یا معنوی داریم. در خصوص آذربایجان نیز باز تواتر داریم؛ این گونه که آذربایجان، آبستان و درگیر حوادثی خواهد شد که تفصیلات آن برای ما مشخص نیست. ما علم اجمالی به اصل قضیه داریم. از همین رو راوی آن مثل قتاده اگر ضعیف هم باشد، ضربه و لطمہ ای به اصل پذیرش روایت نمی‌زند.

روایتی از قتاده در کافی شریف نقل شده است که از استاندار مدینه به این جهت که وی در برابر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام موضع گرفته تعبیر به زندیق می‌کند. استاندار در مسائلی که مربوط به عزت اسلام، نبی مکرم علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، موضع گرفته و ایشان ناراحت شده، در مورد او این گونه تعبیر کرده است. استاندار، خالد بن عبد الله قسری، انسانی پست و رذل و کم نظری در رذالت بود و در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام موضع می‌گرفت.

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْيِدِ اللَّهِ بْنِ أَمْدَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسِنِ الطَّالَاطِرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ عِيسَى بَيَّاعِ السَّاِبِرِيِّ عَنْ أَبَابِنِ عُمَّانَ قَالَ حَدَّثَنِي فُضَيْلُ الْبَرِّجُوْيِّيْ قَالَ: كُنْتُ بِكَةً وَخَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرُ وَكَانَ فِي الْمَسْجِدِ عِنْدَ زَمَّنِ فَقَالَ ادْعُوْالِيْ قَتَادَةً قَالَ فَجَاءَ شَيْخُ أَحْمَرِ الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ فَدَنَوْتُ لِأَسْمَعَ فَقَالَ خَالِدٌ يَا قَتَادَةُ أَحْبِبْنِي بِأَكْرَمٍ وَشَعْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَأَعْزَرَ وَقْعَةً كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَأَذَلَّ وَقْعَةً كَانَتْ فِي الْعَرَبِ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ أَخْرِكَ بِأَكْرَمٍ وَشَعْعَةٍ كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَأَعْزَرَ وَقْعَةً كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَأَذَلَّ وَقْعَةً كَانَتْ فِي الْعَرَبِ وَاحِدَةً قَالَ خَالِدٌ وَيُحِلُّكَ وَاحِدَةً قَالَ نَعَمْ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ قَالَ أَحْبِبْنِي قَالَ بَدْرُ قَالَ وَكَيْفَ ذَا قَالَ إِنَّ بَدْرًا أَكْرَمٌ وَقْعَةً كَانَتْ فِي الْعَرَبِ بِهَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَهِيَ أَعْزَرَ وَقْعَةً كَانَتْ فِي الْعَرَبِ بِهَا أَعْزَرَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَهِيَ أَذَلَّ وَقْعَةً كَانَتْ فِي الْعَرَبِ فَلَمَّا قُتِلَ ثُقُرِيْشُ يَوْمَئِذٍ ذَلَّتِ الْعَرَبُ فَقَالَ لَهُ خَالِدٌ كَذَبْتَ لَعْمَرُ اللَّهِ إِنْ كَانَ فِي

الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ مَنْ هُوَ أَعْزَزُ مِنْهُمْ وَيَلْكَ يَا قَتَادَةً أَخْرِنِي بِعَضٍ أَشْعَارِهِمْ قَالَ خَرَجَ
أَبُو جَهْلٍ يَوْمَئِذٍ وَقَدْ أَعْلَمَ لِيْرِي مَكَانُهُ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ حَمَاءٌ وَبِيْدِهِ تُرْسٌ مُدَهَّبٌ
وَهُوَ يَقُولُ

مَا تَنْقِمُ الْحَرْبُ الشَّمُوسُ مِنِّي -

بَاذْلٌ عَامَمْ حَدِيثُ السِّنِينِ
لِيْلٌ هَذَا وَلَدَثِنِي أُمِّي

فَقَالَ كَذَبَ عَدُوُ اللَّهِ إِنْ كَانَ ابْنُ أَخِي لَقَرْسَ مِنْهُ يَعْنِي خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَكَانَتْ
أُمُّهُ قُشَّيرَيَّةً وَيَلْكَ يَا قَتَادَةً مَنْ إِنَّ الَّذِي يَقُولُ أُوفِي مِيعَادِي وَأَحْمِي عَنْ حَسَبٍ فَقَالَ
أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ لَيْسَ هَذَا يَوْمَئِذٍ هَذَا يَوْمُ أُحْدٍ خَرَجَ ظَلْحَةً بْنُ أَبِي ظَلْحَةَ وَهُوَ
يُنَادِي مَنْ يُبَارِزُ فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ تَرْعُمُونَ أَنَّكُمْ تُجْهَزُونَا بِاسْيَا فِكْمٌ
إِلَى النَّارِ وَنَحْنُ نُجَهُرُكُمْ بِاسْيَا فَنَا إِلَى الْجُنَاحِ فَلَيْبِرُزَنَ إِلَيَّ رَجُلٌ يُجَهَّزُنِي بِسَيْفِهِ إِلَى
النَّارِ وَأَجَهْزُهُ بِسَيْفِي إِلَى الْجُنَاحِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الْمُؤْمَنَةُ وَهُوَ يَقُولُ
أَنَّا ابْنُ ذِي الْحَوْضَيْنِ عَبْدِ الْمَظَلِبِ وَهَاشِمٌ الْمُطْعَمٌ فِي الْعَامِ السَّغِبِ
أُوفِي مِيعَادِي وَأَحْمِي عَنْ حَسَبٍ

فَقَالَ خَالِدٌ لَعَنَهُ اللَّهُ كَذَبَ لَعْمَرِي وَاللَّهُ أَبُو ثَرَابٍ مَا كَانَ كَذِيلَكَ فَقَالَ الشَّيْخُ
أَيْهَا الْأَمِيرُ أَئْذَنْ لِي فِي الْاِنْصَرَافِ قَالَ فَقَامَ الشَّيْخُ يُعْرِجُ النَّاسَ بِيَدِهِ وَخَرَجَ وَهُوَ
يَقُولُ زِنْدِيقٌ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ زِنْدِيقٌ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ.»

«فضيل برجمى گويid: من در زمانى که خالدبن عبدالله امير مکه بود، در
کنار چاه زمز در مسجدالحرام نشسته بودم. او دستور دادقتاده را پيش من
بياوريد. وى که پيرمرد بود، با سر و ريش سرخ نزدش آمد. من نيز نزديك رفتم

تا سخن آن دورا بشنوم. خالد گفت: ای قتاده، گرامی ترین واقعه عرب، نیرومندترین واقعه عرب و خوارترین واقعه‌ای که در عرب اتفاق افتاده را برایم بگو. قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند! گرامی ترین واقعه عرب و نیرومندترین آن‌ها و خوارترین آن‌ها، همه یک واقعه بوده است. خالد گفت: وای بر تو چگونه همه آن‌ها یکی بود؟ قتاده گفت: آری. خدا کار امیر را اصلاح کند (همه یکی بوده است)! خالد گفت: بگو آن واقعه کدام است؟ قتاده گفت: آن واقعه، بدر بود. خالد گفت: چگونه چنین بود؟ قتاده گفت: اما اینکه این واقعه گرامی ترین واقعه عرب بود به خاطر آن است که خدای عزّوجل در آن واقعه اسلام و مسلمانان را گرامی وارجمند کرد. اما اینکه نیرومندترین واقعه بود، چون خداوند اسلام و مسلمانان را بدان واقعه نیرومند و عزیز ساخت. اینکه خوارترین واقعه عرب بود، از این جهت است که با کشته شدن قریش، عرب خوار شد.

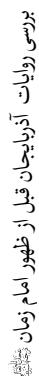
خالد گفت: به خدا قسم که دروغ گفتی؛ زیرا در عرب آن روز عزیزتر از آن‌ها (کشته شدگان بدر) نیز بودند. وای بر تو ای قتاده، برخی از اشعار آن‌ها را برایم بخوان. قتاده گفت: ابوجهل در آن روز از لشکر بیرون آمد و بر خود عالمتی زده بود که شناخته شود. عمامه سرخی بر سر و سپری که طلاکاری شده بود در دست داشت و می‌گفت: چگونه جنگ سرکش بتواند از من انتقام کشد که من چون شتر دوساله که دندان نیشش درآمده (در کمال نیرومندی) هستم؟ مادرم مرا برای چنین روزی زاییده است. خالد گفت: دشمن خدا دروغ گفته است، چون برادرزاده من از او دلیر بود و مقصودش خالد بن ولید بود. چون مادر خالد بن عبدالله، امیر مکه، قشیری بود.^۱ وای بر

تو ای قتاده! چه کسی می‌گفت: به وعده‌ام وفا دارم و از حسب خویش
حمایت کشم؟

قتاده گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند! این شعر مربوط به آن روز نیست. این شعر مربوط به جنگ احد است هنگامی که طلحه بن ابی طلحه برای جنگ بیرون آمد و فریاد می‌زد و مبارز می‌طلبید و هیچ‌کس به جنگ او نیامد. طلحه گفت: شما چنین می‌پندارید که با شمشیرهای خود ما را به دوزخ می‌فرستید و ما با شمشیرهایمان شما را به بهشت می‌فرستیم؟ پس یک تن از شما به جنگ من آید تا مرا با شمشیرش به دوزخ فرستد و من او را با شمشیرم به بهشت روانه کنم. پس علی بن ابی طالب علیهم السلام به جنگش آمد و می‌گفت: منم فرزند کسی که دو حوض [در کنار زمزم برای سقایت حاجیان] داشت؛ یعنی عبدالطلب. همچنین فرزند هاشم که در سال قحطی مردم را طعام می‌داد. وفا کنم به وعده‌ام و از حسب خویش حمایت کنم. خالد-لعنة الله عليه- گفت: به جان خودم دروغ گفته و به خدا ابوتراپ چنین نبوده است. قتاده گفت: ای امیر، اجازه بده برگردم. پس آن پیرمرد برخاست و مردم را کنار می‌زد و می‌گفت: به خدای کعبه که این مرد بی‌دین است! به خدای کعبه که این مرد بی‌دین است!»

ما این روایت را در نمی‌کنیم؛ زیرا در مقام نقل فضایل و افایر است. البته با این کار نمی‌خواهیم او را توثیق کنیم. همانند این روایت از امام باقر علیه السلام نیز درباره وی وارد شده است: «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرَ علیه السلام وَيَحْكَ يَا قَتَادَةً إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوَطَبَ بِهِ؛^۱ امام باقر علیه السلام فرمود: ای قتاده، مخاطب قرآن، ما اهل بیت هستیم.»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۱۲.



به هر حال ما این روایت آذربایجان - که راوی آن قتاده است - را می‌پذیریم؛ زیرا اولاً: مغیبات امیرالمؤمنین علیهم السلام است و خبردادن از غیب از امام به تواتر، حال یا به تواتر معنوی یا به تواتر اجمالی، به ما رسیده است. پس این روایت را نیز به عنوان اینکه از مغیبات است، رد نمی‌کنیم. خصوص آذربایجان را نیز رد نمی‌کنیم؛ چون روایات آن نیز متواتر است.^۱

پس ما قتاده را تزکیه نمی‌کنیم؛ ولی می‌خواهیم بگوییم قتاده چنین موضعی نیز داشته است. تأمل ما نسبت به قتاده به جهت این بود که نام او در اسناد بیش از شصت روایت مهدوی از پیامبر اکرم علیه السلام آمده است.

پرسش از استاد

شیخ عباس قمی فرموده است: از این روایت استفاده می‌کنیم که قتاده از موالیان امیرالمؤمنین علیهم السلام بوده است.

پاسخ استاد

روایت اولی نیز که از روضه از کتاب معیشت نقل کردیم، بیانگر این است که ایشان مقامات ائمه معصومین علیهم السلام را رد نمی‌کند. هنگامی که امام باقر علیه السلام به ایشان فرمود: «تو می‌دانی کجا نشستی؟» سپس آیه را خواند و فرمود: «آن‌ها ما هستیم و تو کنار این خانه نشسته‌ای» او این واقعیت را رد نکرد.^۲

۱. تواتر معنوی بر اصل این موضوع که حوادثی در آذربایجان رخ خواهد داد.

۲. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی (ط-الاسلامیة)، ج ۶، ص ۲۵۶؛ صدوق، محمدبن علی، مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۵۰؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷.

ادامه پرسش

ابهت و شکوه امام سبب فراموشی او شد.

پاسخ استاد

شما می خواهید بفرمایید همین که این ابهت را دید برای او بس بود که دیگر نوبت به امتحان امام نمی رسد. آری خود او می گوید: من با قوها و از جمله آنان، ابن عباس، نشست و برخاست داشتم.^۱ نزد هیچ یک از آن‌ها اضطراب و لغزش پیدا نکردم. نزد شما این گونه اضطراب پیدا کرده‌ام. امام فرمود: خوب می‌دانی که ما چه کسانی هستیم. می‌دانی ما انتخاب شدگان خدا هستیم. می‌دانی ما حجت بر خلائق هستیم. وی به رغم شنیدن این حرف‌ها اما آن مقامات را رد نکرد.^۲ ولی فرمایش شما نیز صحیح است که دیگر جا نداشت چنین سؤالی را مطرح کند. این نیز به مقدار معرفت او بستگی دارد.

سعید بن مسیب

سعید بن مسیب پرونده سفیدی دارد؛ ولی حیف که نسبت به مهدویت کم روایت است. پس اگر ما پیرامون او بحث می‌کنیم، خودش موضوعیت دارد؛ اما بررسی او ثمره کمتری در باب مهدویت دارد. مرحوم کشی می‌فرماید: «سعید بن المسیب: قال الفضل بن شاذان: ولم

۱. نشست و برخاست با ابن عباس خودش یک عنوان بود.

۲. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی (ط-الإسلامية)، ج ۶، ص ۲۵۶؛ صدوق، محمدبن علی، مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۵۰؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷.

یکن فی زمن علی بن الحسین علیہ السلام فی اول أمره إلا خمسة أنفس: سعید بن جبیر، و سعید بن المسیب... ریاہ امیر المؤمنین علیہ السلام، و کان حزن جد سعید أوصى إلى أمير المؤمنين علیہ السلام؛ فضل بن شاذان گفت: در زمان امام زین العابدین علیہ السلام در اوایل امر امام، کسی نبود جز این پنج نفر: سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، ... امیر المؤمنین علیہ السلام سعید بن جبیر را تربیت و جد او به نام حزن، سفارش او را به امیر المؤمنین علیہ السلام کرد.»

روایات در مدح سعید بن مسیب

۱. «و منها: ما رواه الكشي في ذيل ترجمته: محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن الحسن بن فضال، قال: حدثنا محمد بن الوليد بن خالد الكوفي، قال: حدثنا العباس بن هلال، قال: ذكر أبو الحسن الرضا علیہ السلام، أن طارقا مولى لبني أمية نزل ذا المروءة عملا على المدينة، فلقيه بعض بنى أمية وأوصاه بسعید بن المسیب، وكلمه فيه وأثنى عليه، وأخبره طارق أنه أمر بقتله وأعلم سعیدا بذلك وقال له: تغییب، و قیل له تنح عن مجلسك فإنه على طریقه فأبی، فقال سعید: اللهم إن طارقا عبد من عبیدك ناصيته بیدك و قلبه بين أصابعك، تفعل فيه ما تشاء فأنسه ذكري واسمي، فلما عزل طارق، عن المدينة لقيه الذي كان كلمه في سعید من بنی أمیة بذی المروءة فقال: كلامتك في سعید لتشفععني فيه فأبیت و شفعت فيه غیری؟ فقال: والله ما ذکرته بعد أن فارقتک حتى عدت إلیک.»^۲

«عباس بن هلال گفت: امام رضا علیہ السلام فرمود: طارق از آزادشده‌های بنی امیه

۱. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۳۹.

۲. همان.

بود و از طرف آن‌ها به عنوان استاندار مدینه منصوب شد. عده‌ای از بنی امية با او ملاقات کرده و او را به سعید بن مسیب سفارش و ازا و تعریف و تمجید کردند. طارق او را خبر داد که مأمور به قتل او است. سعید را به آن آگاه کرد و به او گفت: پنهان شو. به وی گفته شد: به مجلس حاضر نشو! زیرا او دنبال تو است؛ اما او از مخفی شدن ابا کرد. پس سعید گفت: خدا ایا طارق بنده‌ای از بندگان تو بوده که اختیار او به دست تو و قلب او در ید قدرت تو است. پس آنچه می‌خواهی با او بکن و یاد و نام مرا از یاد او دور کن. پس هنگامی که طارق از استانداری مدینه برکنار شد، آن شخص از بنی امية که با او در مورد سعید صحبت کرده بود با او ملاقات کرد و گفت: در مورد سعید با تو صحبت کردم تا شفاعت مرا نزد او بکنی. پس چنین نکردی و شفاعت دیگری را کردی؟ گفت: به خدا قسم بعد از اینکه از تو جدا شدم به یاد او نیفتادم تا به نزد تو برگشتم.»
يعنى ايشان مستجاب الدعوه بوده است.

۲. «و منها: ما رواه أيضاً عن محمد بن قولويه قال: حدثني سعد بن عبد الله القمي، عن القاسم بن محمد الأصفهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن محمد بن عمر، قال: أخبرني أبو مروان، عن أبي جعفر عليهما السلام، قال: سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: سعيد بن المسيب أعلم الناس بما تقدمه من الآثار وأفهمهم في زمانه؛ امام باقر عليهما السلام فرمود: شنيدم پدرم علي بن حسين عليهما السلام می فرمود: سعید بن مسیب آگاهترین مردم به آثار گذشته و فهیم ترین مردم زمانش است.»

۳. «و منها: ما رواه الحميري في قرب الإسناد:الجزء ۳، الحديث ۲۵، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: وذكر عند الرضا عليهما السلام القاسم بن محمد خال أبيه و سعيد بن مسیب، فقال عليهما السلام: كانوا على هذا الأمر؛

بَنْيَةَ الْمَدِينَةِ الْمُكَانِيَةِ الْمُكَانِيَةِ الْمُكَانِيَةِ الْمُكَانِيَةِ الْمُكَانِيَةِ

احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: نزد امام رضا علیه السلام ذکر قاسم بن محمد و سعید بن مسیب شد؛ فرمود: این دو براین امر (ولایت) بودند.

۴. «و منها: ما رواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن أحمد، عن إبراهيم بن الحسن، قال: حدثني وهب بن حفص، عن إسحاق بن جرير، قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: كان سعيد بن المسمیب، والقاسم بن محمد بن أبي بكر، وأبو خالد الكابلي من ثقات علي بن الحسين علیه السلام؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابوبکر و ابو خالد کابلی از شخصیت های مورد وثوق علی بن حسین علیه السلام بودند.»

۵. «و منها: ما رواه في المناقب:الجزء ۴، (فصل معجزات علي بن الحسين علیه السلام)، الحديث ۲۶، عن الروضة سأل ليث الخزاعي سعيد بن المسمیب عن إنهاض المدينة؟ قال: نعم شدوا الخيل إلى أساطين مسجد رسول الله علیه السلام، ورأيت الخيل حول القبر، وانتهت المدينة ثلاثة فكنت أنا و علي بن الحسين علیه السلام نأتي قبر النبي علیه السلام فيتكلم علي بن الحسين علیه السلام بكلام لم أقف عليه، فيحال ما بيننا وبين القوم ونصلي ونرى القوم وهم لا يروننا، وقام رجل عليه حلل خضر على فرس محنوف أشهب بيده حربة مع علي بن الحسين علیه السلام فكان إذا أومأ الرجل إلى حرم رسول الله علیه السلام يشير ذلك الفارس بالحربة نحوه فيموت قبل أن يصبه.... الحديث.»^۱

«ليث الخزاعي از سعید بن مسیب خاطرات حمله به مدینة النبی را سؤال کرد. او گفت: بله اسبها را به ستون های مسجد پیامبر علیه السلام بستند. من اسبها را در اطراف قبر دیدم. سه روز مدینه را غارت کردند. من و

علی بن حسین عليه السلام نزد قبر پیامبر صلوات الله عليه وآله وسلام آمدیم. ایشان به کلامی تکلم کرد که من نفهمیدم. پس بین ما و آن قوم حائلی شد و نماز گزاردیم. ما آن قوم را می دیدیم ولی آنها ما را نمی دیدند. مردی را سوار بر اسب دیدم که محافظ امام است. هنگامی که یکی از آنها خواست به حرم رسول خدا عليه السلام تعرض کند، آن اسب سوار با شمشیر به او اشاره کرد. پس قبل از آنکه به او اصابت کند از بین رفت.»

۶. «سعید بن المسیب، سید التابعین، جمع بین الحديث و الفقه، والزهد والعبادة والورع، وسئل الزهري و مكحول: من أفقه من أدركتم؟ فقال: سعيد بن المسیب. وروي عنه أَنَّهُ قال: حججت أربعين حجة، وقيل: إِنَّهُ صلَّى الصبح بوضوء العشاء خمسين سنة. انتهى. و عن تقریب ابن حجر: هو أحد العلماء الأثبات، و الفقهاء الكبار؛ سعید بن مسیب سید تابعین بود که بین حدیث و فقه، زهد، عبادت و ترس از خدا را جمع کرد. از زهri و مكحول سؤال شد: فقيه ترين کسی که شما درک کرده ايد چه کسی بود؟ گفتند: سعید بن مسیب. از او روایت کرده است که گفت: چهل حج به جا آوردم. گفته شده است که او به مدت پنجاه سال نماز صبح را با وضوی عشاء خواند. از کتاب تقریب ابن حجر نقل شده است: او یکی از علمای عادل و فقهای بزرگ است.»^۲

عبادت سعید بن مسیب عبادت با معرفت بوده است؛ زیرا در حوادث در کنار امام سجاد عليه السلام بود و سه امام از او تجلیل کرده اند. پس عبادت او نیز با معرفت بوده است. و گرنه همان است که گفته شده «لو أن عبداً صام دهرا

۱. مامقانی، عبدالله، تنتیح المقال (چاپ جدید)، ج ۳۱، ص ۳۰۷.

۲. عسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۰۵.

قام لیلا و لم یکن بولاية علی فکب علی وجهه فی النار» شرط عبادت، ولایت است. عبادت بدون ولایت عبادتی است که مصاديق متعدد و متفاوتی دارد که دیگر عبادت نیست؛ بلکه همان بت پرستی است. عبادتی که خداوند عزوجل از ما خواسته این گونه است که «انما يتقبل الله من المتقين». امام متقیان نیز علی علیهم السلام بوده و ولایت ایشان شرط عبادت است.

جلسه بیست و چهارم

ادامه بررسی سند روایت ششم

اقوال در مورد سعید بن مسیب نزد خاصه متعارض است.

اشکالات مطرح پیرامون سعید بن مسیب

مرحوم شهید ثانی بر خلاصه الاقوال علامه حلی این چنین ایراد می‌گیرد:

۱. وقال الزین: كيف عنونه الخلاصة في الأول؟ وقد نقل أقواله في تذكرته و منهاجاً بما يخالف الأئمة عليهما السلام وقال المفيد في الأركان: وأما ابن المسمى، فليس يدفع نصبه؛^۱ چگونه ایشان (سعید بن مسیب) را در قسمت اول خلاصه الاقوال آورده است؟ در حالی که اقوال او را که مخالف ائمه علیهم السلام بوده در تذکره و منتهی نقل کرده است.^۲ شیخ مفید در کتاب ارکان فرموده: اما ابن مسیب ناصبی بودنش دفع نمی‌شود.

۲. وما اشتهر عنه من الرغبة عن الصلاة على زين العابدين عليهما السلام قيل له ألا تصلّي على هذا الرجل الصالح من أهل البيت الصالح؟ فقال: صلاة

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۵.

۲. علامه حلی دو کتاب به نامهای مختلف الشیعه والتذکرة دارد. اولی پیرامون مسائل اختلافی بین فقهای شیعه و دویی در حیطه فقه مقارن است.

رکعتین أحب إلی من الصلاة على هذا الرجل الصالح من أهل البيت الصالح. وروي عن مالك أنه كان أباً ضيّاً خارجيّاً، أنچه از او مشهور است این است که از نماز بر امام زین العابدین علیه السلام روی گرداند. به او گفته شد: آیا نماز نمی‌گزاری بر پیکر این مرد صالح از اهل بیت صالح؟ گفت: دو رکعت نماز نزد من محبوب تر از نماز بر این مرد صالح از اهل بیت صالح است. از مالک روایت شده است که او اباً ضيّاً و خارجيّ بود.

٣. «وقال ابن أبي الحديد: وكان سعيد بن المسيب منحرفاً عن علي عليه السلام؛ سعيد بن المسيب از علي عليه السلام منحرف بود.»

٤. «فعن عبد الرحمن بن الأسود، عن أبي داود الهمданى، قال: شهدت سعيد بن المسيب، وأقبل عمر بن علي بن أبي طالب؛ فقال له سعيد: يا ابن أخي! ما أراك تكثر غشيان مسجد رسول الله عليه السلام؟ كما يفعل إخوتك وبنو أعمامك. فقال عمر: يا ابن المسيب! أكلما دخلت المسجد أجيء فأشهدك؟ فقال سعيد: ما أحب أن تغضب، سمعت أباك يقول: إن لي عند الله مقاماً هو خير لبني عبد المطلب مما على الأرض من شيء. فقال عمر: وأنا سمعت أبي يقول: ما من كلمة حكمة في قلب منافق فيخرج من الدنيا إلا يتكلّم بها. فقال سعيد: يا ابن أخي، جعلتنى منافقاً؟ قال: هو ما أقول لك ثم انصرف.»

«عبد الرحمن بن اسود از ابو داود همدانی نقل می‌کند که گفت: نزد سعید بن مسیب بودم که عمر بن علی بن ابی طالب وارد شد.^۲ سعید به او گفت: ای فرزند برادرم، نمی‌بینم بسیار به مسجد پیامبر ﷺ بیایی

١. تستری، قاموس الرجال، ج ٥، ص ١٢٥.

٢. عمر، نامی بود که خلیفه دوم بدون رضایت امام علی علیه السلام بر فرزند ایشان گذاشت.

همان‌گونه برادران و پسرعموهای تو می‌آیند؟ عمر گفت: ای فرزند مسیب، هرگاه مسجد بیایم نزد تواحظر شوم (به اصطلاح اعلام وصول کنم)؟ سعید گفت: دوست نداشتم که عصبانی شوی. از پدرت شنیدم که می‌گفت: به درستی که من نزد خداوند مقامی دارم که از آنچه روی زمین است برای فرزندان عبدالمطلوب بهتر است. عمر گفت: شنیدم پدرم می‌گفت: کلمه حکمتی در قلب منافق نیست مگر قبل از رفتن از دنیا به آن تکلم کند. سعید گفت: مرا منافق قرار دادی؟ گفت: این آن چیزی بود که برای تو گفتم. سپس از او جدا شد.»

جواب از اشکالات

۱. از این روایت نفاق سعید بن مسیب را استفاده کرده‌اند؛ البته خود عمر بن علی محل اشکال و سؤال است.
۲. درباره فتواهای سعید بن مسیب باید بگوییم که از روی تقيه و برای حفظ جانش بوده است. یحیی بن ام طویل فتاوی‌ای بر طبق مذهب اهل سنت می‌داد. حاجاج او را احضار کرد و دستور داد که دست‌ها و پاهای او را قطع کنند؛ اما سعید، جان خود را با فتواهای بر طبق نظر عامه نجات داد.
۳. اینکه از او چنین نقل شده: «دو رکعت نماز در مسجد برای من بهتر از نماز براین مرد صالح از اهل بیت صالح است» گویا تقطیع شده است. اصل آن این‌گونه بوده است:

«و روی عن عبد الرزاق، عن معمر الزهري، عن سعيد بن المسيب و عبد الرزاق عن معمر، عن عليّ بن زيد، قال: قلت لسعيد بن المسيب: إِنَّكَ أَخْبَرْتَنِي أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحَسِينَ لَمْ يَعْلَمْ النَّفْسَ الرَّزِيقَةَ، وَأَنَّكَ لَا تَعْرِفُ لَهُ نَظِيرًا؟ قال: كذلک و ما هو

مجھول، ما أقول فيه؟ والله، ما رئي مثله. قال عليّ بن زيد: فقلت: والله إنّ هذه الحجّة الوكيدة عليك يا سعيد، فلم تصلّ على جنازته؟ فقال: إنّ القوم كانوا لا يخرجون إلى مكة حتّى يخرج عليّ بن الحسين عليهم السلام فخرج، وخرجنا معه ألف راكب، فلما نزل بالسقيا نزل فصلي فسجد سجدة الشكر، فقال فيها:»^۱

«عليّ بن زيد می گوید: به سعید بن مسیب - بعد از اینکه شایعه شد او به تشییع امام زین العابدین علیهم السلام نرفته است - اعتراض کرد. گفتم: خودت به من گفتی که علیّ بن حسین علیهم السلام نفس رکیه است و اینکه تو برای او نظیری نمی شناسی؟ گفت: بله، الان نیز همین رامی گویم. امام شخصیت ناشناخته‌ای نیست. به خدا قسم نظری او را ندیده‌ام. علیّ بن زید گفت: به او گفتم: به خدا قسم این حجت محکم بر تو است ای سعید، پس چرا بر امام نماز نخواندی؟ گفت: مردم به سوی مکه خارج نمی شدند تا اینکه علیّ بن حسین علیهم السلام خارج شود. پس از او خارج می شدند و همراه او هزار راکب حرکت می کردند و در سقیا فرود آمدیم. حضرت فرود آمد و دور گشت نماز گزارد. بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود خود خواند.»

«وفي رواية الزهري عن سعيد بن المسيب، قال: كان القوم لا يخرجون من مكة حتّى يخرج عليّ بن الحسين سيد العابدين عليهم السلام، فخرج و خرجت معه، فنزل في بعض المنازل فصلّى ركعتين، فسبّح في سجوده، فلم يبق شجر ولا مدر إلّا سبّحوا معه! ففزعنا، فرفع رأسه، وقال: يا سعيد، أفزعت؟ قلت: نعم يا ابن رسول الله! فقال: هذا التسبیح الأعظم، حدثني أبي، عن جديّ، عن رسول الله عليه السلام أمه قال: «لاتبقي الذنوب مع هذا التسبیح» فقلت: علّمناه.»^۲

«سعید بن مسیب گفت: مردم از مکه خارج نمی‌شدند تا اینکه علی بن حسین، سیدالعابدین علیه السلام، خارج شود. سپس حضرت خارج شد و من همراه او خارج شدم. در بعضی از منازل دور رکعت نماز گزارد. در سجده تسبیح گفت. درخت و سنگی باقی نماند مگر اینکه همراه او تسبیح می‌کردند. ما ترسیدیم. امام علیه السلام سر برداشت و فرمود: ای سعید، آیا ترسیدی؟ گفتم: بله ای فرزند رسول خدا. فرمود: این تسبیح اعظم است که پدرم از جدم از رسول خدا علیه السلام برای من حدیث کرد که فرمود: با این تسبیح گناهان باقی نمی‌ماند. گفتم: آن را به ما بیاموز.»

«وفي رواية علي بن زيد، عن سعيد بن المسيب: أَنَّهُ سَيَّحٌ فِي سَجْدَةٍ، فَلَمْ يَبْقِ
حَوْلَهُ شَجَرَةٌ وَلَا مَدْرَةٌ إِلَّا سَبَّحَتْ بِتَسْبِيحِهِ، فَفَزَعَتْ مِنْ ذَلِكَ وَأَصْحَابِي! ثُمَّ قَالَ:
يَا سَعِيدًا! إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ جَلَالَهُ - لَمَّا خَلَقَ جَبَرِيلَ علیه السلام أَهْمَمَهُ هَذَا التَّسْبِيحُ، فَسَبَّحَ،
فَسَبَّحَتِ السَّمَاوَاتُ وَمَنْ فِيهَا لِتَسْبِيحِهِ، وَهُوَ أَنْمَى الْأَعْظَمِ الْأَكْبَرِ، يَا سَعِيدًا!
أَخْبَرَنِي أَبِي الْحَسِينِ علیه السلام عَنْ أَيْمَهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ جَبَرِيلَ عَنِ اللَّهِ - جَلَّ
جَلَالَهُ - أَنَّهُ قَالَ: مَا مَنْ عَبْدٌ مِنْ عَبْدِي أَمْنٌ يَوْمَ يَرَى وَصَدَقَ بِكَ فَصَلَّى فِي مَسْجِدِكَ
رَكْعَتِينَ عَلَى خَلَامِ النَّاسِ، إِلَّا غَفَرْتَ لَهُ مَا تَقدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأْخَرَ؛ فَلَمْ أَرْ
شَاهِدَا أَفْضَلَ مَنْ عَلَيَّ بَنِي الحَسِينِ علیه السلام حِيثُ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ؛ فَلَمَّا مَاتَ
شَهَدَتْ جَنَازَتِهِ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ وَأَشْنَى عَلَيْهِ الصَّالِحُ وَالظَّالِحُ، وَانْهَالَتِ النَّاسُ
يَتَبعُونَهُ حَتَّى وَضَعَتِ الْجَنَازَةِ، فَقَلَّتْ: إِنَّ أَدْرَكْتِ الرَّكْعَتَيْنِ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ فَالْيَوْمِ هُوَ،
وَلَمْ يَبْقِ إِلَّا رَجُلٌ وَامْرَأَتُهُ، ثُمَّ خَرَجَا إِلَى الْجَنَازَةِ، وَوَثَبَتْ لَا صَلَّى، فَجَاءَ تَكْبِيرُ مِنْ
السَّمَاءِ، فَأَجَابَهُ تَكْبِيرُ مِنَ الْأَرْضِ، فَفَزَعَتْ وَسَقَطَتْ عَلَى وَجْهِي! فَكَبَّرَ مِنْ
السَّمَاءِ سَبْعَا وَكَبَّرَ مِنْ فِي الْأَرْضِ سَبْعَا! وَصَلَّى عَلَى عَلَيَّ بَنِي الحَسِينِ علیه السلام وَدَخَلَ
النَّاسَ الْمَسْجِدَ، فَلَمْ أَدْرِكْ الرَّكْعَتَيْنِ وَلَا الصَّلَاةَ عَلَى عَلَيَّ بَنِي الحَسِينِ علیه السلام فَقَلَّتْ: يَا
سعِيدًا! لَوْ كَنْتَ أَنَا لَمْ أَخْتُرْ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى عَلَيَّ بَنِي الحَسِينِ علیه السلام إِنَّ هَذَا هُوَ الْخَسْرَانُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المبین! فبکی سعید ثم قال: ما أردت إِلَّا الخير، ليتنی كنت صَلِّیتْ علیْهِ، فاتَّهُ ما رَئِی مثله. والتسبیح هو هذا:

سَبَّحَنَكَ اللَّهُمَّ وَ حَنَانِيْكَ، سَبَّحَنَكَ اللَّهُمَّ وَ تَعَالَیْتَ، سَبَّحَنَكَ اللَّهُمَّ وَ العَزَّ
إِذْرَکَ، سَبَّحَنَكَ اللَّهُمَّ وَ الْعَظَمَةَ رَدَأْوَکَ وَ تَعَالَیْ سَرِبَالَکَ، سَبَّحَنَكَ اللَّهُمَّ وَ
الْكَبْرِيَاءَ سَلْطَانَکَ، سَبَّحَنَكَ مِنْ عَظِيمٍ مَا أَعْظَمْکَ، سَبَّحَنَكَ سَبَّحَتْ فِي الْأَعْلَى،
سَبَّحَنَكَ تَسْمِعْ وَ تَرِی مَا تَحْتَ الشَّرِی، سَبَّحَنَكَ أَنْتَ شَاهِدُ كُلِّ خَبْوَی، سَبَّحَنَكَ
مَوْضِعُ كُلِّ شَکْوَی، سَبَّحَنَكَ حَاضِرُ كُلِّ مَلَأٍ، سَبَّحَنَكَ عَظِيمُ الرِّجَاءِ، سَبَّحَنَكَ
تَرِی مَا فِی قَعْرِ الْمَاءِ، سَبَّحَنَكَ تَسْمِعْ أَنْفَاسَ الْحَیَّاتَانِ فِی قَعْوَرِ الْبَحَارِ، سَبَّحَنَكَ
تَعْلُمُ وَزْنَ الْأَرْضَيْنِ، سَبَّحَنَكَ تَعْلُمُ وَزْنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ، سَبَّحَنَكَ تَعْلُمُ وَزْنَ
الظَّلْمَةِ وَ النُّورِ، سَبَّحَنَكَ تَعْلُمُ وَزْنَ الْفَیْءِ وَ الْهَوَاءِ، سَبَّحَنَكَ تَعْلُمُ وَزْنَ الْرِّیَحِ کَمْ
هِی مِنْ مَثْقَالَ ذَرَّةٍ، سَبَّحَنَكَ قَدْوَسٌ قَدْوَسٌ قَدْوَسٌ، سَبَّحَنَكَ عَجَباً! مِنْ عَرْفَکَ
کِیفْ لَا يَخَافُکَ؟ سَبَّحَنَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ، سَبَّحَنَ اللَّهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ.»^۱

«وَ در روایت علی بن زید از سعید بن مسیب که گفت: امام زین العابدین علیه السلام در سجده اش تسبیح گفت. چیزی باقی نماند مگر اینکه با تسبیح او تسبیح می کرد. پس من و دوستانم ترسیدیم. امام علیه السلام فرمود: ای سعید، چون خداوند جبرئیل را خلق کرد این تسبیح را به او الهام کرد. سپس جبرئیل تسبیح کرد و آسمان ها و آنچه در آسمان ها بود به تسبیح او تسبیح کردند. این تسبیح اسم خداوند اعز و اکبر است. ای سعید، پدرم حسین علیه السلام از پدرش از رسول خدا علیه السلام از جبرئیل مرا خبر داد که خداوند فرمود: هیچ بنده ای از بندگان نیست که به من ایمان آورده و تو را تصدیق کرده و دو رکعت نماز در مسجد تو به دور از مردم بگزارد، مگر اینکه گناهان گذشته و

آینده او را ببینم. من شاهدی برتر از علی بن حسین علیه السلام ندیدم که این حدیث را برايم نقل کرد.

سپس چون وفات یافت نیکوکار و فاجر برای تشییع جنازه او حاضر شدند و صالح و طالح از او تعریف کردند. تشییع عظیمی پشت سر امام صورت گرفت تا اینکه پیکر مبارک بر زمین گذاشته شد. با خود گفت: اگر روزی آن دور گفت رادرک کنم امروز باشد. کسی باقی نماند مگر مرد و زنی که برای تشییع خارج شدند. ایستادم تا نماز بگزارم که ناگاه تکبیری از آسمان آمد که تکبیری از زمین آن را جواب گفت. پس ترسیدم و به صورت افتادم. پس اهل آسمان هفت تکبیر و اهل زمین نیز هفت تکبیر گفته و بر علی بن حسین علیه السلام نماز خواندند. مردم داخل مسجد شدند و من نه دو رکعت نماز را درک کردم و نه نماز بر علی بن حسین علیه السلام را. گفت: سعید اگر من بودم نماز بر علی بن حسین علیه السلام را اختیار می کردم. او گریه کرد و گفت: من جز خیر اراده نکرم. ای کاش بر امام علیه السلام نماز خوانده بودم!...».

از شاخصه های سعید بن مسیب این بود که در زمانی که اموی ها مخالفان را به شدت سرکوب می کردند، بر ضد اموی ها بود. او با سران و ظالمان بنی امية مشکل داشت و چند بار شلاق خورد؛ زیرا با سلیمان، ولید و عبدالله بن زیر بیعت نکرد. دختر او را برای ولید بن عبدالمک خواستگاری کردند، نپذیرفت. او را در زمستان سرد برهنه کرده، آب یخ بر روی او ریخته و شلاقش زدند. او همه آن ظلم ها را تحمل کرد. سعید بی شک شخصیت مجهول القدری بود و حرف هایی که در مقام تضعیف او گفته شده، قابل توجیه است.

پنجمین
دیگر این
دستگاه
برای
آن
برگزینی
می شود

دفاع سعید بن مسیب از امام علی

«و روی الإسکافی فی نقضه علی عثمانیة الجاھظ عن أبي بکر الأصبھانی، قال: کان دعیّ لبّنی امیّة لا یزال یشتم علیّاً فلما کان یوم جمعة و هو یخطب قال: و الله! إن کان النبی علیّاً لیستعمله و إِنَّهُ لیعلم ما هو، و لکنّه کان ختنه. وقد کان سعید بن المسیب نعس، ففتح عینیه ثم قال: ويحکم! ما قال هذا الخبیث؟ رأیت القبر انصدع و رسول الله علیّاً يقول: کذبت يا عدو الله!»^۱

«ابو بکر اصفهانی گفت: حرام زاده‌ای از بنی امیه بود که همیشه علی علیّاً را دشنام می‌داد. روز جمعه‌ای بود و او خطبه می‌خواند. گفت: به خدا قسم اگر پیامبر علیّاً او را به کار می‌گمارد به جهت لیاقت او نبود. می‌دانست او چه کسی است؛ لکن او دامادش بود. سعید بن مسیب چرت زده بود. چشمانش را باز کرد و گفت: وای بر شما! این خبیث چه گفت؟ دیدم قبر شکافته شد و پیامبر علیّاً می‌فرماید: دروغ گفت این دشمن خداوند!»

«و روی مصعب الزییری فی أنسابه: أَنَّهُ أَقَیَّ بْنَ مُسْلِمَ بْنَ عَقبَةَ بَعْدَ قُتْلَةِ مُحَمَّدٍ بْنَ أَبِي جَهْمٍ وَ يَزِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ زَمْعَةَ، لِغَيْرِهِمَا الْبَيْعَةَ عَلَى أَنْ يَكُونَا عَبْدَ ابْنِ لَيْزِيدٍ بْنِ مَعَاوِيَةَ؛ فَعَرَضَ عَلَيْهِ مُسْلِمُ ذَلِكَ، فَقَالَ: لَا أَبْيَعُ عَبْدًا وَ لَا حَرَاءَ فَخَنَقَهُ حَتَّى ثَقَلَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَظَنَّوا أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَأَرْسَلُوهُ فَسَقَطَ؛ ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: لَا وَاللهِ لَا وَاللهِ! فَشَهَدَ مُروانُ وَعُمَرُ بْنُ عَثْمَانَ عَنْ مُسْلِمٍ أَنَّهُ مَجْنُونٌ؛ فَقَالَ: قَدْ طَنَنْتُ ذَلِكَ أَرْسَلُوهُ، فَانْصَرَفَ، فَلَحِقَهُ مُروانُ وَعُمَرُ بْنُ عَثْمَانَ وَقَالَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَلَّمَكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! فَقَالَ: اذْهَبُ إِلَيْكُمَا! أَتَشْهِدُهُ بِالْزُورِ وَأَنَا أَسْعَ وَتَنْفِسَانَ عَلَيْهِ بِالشَّهَادَةِ! وَاللهِ لَا إِلَهَ إِلَّا كُمَا أَبْدَ».»^۲

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۷.

۲. همان.

«مسلم بن عقبه بعد از قتل محمد بن ابی جهم و یزید بن عبد الله بن زمعه به علت اینکه بیعت و اقرار به عبد خالص بودن برای یزید را قبول نکردند، سعید بن مسیب را احضار کرد و ازاو خواست تا بیعت کند. او گفت: بیعت نمی‌کنم نه با عبد نه با حر؛ او را خفه کردند تا اینکه دستانشان سنگین شد. گمان کردند که او مرده است. او را رها کردند و بر زمین افتاد. هنگامی که به هوش آمد گفت: نه به خدا قسم! نه به خدا قسم! مروان و عمرو بن عثمان نزد مسلم شهادت دادند که او دیوانه است. گفت: من نیز گمان کردم دیوانه است. پس او را رها کردند و برگشتند. مروان و عمرو بن عثمان نزد او آمدند و گفتند: خدا را شکر که سالم هستی ابا محمد. گفت: بروید! شهادت دروغ می‌دهید در حالی که من شنیدم؟ آیا من دیوانه بودم؟! نخیر به خدا قسم در عین صحت و سلامت زیر بار بیعت آن‌ها نرفتم. او تا آخر عمر با آن دو صحبت نکرد.»

«روى الطبرى: أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ الْوَلِيدَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ مَسْجِدَ الْمَدِينَةِ مَا تَرَكَ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا، وَبَقِيَ سَعِيدٌ مَا يَجْتَرَى أَحَدٌ مِّنَ الْحَرِسِ أَنْ يَخْرُجَهُ، فَقَيلَ لَهُ: لَوْ قَوْتَ؟ قَالَ: وَاللَّهِ! لَا أَقُولُ حَتَّى يَأْتِي الْوَقْتُ الَّذِي كُنْتُ أَقْوَمُ فِيهِ. قَيْلَ: فَلُو سَلَّمْتَ عَلَى الْخَلِيفَةِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ! لَا أَقُولُ إِلَيْهِ. قَالَ عَمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ: فَجَعَلْتَ أَعْدَلَ بِالْوَلِيدِ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ رَجَاءً أَنْ لَا يَرَى سَعِيدًا حَتَّى يَقُومَ، فَحَانَتْ مِنْهُ نَظَرَةٌ إِلَى الْقَبْلَةِ، فَقَالَ: مَنْ ذَلِكَ الْجَالِسُ أَهُوَ الشَّيْخُ سَعِيدُ بْنُ الْمَسِيَّ؟ فَجَعَلَ عَمَرُ يَقُولُ: نَعَمْ وَمِنْ حَالِهِ وَمِنْ حَالِهِ وَلَوْ عَلِمْ بِمَا كَانَ لَقَامَ فَسَلَّمَ وَهُوَ ضَعِيفُ الْبَصَرِ. قَالَ الْوَلِيدُ: قَدْ عَلِمْتَ حَالَهُ وَنَحْنُ نَأْتِيهِ فَنَسْلَمُ عَلَيْهِ؛ فَدارَ فِي الْمَسْجِدِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى الْقَبْرِ، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: كَيْفَ أَنْتَ أَهُوَ الشَّيْخُ. فَوَاللَّهِ! مَا تَحْرِكُ سَعِيدَ وَلَا قَامَ، فَقَالَ: بَخِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ. قَالَ عَمَرٌ: فَانْصَرِفْ الْوَلِيدُ وَهُوَ يَقُولُ: هَذَا بَقِيَّةٌ

الناس! فقلت: أجل.^۱

«هنگامی که ولید بن عبدالمملک وارد مسجد مدینه شد، مسجد را خلوت کردند. همه آنجا را ترک کردند و تنها سعید باقی ماند. احدی از نگهبانان جرئت نکرد او را بیرون کند. به او گفته شد: خواهش می‌کنم بیرون بروید. گفت: به خدا قسم برنمی‌خیزم تا برنامه ام تمام شود. گفته شد: پس بر خلیفه سلام بده. گفت: به خدا قسم سلام نمی‌گویم. عمر بن عبد العزیز گفت: پس طریق ولید را در ناحیه دیگری از مسجد قرار دادم به امید اینکه او سعید را نبینند. او نگاهی به سمت قبله انداخت و گفت: آنکه نشسته کیست؟ آیا سعید بن مسیب است؟ عمر گفت: بله و چنین و چنان است. اگر می‌دانست شما اینجا هستید بلند می‌شد و سلام می‌داد. چشمانش کم سو است. ولید گفت: حال او را دانستیم، ما نزد او می‌رویم و بر او سلام می‌دهیم. پس وارد مسجد شد تا اینکه نزد قبر ایستاد. سپس رو به سعید کرد و گفت: ای شیخ، حالت چطور است؟ به خدا قسم سعید نه حرکتی کرد نه ایستاد. گفت: به خیر و خدا راشکر. عمر گفت: ولید برگشت و می‌گفت: این بقیه مردم است. گفتم: بله همینظر است.

«وروی الحلیة أَنَّ عبدَ الْمَلِكَ خَطَبَ إِلَى سَعِيدٍ بْنَهُ الْوَلِيدِ حِينَ وَلَّهُ الْعَهْدُ، فَأَبَى أَنْ يَرْوِجَهُ، فَلَمْ يَزِلْ عبدُ الْمَلِكَ يَحْتَالُ عَلَيْهِ حَتَّى ضَرَبَ مائِنَةً سَوْطًا فِي يَوْمٍ بَارِدٍ وَصَبَّ عَلَيْهِ جَرَّةً مَاءً وَأَلْبَسَهُ جَبَّةً صَوْفًا؛^۲ عبدالمملک دختر سعید را برای فرزندش ولید خواستگاری کرد. سعید قبول نکرد. عبدالمملک دستور داد به او صد ضربه شلاق در روز سرد بزنند و کوزه‌ای آب سرد بر او بزیند.»

۱. همان.

۲. همان.

«و روی عن کثیر بن المطلب أَتَهُ تَوْفِيقٌ أَهْلَهُ، فَقَالَ لَهُ سَعِيدٌ: هَلْ اسْتَحْدَثُ امْرَأَةً؟ فَقَالَ لَهُ: وَمَنْ يَزْوَجْنِي وَمَا أَمْلِكُ إِلَّا دَرْهَمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً؟ فَقَالَ: أَنَا [إِلَى أَنْ قَالَ] جَاءَ سَعِيدٌ فِي لَيْلَةٍ إِلَى بَابِهِ، وَقَالَ: كَنْتُ رِجْلًا عَزِيزًا وَتَزَوَّجْتُ، فَكَرْهْتُ أَنْ تَبِيتِ الْلَّيْلَةَ وَهُدْكُ، فَإِذَا هِيَ قَائِمَةُ مِنْ خَلْفِهِ. ثُمَّ أَخْذَ بِيَدِهِ فَدَفَعَهَا بِالْبَابِ، وَرَدَّ الْبَابَ، فَسَقَطَتِ الْمَرْأَةُ مِنَ الْحَيَاةِ. قَالَ: وَبَنْتَهُ مِنْ أَجْلِ النِّسَاءِ وَأَحْفَظَ النَّاسَ لِكِتَابِ اللَّهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِسَيِّدِ الرِّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَعْرَفُهُمْ بِحَقِّ الزَّوْجِ. وَوَجَهَ إِلَيْهِ بِعِشْرِينِ أَلْفِ دَرْهَمٍ.»^۱

از کثیرین مطلب روایت شده است که همسرش فوت شد. سعید به او گفت: آیا زنی اختیار کردی؟ گفت: چه کسی برای ازدواج من قدمی برمی دارد، در حالی که جز دو یا سه درهم ندارم؟ گفت: من. گوید: سعید شبی در خانه او رفت و گفت: تو مردی عزب بودی و ازدواج کردی؛ من کراحت دارم که شبی را تنها باشی و دخترش پشت سرا او بود. دست دخترش را گرفت و به او تحویل داد. پس زن از حیا خجالت کشید. گفت: دختر او از زیباترین زنان و حافظ کتاب خدا و داناترین مردم به سنت رسول خدا علیه السلام و آگاه‌ترین مردم به حق زوج بود. بیست هزار درهم نیز به او داد.

این مطالب دلالت بر توثیق سعید بن مسیب دارد.

بَلَى

بَلَى

بَلَى

بَلَى

بَلَى

بَلَى

بَلَى

بَلَى

جلسه بيست و پنجم

ادامه برسی سند روایت ششم

بیشترین رؤایت آمده در بحث از این فهرست

مرحوم تستری می فرماید: «و كان جابر بن الأسود بالمدينة، قد دعاه إلى البيعة لابن الزبير فأبى، فضربه ستّين سوطاً. و ضربه هشام بن إسماعيل أيضاً ستّين سوطاً، و طاف بالمدينة في تبان من شعر، و ذلك أنه دعاه إليه البيعة للوليد و سليمان بالعهد، فلم يفعل. و كان جدّه حزن أتى النبي ﷺ فقال له: أنت سهل، قال: بل أنا حزن - ثالثاً - قال: فأنت حزن. قال سعيد: فما زلنا نعرف تلك الحزونة فينا. ولم يزل سعيد مهاجرًا لأبيه، ولم يكلّمه حتى مات. و روى كاتب الواقدي في طبقاته: إنّ سعيداً كان يفتى وأصحاب النبي ﷺ حيّ. و عن الزهري: كان لسعيد عند الناس قدر عظيم لخصاله: ورع يابس، و نزاهة، و كلام بحقّ عند السلطان و غيره، و مجانية السلطان، و علم لا يشاكله علم أحد. و روى أنّه كان أحد الفقهاء السبعة، و باقيهم: أبو بكر بن عبد الرحمن، و عروة بن الزبير، و عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، و القاسم بن محمد، و خارجة بن زيد، و سليمان بن يسار. قال: و يقال له: فقيه الفقهاء». ^۱

«جابر بن اسود در مدینه بود، جابر او (سعید بن مسیب) را برای بیعت با ابن زییر فراخواند و وی نپذیرفت. پس شصت شلاق به او زد. هشام بن اسماعیل نیز شخصت ضربه شلاق به او زد و او را با شلواری از جنس مو در شهر گردانند؛ زیرا او را به بیعت ولید و ولایتعهد سلیمان فرا خواندند و او نپذیرفت. جد او حزن نزد پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت به او فرمود: تو سهل هستی؟ گفت: بلکه من حزن هستم. سه مرتبه فرمود: پس تو حزن هستی. سعید گفت: آن حزونه را در بینمان نمی‌شناسیم. سعید نزد پدرش نرفت و با او تکلم نکرد تا وفات یافت. زهری گوید: سعید نزد مردم به جهت ویژگی هایی جایگاه والایی داشت؛ از جمله: ورع، پاکی، کلام حق نزد سلطان و غیرسلطان و دوری از هم نشینی با سلطان. مقام علمی ای داشت که کسی به او نمی‌رسید. نسبت به او گفته می‌شد: فقیه فقهها».

سپس مرحوم تستری می‌فرماید: «الرجل جلیل... و امّا تشکیک الزین و بعض آخر: فلاثر له - بعد اتفاق ائمّة الرجال وأخبار ائمّة أهل البيت علیهم السلام على جلاله؛ این شخص بزرگ است. اما تشکیک شهید ثانی وبعضی دیگر بعد از اتفاق بزرگان رجال و اخبار ائمه اهل بیت علیهم السلام بر جلالت او، اثری ندارد.»

مرحوم مامقانی نیز به تفصیل درباره سعید بن مسیب بحث می‌کند و می‌فرماید: «فتلخص ممّا ذکرنا كله أنّ سعید بن المیّب إمامی بشهادة الرضا علیهم السلام بذلك، ثقة بشهادة الصادق علیهم السلام بانه من ثقات جدّه السجّاد و الكاظم علیهم السلام بعدّه إیّاه من حواریّه، وهو تقی مسموع الدّعاء، كما يكشف عنه استجابة دعائه لإنسانه الله تعالى طارقاً إیّاه، وعذر الفاضل الجزائري

پنجمین
دیگر
آنچه
پنهان
آنچه
پنهان
آنچه
آنچه
آنچه
آنچه

رحمه الله في عدّه إيات في القسم الرابع في الضعفاء واضح عند من ألف طريقته، و درى بمسلكه. و قول الفاضل المجلسي رحمه الله في الوجيزه: إنه مختلف فيه... حرف العاجز، و إلا لمجتهد يلزمـه الفحص والجزم بما ترجـح في نظره.

لكن بعد ذلك كله لا يخفـى عليك: إنـا لا نعتمد من روایات سعید بن المسیب إلـا على ما كان من طرقنا خاصة دون ما كان من طريق العـامة، و لذلك لما ظهرـ لنا بالتـتبع البـالـغ من ابـتنـاء مـذهبـ العـامـةـ من بـدوـ الأمـرـ على جـعلـ الأخـبارـ وـ آثارـ الكـذـبـ، وـ الـاخـلـاقـ علىـ أكـثـرـهاـ الـأـئـحةـ. مثلـ ما روـواـ عنـ النـبـيـ عـلـيـهـ السـلـطـةـ الـكـرـيمـةـ مـنـ أـنـ أـبـاـ بـكـرـ وـ عـمـرـ سـيـدـاـ كـهـولـ أـهـلـ الجـنـةـ، فـإـنـ النـقـيدـ الـبـصـيرـ يـجـدـ أـنـهـ مـنـ الـمـجـعـولـاتـ؛ ضـرـورةـ أـنـ مـنـ ضـرـورـيـاتـ الـدـينـ الـمـتـوـاتـرـ بـهـ الـأـخـبـارـ عنـ الصـادـقـ الـأـمـيـنـ: (إـنـ أـهـلـ الجـنـةـ جـرـدـ مـرـدـ لـيـسـ فـيـهـمـ كـهـلـ وـ لـاـ شـيـخـ)، وـ إـلـاـ لـقـالـ عـلـيـهـ السـلـطـةـ الـكـرـيمـةـ فـيـ حـقـ الـحـسـنـيـنـ عـلـيـهـمـ السـلـطـةـ: إـنـهـمـ سـيـدـاـ كـهـولـ أوـ شـيـوخـ أـهـلـ الجـنـةـ، لـأـنـهـمـ حـيـنـ الـفـوـتـ كـانـاـ بـعـدـ سـنـ الـكـهـولةـ وـ فـيـ سـنـ الشـيـخـوـخـةـ، وـ إـنـمـاـ عـبـرـ عـنـهـمـ بـسـيـديـ شـيـابـ أـهـلـ الجـنـةـ؛ لـأـنـهـمـ كـلـهـمـ شـيـابـ، وـ الـمـرـادـ بـهـ مـقـابـلـ الشـابـاتـ، وـ حـيـثـ إـنـ عـادـتـهـمـ اـخـلـاقـ الـأـخـبـارـ، وـ وـجـدـواـ سـعـیدـ بـنـ الـمـسـیـبـ مـفـتـیـاـ عـلـیـ مـذـهـبـهـ، وـ زـعـمـواـ کـوـنـهـ مـنـهـمـ، وـ وـجـدـوـهـ مـعـرـوفـاـ بـالتـقـوـیـ وـ الـعـبـادـةـ وـ الـورـعـ وـ الـزـهـادـةـ، اـخـتـلـقـواـ عـنـهـ أـخـبـارـاـ فـیـ أـصـوـلـهـمـ وـ فـروـعـهـمـ، لـمـ يـنـطـقـ بـشـيءـ مـنـهـاـ لـسـانـهـ، وـ لـمـ يـعـ قـلـبـهـ، وـ لـمـ تـسـتـحـضـرـهـ رـوـحـهـ. وـ قـدـ بـالـغـنـاـ فـیـ التـبـعـ فـیـ الـأـخـبـارـ الـمـرـوـيـةـ عـنـهـ فـوـجـدـنـاـ أـكـثـرـهـاـ مـنـ هـذـاـ الـقـبـيلـ، وـ لـذـاـ لـيـقـنـىـ لـمـوـحـدـ لـاـ يـدـيـنـ اللـهـ تـعـالـىـ بـالـهـوـىـ - وـ ثـوـقـ بـالـأـخـبـارـ الـمـرـوـيـةـ عـنـهـ مـنـ طـرـقـ الـعـامـةـ).^۱

«از آنچه ذکر کردیم استفاده می شود که سعید بن مسیب امامی (شیعه)

است؛ به خاطر شهادت امام رضا علیه السلام به آن. همچنین او ثقه است؛ به دلیل شهادت امام صادق علیه السلام به اینکه او از ثقات جدش امام سجاد علیه السلام بود. همچنین به شهادت امام کاظم علیه السلام به اینکه او را از حواریون امام سجاد علیه السلام شمرد.^۱ او شخصی باتقوا و مستجاب الدعوه بوده است. همان‌گونه که دعای او در مورد طارق اجابت شد که خداوند یاد او را از طارق فراموش کند. عذر فاضل جزائری در اینکه او را در قسم چهارم از ضعفا قرار داده، نزد کسی که مبنا و مسلک ایشان را بداند، روشن است. قول فاضل مجلسی در وجیزه‌مبنی بر اینکه او مورد اختلاف است، حرفه عاجز است. مگرنه بر مجتهد لازم است که فحص کند و جزم پیدا کند به آنچه در نظرش رجحان دارد؟^۲

لکن پس از همه این مطالب پنهان نماند که ماتنها بر روایاتی از سعید بن مسیب اعتماد می‌کنیم که از طریق خاصه نقل شده باشد و بر روایاتی که از طرق عامه نقل شده اعتماد نمی‌کنیم؛ زیرا برای ما به تبع بسیار ظاهر شده است که ابتدای مذهب عامه از همان شروع کار بر جعل اخبار و آثار کذب و اختلاق بود؛ مانند: آنچه از پیامبر علیه السلام روایت کرده‌اند که ابوبکر و عمر سید شیوخ اهل بہشت هستند. پس انسان نقاد و بصیر می‌باشد که این کلام از مجموعات است؛ زیرا از ضروریات متواتر دین که

۱. در بحث اصحاب بیان کردیم که وجه اینکه به بعضی از اصحاب، حواری می‌گفتندیا به جهت این بود که لباس‌های مردم را می‌شستند، یا به این دلیل بود که با رفته‌ها، کردارها و گفتارهای ایشان مردم را از گناهان پاک می‌کردند.

۲. این کلام مرحوم مامقانی نسبت به علامه در حالی است که خود ایشان سیزده هزار نفر را نام می‌برد و می‌فرماید: مجھول، مجھول نیز از نظر ایشان طبق بیان آقا بزرگ تهرانی به این معنا است که به نتیجه نرسیده‌اند.

روایاتی از پیامبر ﷺ نیز در آن باره وجود دارد، این است که اهل بهشت جوان هستند و در بین آن‌ها پیر و کهنسال نیست. و گرنه پیامبر ﷺ در حق حسنین عليهم السلام می‌فرمود: آن دو سید کهنسالان و پیران اهل بهشت هستند؛ زیرا حسنین عليهم السلام هنگام وفات بعد از سن کهولت بودند. از همین رو اینکه پیامبر ﷺ از آن دو به سید جوانان اهل بهشت تعبیر کرد؛ زیرا اهل بهشت همگی جوان هستند. مقصود از آن مقابله شباب است.

همچنین چون عادت عامه بر اختلاق اخبار بود و از طرفی نیز سعید بن مسیب را فتواده‌نده بر طبق مذهب خودشان یافتند، گمان کردند که او از آن‌ها است و او را شخصی بانتقا و اهل عبادت و ورع و زهد یافتند. از او روایاتی را در اصول و فروعشان جعل کردند که زبان سعید به چیزی از آن‌ها گویا نشد و روحش خبر نداشت. ما نهایت تبع پیرامون روایاتی که از او نقل کرده‌اند را انجام دادیم؛ به این نتیجه رسیدیم که اکثر روایات او از این قبیل است. بنابراین برای موحد دلیلی برای اعتماد به روایات او که از طرق عامه است، باقی نمی‌ماند».

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید: «لا يخفى على من درس ما ذكر في ترجمة سعيد بن المسيب، وتأمل في الجو الخانق الذي عاشه، والضغط و التشريد الذي مارسه الحكم الأموي على أهل البيت الطاهر عليهم السلام وعلى شيعتهم الأبرار، خصوصاً بعد صلح الإمام الحسن عليه السلام، واشتداده بعد فاجعة الطف... ووقف على ما قامت به الأيدي الأثيمة من جلاوة الأمويين - كزياد بن أبيه، والحجاج بن يوسف الزنديق... ونظرائهم - من القتل والتشريد لأولياء الله تعالى، وعباده الصالحين من أهل البيت النبوى عليهم السلام وشيعتهم الأخيار، حتى بلغ بهم الحال إلى لعنهم، وإحراق بعضهم، وبراءة الذمة منهم، وتتبعهم تحت كل حجر ومدر، و حتى اضطر

أئمه الهدى عليهم السلام في بعض الموارد الواقعـة في شيعتهم، ولعنـهم والإعلـان بتنقيصـهم، بل التـبـري منـهم... كل ذـلك إبقاء على مـهجـتهم، وحفظـا لهم من أعدـائهم... والمـترـجم عـاش تلك الفـترة الزـمنـية الخـانـقة، واقتـدى بإمام زـمانـه السـجـاد عليـهـما السلام في التـقـيـة، وعـدم التـظـاهـر بالـتشـيـع...»^۱

«برـکـسـی کـه شـرـح حـال سـعـیدـبـن مـسـیـب رـا مـطـالـعـه و در جـو اخـتـنـاقـی کـه او زـندـگـی کـرـدـه و فـشـارـی کـه حـکـومـت اـمـوـی بـرـاـهـلـیـت عليـهمـالـامـالـمـكـنـونـاـتـ و شـیـعـیـان آـنـهـا بـهـخـصـوص بـعـد اـزـصـلـحـ اـمـامـ حـسـنـ عليـهـما السلام و شـدـتـ آـنـ بـعـد اـزـفـاجـعـه طـفـ دـاشـتـنـدـ، تـأـمـلـ کـنـدـ و آـگـاهـی پـیـداـکـنـدـ بـرـشـکـنـجـهـهـایـی کـه ظـالـمـانـ اـمـوـی مـانـنـدـ زـیـادـبـنـ اـبـیـهـ و حـجـاجـبـنـ یـوسـفـ زـنـدـیـقـ دـاشـتـنـدـ و مـانـنـدـ آـنـ اـزـ قـتـلـ و تـبـیـعـدـ اـولـیـاـیـ خـدـاـ و بـنـدـگـانـ صـالـحـ اـزـ اـهـلـ بـیـتـ نـبـوتـ عليـهمـالـامـالـمـكـنـونـاـتـ و شـیـعـیـان آـنـانـ تـاـ آـنـجـاـکـهـ بـعـضـیـ رـاـلـعـنـ و بـعـضـیـ رـاـآـتـشـ مـیـزـنـدـ و بـرـائـتـ ذـمـهـ اـزـ آـنـانـ و جـسـتـ وـجوـیـ آـنـهـاـ درـ هـرـ کـجـاـ تـاـ جـایـیـ کـهـ اـئـمـهـ عليـهمـالـامـالـمـكـنـونـاـتـ نـاـچـارـ بـهـ مـوـضـعـگـیرـیـ درـ بـرـابـرـ بـعـضـیـ اـزـ شـیـعـیـانـ و لـعـنـ آـنـهـاـ و بـیـانـ تـنـقـیـصـ یـاـ تـبـرـیـ اـزـ آـنـهـاـ شـدـنـدـ و هـمـهـ اـینـهـاـ بـهـ جـهـتـ بـقـایـ جـانـ شـیـعـهـ و حـفـظـ آـنـهـاـ اـزـ دـشـمـنـانـ بـودـ...ـ و اـیـشـانـ درـ آـنـ زـمانـ اـخـتـنـاقـ زـنـدـگـیـ کـرـدـ و بـهـ اـمـامـ زـمانـشـ اـمـامـ سـجـادـ عليـهـما السلام درـ پـنـهـانـ وـتـقـیـهـ وـعـدـمـ تـظـاهـرـ بـهـ تـشـیـعـ اـقـتـدـاـ کـرـدـ.»

پـسـ هـیـچـ شـکـیـ درـ جـلـالـتـ وـثـاقـتـ سـعـیدـبـنـ مـسـیـبـ نـیـسـتـ. روـایـاتـ اوـ اـزـ طـرـقـ خـاصـهـ مـقـبـولـ اـسـتـ؛ اـمـاـ عـامـهـ بـهـ جـهـتـ جـایـگـاهـ اـیـشـانـ روـایـاتـیـ رـاـ بـهـ نـامـ اوـ جـعـلـ مـیـ کـرـدـنـدـ. اـزـ هـمـیـنـ روـ طـبـقـ فـرـمـایـشـ مـرـحـومـ مـاـمـقـانـیـ بـسـیـارـیـ اـزـ روـایـاتـ اوـ مـحـلـ تـأـمـلـ وـعـدـمـ قـبـولـ اـسـتـ؛ مـگـرـ درـ مـوـارـدـ نـادـرـ.

بـهـ اـنـهـاـ اـنـدـهـشـهـ اـنـدـهـشـهـ اـنـدـهـشـهـ اـنـدـهـشـهـ اـنـدـهـشـهـ

جلسه بیست و ششم

روایت هفتم

«حدثنا أبو عمرو البصري عن ابن هليعة عن عبد الوهاب بن حسين عن محمد بن ثابت عن أبيه عن الحارث عن ابن مسعود رضي الله عنه قال: إذا ظهر الترك والخزر بالجزيرة وأذربيجان، والروم بالعمق وأطرافها، قاتل الروم رجل من قيس من أهل قنسرين، والسفياني بالعراق يقاتل أهل المشرق، وقد اشتغل كل ناحية بعدو، فإذا قاتلهم أربعين يوماً ولم يأتيه مدد، صالح الروم على أن لا يؤدى أحد الفريقين إلى صاحبه شيئاً».^۱

«ابن مسعود گفت: هنگامی که ترک و خزر به جزیره (موصل) و آذربایجان و روم به عمق^۲ و اطراف آن ظاهر شوند، روم با مردی از قيس از اهل قنسرين (از مناطق سوریه) جنگ کند. سفیانی در عراق با اهل مشرق (خراسان) بجنگد.^۳ هر ناحیه‌ای به دشمنی مشغول است. پس هنگامی که سفیانی

۱. ابن حماد، *الفتنه*، ص ۱۴۶.

۲. گفته شده منطقه‌ای در حلب است؛ ممکن است منظور از آن اعماق شام باشد که بخشی از آن حلب بوده و شامل فلسطین نیز می‌شود.

۳. محدوده عملکرد و حرکت سفیانی جهانی نیست؛ بلکه قلمرو او محدود به شام و عراق و مدینه و جنوب ایران (اصطخر یا همان مرودشت امروزی) است.

چهل روز با آن‌ها بجنگد و کمکی نیاید، با رومی‌ها قراردادی می‌بندد که
چیزی از یکدیگر نگیرند.»
عامة مرفوعات صحابه را از پیامبر اکرم ﷺ می‌دانند.

منابع روایت

1. فتن ابن حماد، ص ۲۲۲.
2. معجم الاحادیث الامام المهدی رض، ج ۲، ص ۱۰۹.

طبق تتبیعی که ما داشتیم این روایت را جز ابن حماد احدی از شیعه یا سنی نقل نکرده است. یکی از اقدامات با ارزش مرحوم نجفی کتاب تعلیق احراق الحق بود که قریب چهل جلد است. وی به احترام شهید قاضی نورالله این کتاب را به عنوان تعلیق بر کتاب ایشان قرار داد. مرحوم نجفی نیز این روایت را نقل نکرده است. طبق نظر بعضی از علماء همین عدم نقل برای ضعف اعتبار این نص کافی است؛ زیرا نمی‌شود گفت این روایت را ندیده‌اند. بنابراین همین مقدار کفایت می‌کند که بگوییم این روایت علیل است.

بررسی سند روایت

«حدثنا أبو عمرو البصري عن ابن لهيعة عن عبد الوهاب بن حسين عن محمد بن ثابت عن أبيه عن الحارث عن ابن مسعود رضي الله عنه قال:...»
سند این روایت اشکال دارد.

عبدالله بن مسعود

ایشان از نظر اهل سنت جزو صحابه بوده و روایات اصحاب نزد عامه

بیان مفهوم احراق الحق

مقبول است. اما از نظر ما مختلف فیه است. مرحوم خویی او را به استناد کلام ابن شاذان (والی القوم و لم یبایع علیا) قبول ندارد.^۱ فقه او نیز منحصر به خودش است و ائمه علیهم السلام نیز او را رد کرده‌اند. اما در مقابل، افرادی مانند مامقانی و تستری او را قبول دارند.

حارث

حاشی که از ابن مسعود نقل می‌کند مشترک بین دو نفر است:

حارث بن اسود و حارث بن عبدالله اعور همدانی. اگر اولی باشد، می‌گویند جلیل القدر و رفیع المنزله و ثقه بوده است.^۲ اگر دومی باشد، عامه او را قبول ندارند. شعبی می‌گوید: «صاحب کتب و کذاب... و کان ابن مهدی^۳ قد ترک حدیث الحارث.» ابوزرعه درباره او گفته است: «لا يتحجّج بحدیثه.» از نسائی دو قول در مورد او نقل شده است: «ليس بقوى» و «ليس به بأس.» پس حارث بین ثقه و ضعیف است. البته از نظر ما معتبر است.^۴

عبدالوهاب بن حسین

حاکم در کتاب احوال حدیثی از عبدالوهاب بن حسین نقل کرده و گفته است: «آخر جتہ تعجیبا؛ به عنوان یک چیز شگفت نقل کرده‌ام.» وی در

۱. خویی، ابوالقاسم، رجال الحديث، ج ۵، ص ۳۲۲.

۲. مزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۵.

۳. ابن مهدی، عدل یحییی بن سعید قطان است. این دو شاگرد شعبه بن حجاج بودند و او نیز پدر علم رجال در عراق است.

۴. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۸، ص ۴۵.

لسان المیزان گفته است: «او مجھول است».^۱ حاکم این حرف را از ذهبی در تلخیص نقل می‌کند.

محمد بن ثابت

محمد بن ثابت مشترک است؛ اگر بنانی باشد ضعیف است (ليس بشيء، منكر الحديث).^۲ بخاری گفته: «فیه نظر».^۳ اگر العبدی باشد (ليس بشيء).^۴ پس محمد بن ثابت مشترک است بین ضعیف و مجھول.

ابو عمر وبصری

او همان عبید بن عقیل، متوفای دویست و هفت هجری است. وی از نظر ابن حبان، ابوحاتم و آجری معتبر است.^۵

عامه به کتاب ابن حماد اشکال می‌کنند. از نظر ما ابن حماد و کتابش، هیچ کدام معتبر نیستند. علامه مجلسی در تمام کتاب بحار الانوار به خصوص در مجلدات مخصوص به امام عصر^{علیه السلام} چیزی از فتن ابن حماد نقل نکرده و نامی نیز از آن نبرده است. فقط در دو جا از شیخ طوسی سندی را نقل می‌کند که فتن ابن حماد در سند شیخ آمده است، نه اینکه چیزی نقل کند.

پیش از اینکه بخواهیم یاد کنیم که این مقاله در مورد این مسئله می‌باشد

۱. لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. مزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال، ج ۱۶، ص ۱۵۱.

۳. این تعبیر بخاری، بدترین نوع ضعیف او است.

۴. همان، ص ۱۵۷.

۵. ابن حجر، عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۷۰.

ابن لهیعه

جرجانی در کتاب الكامل فی الضعفاء در مورد ابن لهیعه می‌گوید: «عبد الله بن لهیعه بن عقبة أبو عبد الرحمن الحضرمی ويقال الغافقی مصری قاضیها. حدثنا محمد بن علی السکری، حدثنا عثمان بن سعید، قلت لیحیی بن معین: كيف رواية بن لهیعه عن أبي الزبیر عن جابر قال ابن لهیعه ضعیف الحديث. قال عثمان. و فی موضع آخر بن لهیعه كيف حدیثه عندك قال ضعیف. حدثنا ابن حماد حدثنا معاویة عن یحیی قال: عبد الله بن لهیعه بن عقبة الحضرمی ضعیف. حدثنا ابن أبي بکر حدثنا عباس عن یحیی قال: ابن لهیعه لا يحتج بحدیثه. حدثنا ابن حماد حدثنی صالح بن احمد حدثنا علی بن المدینی سمعت یحیی بن سعید يقول: قال لی بشر بن السری: لو رأیت ابن لهیعه لم تتحمل عنه حرفا. یحیی بن سعید قطان (یحیی بن سعید قطب در علم رجال است) عن یحیی بن سعید قال: كان لا يراه شيئاً و قال ابن بکیر احترق منزل بن لهیعه و كتبه في سنة سبعين و مئة و ذكر عند یحیی احتراق كتب بن لهیعه فقال هو ضعیف قبل أن تحرق و بعد ما احترق.»^۱

«عبد الله بن لهیعه بن عقبة، ابو عبد الرحمن حضرمی و گفته شده غافقی مصری، قاضی مصر بود. عثمان بن سعید گوید به یحیی بن معین گفت: روایت ابن لهیعه از ابو زبیر از جابر چگونه است؟ گفت: ابن لهیعه ضعیف الحديث است. همچنین در جای دیگر سؤال کرد حدیث ابن لهیعه نزد تو چگونه است؟ گفت: ضعیف. یحیی گفت: به حدیث ابن لهیعه احتجاج نمی‌شود. علی بن مدینی گفت: شنیدم یحیی بن سعید

می‌گفت: بشربن سری به من گفت: اگر ابن لهیعه را دیده بودی از او حرفی را روایت نمی‌کردی. ابن بکیر گفت: منزل و کتب ابن لهیعه در سال ۱۷۰ آتش گرفت. نزد یحیی آتش‌گرفتن کتب ابن لهیعه را گفتند، گفت: او ضعیف بود قبل از احتراق و بعد از احتراق.»

پرسش از استاد:

با توجه به ردی که عامه نسبت به او دارند، آیا ممکن است او شیعه بوده باشد؟

پاسخ استاد:

اگر شیعه بود در کتب ما نامی از او برده می‌شد. شواهدی وجود دارد که ایشان متمایل بوده است. در شرح حال حی بن عبد الله مصری چنین نقل شده است: «أنا أبو يعلى، أنا كامل بن طلحة، ثنا ابن لهیعه، ثنا حیی بن عبد الله، عن أبي عبد الرحمن الجبلي، عن عبد الله بن عمرو: أن رسول الله ﷺ قال في مرضه: ادعوا الي أخي، فدعوا له أبا بكر، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا الي أخي، فدعوا له عمر، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا الي أخي، فدعوا له عثمان، فأعرض عنه، ثم قال: ادعوا الي أخي، فدعني له علي بن أبي طالب عليه السلام، فستره بثوب، وانكب عليه، فلما خرج من عنده، قيل له: ما قال، قال: علمني ألف باب يفتح كل باب ألف باب.»^۱

«ابن لهیعه از حی بن عبد الله از ابو عبد الرحمن حبلى از عبد الله بن عمرو چنین نقل می‌کند: پیامبر ﷺ در بستر بیماری فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید. پس ابو بکر را فراخواندند. پیامبر ﷺ روبرو گردانند. سپس فرمودند:

پیامبر ﷺ در بستر بیماری فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید.

پیامبر ﷺ روبرو گردانند.

برادرم را به نزد من بخوانید. پس عمر را فراخواندند. رسول خدا صلی الله علیہ و آله و سلم روبرگرداندند. سپس فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید. پس عثمان را فراخواندند. پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم روبرگرداندند. سپس فرمودند: برادرم را به نزد من بخوانید. پس علی بن ابی طالب صلی الله علیہ و آله و سلم به نزد پیامبر فراخوانده شد. پس او را با ملافه پوشاند و نزد خودش قرار داد. پس چون علی صلی الله علیہ و آله و سلم از نزد پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم خارج شد، به او گفته شد: پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم به شما چه فرمود؟ فرمود: هزار باب علم به من تعلیم داد که از هر بابی هزار باب علم دیگر باز شود.»

ابن عدی می‌گوید: «و هذا هو حديث منكر، ولعل البلاء فيه من ابن لهيـعـةـ، فـانـهـ شـدـيـدـ الـافـراـطـ فـيـ التـشـيـعـ، وـ قدـ تـكـلـمـ فـيـهـ الأـئـمـةـ، وـ نـسـبـوـهـ إـلـىـ الـضـعـفـ؛ وـ اـيـنـ حـدـيـثـ، حـدـيـثـ مـنـكـرـ اـسـتـ. شـايـدـ آـفـتـ آـنـ اـبـنـ لـهـيـعـهـ باـشـدـ؛ زـيـرـاـ اوـ اـفـراـطـ بـسـيـارـ درـ تـشـيـعـ دـاشـتـ وـ عـلـمـائـ رـجـالـ درـ مـوـرـدـ اوـ صـحـبـتـ وـ اوـرـاـتـ ضـعـيـفـ كـرـدـهـ اـنـدـ.»^۱

همچنین در این کتاب نقل شده است که لیث بن سعد با چند خانواده دیگر که طرفدار علی بن ابی طالب صلی الله علیہ و آله و سلم بودند، درگیر شد و آنها را از مسجد بیرون انداخت. لیث بن سعد برای شبیخون فرهنگی به مصر آمد. اهل مصر خیلی دوست دار اهل بیت صلی الله علیہ و آله و سلم بودند، ولی او تبلیغات بر ضد اهل بیت صلی الله علیہ و آله و سلم و به نفع عثمان راه انداخت و مردم را تحت تأثیر تبلیغات خودش قرار داد. او در کارش موفق بود؛ مگر چند خانواده که یکی از آنها همین ابن لهیعه است. لیث با دمپایی با ابن لهیعه درگیر شد و او را از مسجد بیرون کرد.^۲

۱. همان.

۲. حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، ص ۴۸۲.

اگر ابن‌لهیعه واقعاً شیعه بوده چرا در کتب ما به او اشاره‌ای نشده و گاهی نیز مطالبی نقل می‌کند که به نفع مخالفان است؟ او از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «عمر منی و أنا من عمر والحق بعدی مع عمر. اکثر نافعی امتنی قرائتها».^۱

به هر حال این شخص از نظر اهل سنت مشکل دارد. پس سند مذبور طبق مبنای خود عامه نیز صحیح نیست. بنابراین، سند روایت، ضعیف است.

توضیح واژه «خر»

در کتاب دانشنامه جهان اسلام بخشی پیرامون خزر و تاریخچه آن دارد: «قبایلی نیمه کوچ نشین با منشأ احتمالاً ترکی و پیرو آیین یهود. ساکن مناطق میان دربند تا ساحل ولگا. آنان از ۳۰ تا ۳۵۴ حکومت قدرتمند (خاقانات) تشکیل دادند که بر مناطقی وسیع از جنوب روسیه، کریمه، مشرق اوکراین، بخش اعظمی از قفقاز و سواحل غربی و شمال غربی دریای خزر حکومت می‌کرد. آن‌ها را به ترکی، سبیر، به فارسی، خزران و به عربی، الخزر می‌نامیدند. خزرها در منابع چینی دوران باستان، دولگاس (ترک‌نژاد) خوانده شده‌اند.

درباره مفهوم واژه خزر نظر واحدی وجود ندارد. برخی آن را به معنای صحراء‌گرد یا کوچ نشین و برگرفته از ریشه ترکی گز (گردیدن، گردش کردن) دانسته‌اند. برخی دیگر نیز واژه مجاری هوسار و روسی قزاق – به معنای سواره نظام – را مشتق از کلمه خزر ذکر کرده‌اند. خزرها را همچون دیگر ترک‌ها از نسل یافت بن نوح دانسته‌اند که البته شباهتی به ترک‌ها ندارند.

۱. الكامل ابن عدى، عبدالله، الكامل في الضعفاء، ج ۲، ص ۴۵۰.

گروهی از ایشان با موهای سیاه قراخر نام گرفته‌اند. دسته دیگر، پوستی روشن و سفید دارند.^۱

پیشینه خزان

زمان دقیق مهاجرت خزان به شمال قفقاز روشن نیست. موسی خورنی از حضور خزرا در سده دوم میلادی یاد کرده است. خزراها در اواسط قرن ششم میلادی به تابعیت جانشینان هون‌ها خاقانات بزرگ ترک درآمدند. آن‌ها ریشه یهودی داشته و به ترک‌ها شباهت ندارند. مناطق سیبری و قفقاز در دست آن‌ها بود و هر از گاهی بلاد اسلامی مورد تعرض آن‌ها قرار می‌گرفت.

پس آخرین روایتی که ما پیرامون جریانات آذربایجان نقل کردیم، از جهت سند هیچ اعتباری نداشت؛ ولی چون روایات آذربایجان و حوادث آن متعدد و در حد استفاضه بوده، ممکن است این روایت را پذیریم. پذیرش ما به این معنا نیست که این حوادث اتفاق یافتد؛ بلکه ممکن است اتفاق افتاده باشد. چون تهاجمات مربوط به آن‌ها چندین بار اتفاق افتاده است. نتیجه اینکه اصل حوادث آذربایجان تقریباً مورد استفاضه است؛ ولی اینکه آیا آذربایجان همین جمهوری فعلی است یا اشاره به منطقه شمال غربی ایران دارد، می‌توان گفت که طبق بعضی از نقل‌ها مقصود همین آذربایجان ایران است.

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، ص ۴۸۲.

۲. همان

فهرست منابع

- قرآن كريم.
١. نهج البلاغه.
٢. ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره: دار احياء الكتب العربية.
٣. ابن بابويه، محمدبن على، ١٤٢٩ق، کمال الدين وتمام النعمة، تحقيق: غفاری، علی اکبر، چ ٥، قم: انتشارات دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
٤. ابن حماد، نعیم بن حمادبن معاویه، ١٤٢٤ق، الفتنه، تحقيق: اعین، ابوعبدالله و عرفة، محمد محمد، الكتب الحیدریة.
٥. -----، تحقيق---: احمدبن شعبان بن احمد، چ ١، قاهره: مکتبة الصفاء.
٦. ابن طاووس، علی بن موسی، ١٤١٩ق، فلاح السائل، چ ١، قم: مركز انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
٧. -----، ١٤٣٥ق، التشریف بالمن فی التعریف بالفتنه (الملاحم والفتنه)، گل دردی.
٨. ابن عدی، ابواحمد، عبدالله بن عدی، ١٤٠٩ق، الكامل فی الضعفاء الرجال، تحقيق: زکار، سهیل و غزادی، یحیی مختار، چ ٣، بیروت: دار الفکر.
٩. ابن قتبیه، عبدالله بن سلام، بی تا، المعرف، منشورات الشریف الرضی، محقق.

١٥. امینی، عبدالحسین احمد، *الغدیر فی الكتاب و السنّة والأدب*، قم: مركز الدراسات العلمية.
١٦. بلاذری، ابو جعفر، احمد بن یحیی بن جابر، ١٤١٧ق، *انساب الاشراف*، تحقيق: زکار، سهیل و زرکلی، ریاض، چ۱، بیروت: دار الفکر.
١٧. بلخی، ابوزید، احمد بن سهل، *البدء والتاريخ*، تهران، مکتبة الاسلامیة.
١٨. تستری، محمد تقی، ١٤١٥ق، *قاموس الرجال*، چ۲، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
١٩. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، ١٤١٦ق، *منتهی المقال فی احوال الرجال*، تحقيق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: انتشارات آل البيت علیهم السلام.
٢٠. حداد عادل، غلامعلی، ١٣٩٠ش، *دانشنامه جهان اسلام*، چ۱، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری کتاب مرجع.
٢١. حموی بغدادی، یاقوت بن عبد الله، *معجم البلدان*، بیروت: دار التراث العربي.
٢٢. حویزی، عبدالعزیز بن جمعه، ١٣٨٣ق، *تفسیر نور الثقلین*، تصحیح و تعلیق: رسولی محلاتی، سید هاشم، چ۲، قم: دار الكتب العلمیه، اسماعیلیان.
٢٣. خویی، سید ابوالقاسم، بی‌تا، *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواۃ*، قم: منشورات مدینة العلم.
٢٤. ذہبی، محمد بن احمد، ١٤١٧ق، *سیر اعلام النبلاء*، تحقيق: الارنؤوط، شیعوب و العرقسوی، محمد نعیم، چ۱۱، بیروت، مؤسسة الرسالة.
٢٥. طبری آملی، محمد بن جریر، ١٣٤٧ق، *دلائل الایمامه*، چ۲، تهران: بعثت.

٢١. عسقلانی، ابن حجر، احمد بن علی، ١٤١٦ق، *لسان المیزان*، تحقیق: عبدالموجود، عادل احمد و معاوض، شیخ علی محمد، چ ١، بیروت: دارالکتب العلمیه.
٢٢. -----، ١٤٠٦ق، *لسان المیزان*، تحقیق: دائرة المعارف نظامیة (ہند)، چ ٢، بیروت: الأعلمی.
٢٣. -----، ١٣٩٥ق، *تقریب التہذیب*، چ ٢، بیروت: دار المعرفة.
٢٤. -----، ١٣٢٦ق، *تہذیب التہذیب*، چ ١، هند: دائرة المعارف نظامیة.
٢٥. عسکری، سیدمرتضی، *معالم المدرستین*، دارالبعثة.
٢٦. علیاری تبریزی، ملاعلی، *بهجهة الامال*، تحقیق: مسترحمی، سیدهدایت اللہ، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمدحسین کوشان پور.
٢٧. فتلی، شیخ مهدی حمد، ١٤٢٧ق، *نهج الخلاص (امیر المؤمنین، علی علیله)*، چ ١، بیروت: شهاب ثاقب.
٢٨. کلینی، محمد بن یعقوب، ١٣٩١ق، کافی، تحقیق: غفاری، علی اکبر، چ ٥، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
٢٩. مازندرانی، ابن شهرآشوب، *مناقب آل ابی طالب*، انتشارات علامه.
٣٠. مامقانی، محمدرضا، ١٤١٤ق، *مقباس المدایة (نتائج مقباس المدایة في علم الدرایة)*، چ ١، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
٣١. مامقانی، عبدالله، ١٤٢٦ق، *تنقیح المقال في علم الرجال*، چ ١، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
٣٢. مجلسی، محمد باقر، ١٤٠٣ق، *بحار الانوار الجامعۃ لدرر اخبار الائمة الاطھار*، چ ٢، بیروت: مؤسسه الوفاء.

پژوهش
 ادبی
 ایرانی
 اسلامی
 اسلامی
 ایرانی
 پژوهش
 ادبی

٣٣. -----، ١٤٠٤ق، *مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول*، ج ٢، تهران: دار الكتب الإسلامية.
٣٤. مزى، يوسف بن عبد الرحمن، ١٤١٤ق، *تهذيب الکمال في اسماء الرجال*، بيروت: دار الفكر.
٣٥. مفید، محمد بن محمد، ١٤١٣ق، *الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد*، ج ١، قم: كنگره شیخ مفید.
٣٦. نصیبی، ابن حوقل، *صورة الأرض*، بيروت: دار مكتبة الحياة.
٣٧. نعمانی، محمد بن ابراهیم، ١٤٢٢ق، *الغيبة*، ج ١، قم: انوار الشهداء.
٣٨. نمازی شاهروdi، علی، ١٤١٤ق، *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ١، تهران: فرزند مؤلف.
٣٩. -----، ١٤٠٠ق، *تهذيب الکمال في اسماء الرجال*، تحقيق: معروف، بشار عواد، بيروت: مؤسسة الرسالة.